



رساله فرسنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله و علی الائمة المعصومین
وسلام الله علیهم اجمعین چنین گوید داعی قلیل البضاعة عظیم الاستطاعة الظالم
ابن حسن ساوجی که چون در سال یکهزار و سی و سه هجری که دار السلام بغداد به تصرف
عساکر منصوره نواب کامیاب اشرف اقدس ارفع همایون اعلی کلب آستان
امیر المؤمنین علیه السلام شاه عباس صفوی خلد الله ملکه در آمد رساله در بیان
تعلیم اسب و امراض و معالجات ادویات او [?] ظاهر در آمد و چون عربی بود [?]
فارسی زبانان را از آن بهره نبود لهذا امر والا [?] اشرف اقدس اعلی
عز صدور یافت که این بنده دعاگو آن را بعبارت واضح نزدیک بفهم فارسی
در آورد تا خاص و عام بهره مند گردند امتثالا للامر الاشرف المطاع لازال
نفوذه فی الاقطاع والارباع شروع در ترجمه آن نمود و هر چند که منظور نظر کیمیا اثر
نواب همایون گردد و این کتاب مشتمل است بر مقدمه و هفده [?] باب و خاتمه
مقدمه در بیان خاصیت اسب بدانکه در میان حیوانات بشکوه تر و جلدتر و قوی تر
و خوش خلق تر و نیکوتر و بهتر از اسب نیست زیرا که اگر حیوانی از اسب بهتر میبود
هر آینه حضرت رسالت پناه سواری آن حیوان معین میبود و معلوم است که در روز

جنگ

جنگ کسی که بر اسب سوار میشود مکمل و مسلح و جمیع آلات حرب را از خود و زره و جوشن
و غیر اینها و اسب را نیز چیزهای ثقیل میپوشانند و با وجود آنها بواسطه غروری که دارد
هست نشاط او زیاده میشود و سبب قوت دل سوار میشود و در مذمت اسبهای کم
یافت میشود که بد فعل و بد طبع باشند و قابلیت نداشته باشند و سوار را از دور خطر باشد
وارد [?] بایکری [?] است که اگر چیزی بر او سوار شود و در راه رود و قدما گفته اند که مکان
اسب در دریا و جزیره بود و مسخر کسی نبوده اند تا آنکه هفت شرط با اسبان
نکرده اند از دریا بیرون نیامده اند و اطاعت نکرده اند اول آنکه جنب و زن
بر اسبان سوار نشوند دویم آنکه اسبان را بار نکنند سیوم آنکه فرج
اسبان را قطع نکنند چهارم آنکه اسبان را و محل اسبان را از نجاسات پاک
دارند پنجم آنکه اسبان را نعل کنند ششم آنکه موی اسبان را نزنند
هفتم آنکه گوش اسبان را نزنند و موی پیشانی اسبان را نچینند و بعضی از قدما
گفته اند که اسبان نجابت را بجهت جنیان که با اسبان میباشند دوست میدارند
پس سزاوار آنست که سوار رعایت این شروط که مذکور شد بکند تا آنکه اسب
فاسد نشود و شروط بکار آمده باشد و ناچار است سوار اسب را از شناختن چهار
چیز اول آنکه علت و مرض اسب را بشناسد دویم آنکه علاج آن علتهای اسب را بداند
سیوم آنکه دانا باشد چهارم آنکه تجربه کرده باشد که کدام اسب مبارک است
و کدام و کدام اسب شوم و علامتهای هر یک را داند بعضی را گفته اند
اسب الطرق [?] آدمیت و ادب بیاموزد و بواسطه ادب آموختن اسب است که

بعضی اسب خود را دوست تر از اهل و عیال خود میدارند **باب اول** در بیان تمیز
کردن صفت نیک اسب و صفت بد اسب بدانکه نشان اسب خوب آن است که
دندانهای او متصل بهم باشد و خورد و سفید باشد و بینی او دراز باشد و بینی
او فراخ باشد و بیخ گوش او باریک باشد و بیخ گردن او غلیظ باشد و سینه
او فراخ باشد نه تنگ بلکه در میان درازی و کوتاهی و تنگی و فراخی باشد و میان
او لاغر باشد و کمرگاه او ملایم باشد و کفل او مدور باشد و استخوان کفل او
گوشت تمام داشته باشد و ساقهای او نازک باشد و میانه ساق و سم او
کوتاه باشد و استخوان دستهای او کوتاه باشد و سمهای او دراز و فراخ و نشانه
باشد و سم او نهاد درست و پاهای او نیز سیاه باشد و مژههای چشم او دراز باشد
و در راه رفتن نگاه بدست راست کند و در تازیانه ترسان باشد تا آنکه بسر در نیاید
تا بروی در نیفتد **باب دویم** در شناختن سال اسب است بدانکه اسب دوازده
دندان دارد دو دندان پیش از بالا و دو دندان پایین مقابل آن را ثنایا
گویند و در هر دو جانب آن دندانها چهار دندان دیگر است از بالا و پایین که
آن را واسطات گویند و در دو جانب این دندانها چهار دندان دیگر است از
بالا و پایین که آنها را رباعیات گویند پس هرگاه دوازده دندان اسب سفید
باشد آن اسب یکسال دارد و اگر همه زرد شود دو سال دارد و همچنان زرد باشد
تا چهار سال را کامل کند و دندانهای پیش در سال سیم می افتد و در شش ماه بیرون
می آید و هرگاه چهار سال او تمام شود دو دندانهای پیش او مساوی میشود در سال

پنجم

پنجم دندانهای واسطات که در پهلوی دندانهای پیش اوست می افتد و در همان سال
بیرون می آید و مساوی میشود و در سال ششم دندانهای رباعیات که پهلوی دندانهای
واسطات است می افتد و در همان سال بیرون می آید و مساوی میشود و در سال
هفتم دندانهای اسب تمام سیاه میشود و در آخر سال هفتم سیاهی دندانهای
پیش اسب میرود و برنگ عسلی میشود تا آخر سال دهم آنگاه چهار دندانی که
پهلوی دندانهای پیش اوست رنگ او نیز متغیر میشود و در آخر سال یازدهم
سیاهی آن دندانها عسلی میشود و در آخر سال دوازدهم سیاهی دندانها
که در آخر است عسلی میشود و در آخر سال سیزدهم نیکو و در آخر سال چهاردهم
دو دندان بالای اسب که در آخر همه دندانهاست سفید میشود و در آخر سال
پانزدهم دو دندان پایین نیز سفید میشود با چهار دندان پهلوی دندانهای پیش
اوست از بالا و پایین سفید میشود و در آخر سال هفدهم چهار دندان
آخر متغیر میشود و در آخر سال هیجدهم چهار دندان آخر سفید میشود و در
سال نوزدهم دندانهای پیش او برنگ خاکستر میشود و در آخر سال بیستم
تمام میشود و در آخر سال بیست چهارم تمام دندانهای اسب برنگ خاکستری میشود
و در آخر سال بیست و پنجم چهار دندان آخر او ضعیف و کج میشود و در سال بیست
هفتم چهار دندان که در پهلوی دندان پیش اوست ضعیف و کج میشود و در آخر
سال بیست و هشتم چهار دندان آخر او از هم پاشیده میشود و در آخر
سال بیست و نهم دندانهای پیش او باریک میشود و سستی روی میدهد و در آخر

لگام و دندانهای او می افتد و عاجز میشود و از علف خوردن و از کار باز
میماند و ضعیف و بی قوت میشود و در میان اسبان نیکوتر و نجیبتر آنکه دوازده
ساله نیست باب سیم در بیان شناختن عیبهای اسب اگر خواهی بدانی
که اسب کنگ نیست اسب ما دیان در پیش او حاضر کن اگر فریاد کرد کنگ نیست
اگر فریاد نکرد کنگ است یا آنکه توبره را با او بخابند یا کره او را جدا کنند
اگر فریاد کرد کنگ نیست و الا کنگ است اگر خواهی بدانی که اسب شب کور است
شال سیاه را بند در پیش او بلند از زند و اسب بر آن بگذرانند اگر آن اسب
گذشت و نرمید شب کور است و اگر رمید شب کور نیست اگر خواهی بدانی که اسب
کر است یا نه در جای خفیه چند گام دور ایستاده بای خود را بر دار و بر زمین زن
اگر اسب آگاه شد و سر خود را بر داشت کر نیست و الا کر است و اگر خواهی که
بدانی اسب در وقت راه رفتن دست چپ خود را مقدم بر دست راست چه
نمیکذارد او را بر جوی که تواند از آن عبور نمود بر و بر آن و اگر در بر دو
دست بر داشتن و گذاشتن دست راست بر زمین نهاد عیب ندارد و اگر دست
چپ را گذاشت عیب دار است و اگر خواهی بدانی که پای راست را بر پای
چپ مقدم میدارد یا پای چپ را بر پای راست مقدم میدارد طریقه شناختن
آن است که اسب را در زمین سر اشیب جوی و نهر و رودخانه یا آستانهای که
هموار نباشد بلکه بلند و پست باشد بکشند و معلوم کنند باب چهارم
در بیان اسبی که صلاحیت آن داشته باشد که پادشاهان داشته باشند

وگفتار

بر کتف اسب یا بر سینه یا بر کمر یا بر عضوی از اعضای او که دیده شده که در اسبان دیگر
معتاد نباشد موجود باشد سوار شدن بر آن اسب نیکو نیست و از رنگ
اسب میانه سرخ و سیاهی باشد یا ابلق باشد یا آنکه پای او سفید باشد نیکو
نیست جهة پادشاهان و اکابران و مبارزان و نگاه داشتن ما دیانی که
عیبهای مذکور را داشته باشد قصوری ندارد زیرا که بچهای او بی عیب خواهند
بود و جایز است که جهة ایشان این اسبان را بهدیه ببرند و قبول کردن
ایشان آن اسبها را قصوری ندارد و هر اسبی که چشمهای او ازرق
باشد نیکو نیست و دیدن او کم خواهد بود باب پنجم در بیان شناختن
رنگهای اسب بدانکه هر اسبی که رنگ او سرخ باشد که لب سیاهی مایل باشد
آن را کمیت گویند و آن صبر تمام دارد بر گرما و سرما و گزیدن زنبور و گنگ
و تشنگی و مرض و سختی و عنا اینها و اسب سفید هر گاه دهن و پیشانی و دست
و پای و سم و ذکر و خصیه و دم سیاه باشد خوب است و اسب زرد هر گاه
زردی او همه زرده تخم مرغ باشد و بر آن اسب بمقدار ریک درهم نقطه
زرد باشد کمتر از زردی چه و ذکر و خصیه و سم او سیاه باشد بسیار خوب است
و اسبی که رنگ او صندلی باشد هر گاه ابر دهای او و ذکر و خصیه و زانو
و دم و یال او سیاه باشد و بر پشت او از یال تا دم خط سیاهی کشیده باشد
و زیر کاری او سرخ باشد در خوبی شبیه ندارد و بی نظیر است و اسبی که بر رنگ
گل باشد که بر هیچ عضوی از اعضای او سفیدی و سیاهی باشد یا برخی

بی سفیدی داشته باشد هرگاه دو رنگ دیگر نباشد و چشمهایش سرخ
نباشد خوب است و اگر چشمش سرخ باشد خالی از دیوانگی نباشد
با آنکه لگد زدن با سر خود را برکس زند یا بر سخت لیکه که سر او را در دویدن
نگاه نتوان داشت یا شد خواهد بود و سه او در آن است که دوری کند
از اسب اشقر که همچنان اسبی بیست و از علت هم خالی نخواهد بود و بر اسب
تنگ صبر نداند و در وقت ضرورت سعی نمی تواند کشید و در اسب ابرش
ریزه که در و نقطهای مخالف که برنگ بدنش باشد از دو دوری لازم است چرا
که او هم خوبی ندارد و دو رکاو سه ما صبر نداند و اسب که نقطه سرخ
داشته باشد بمقدار درهمی خوب است و اگر خواهی بدانی که اسب فهیم و
خولست از دو دو گام دور شو و چند سنگ ریزه بر در زند اگر بجهد خوب است
با آنکه بر و سوار شو دست خود را بلند کرده برسه کند از دیده نه کند یا غلطه
کند اگر جهد خولست و ادب می آموزد و صلاحیت سواری پادشاهان دارد
و مبارزان سوار شوند که واط جمع باب ششم در بیان شناختن
اختلاف جماعتی که تعلیم میدهند و رام می کنند اسب را بدانکه خراسانیان
میگویند که رام کردن اسب در ریاضت او بر سه چیز حاصل میشود اول آنکه
تعلیم گوگان بازی نرم کردن است بازی گوگان دویم تعلیم کردن است
براه رفتن یکجانب چپ و راست سیم تعلیم کردن است به پس رفتن و ارکان
میگویند که ریاضت به نه چیز حاصل میشود و هندیان میگویند که ریاضت اسب

بر زده چیز

بر زده چیز حاصل میشود و عربان میگویند که ریاضت اسب بشش چیز حاصل میشود
و صاحب کتاب میگوید که ما سخنان ایشان را در این کتاب ذکر نمیکنیم
چرا که ایشان نظر بفروع کرده اند و ما نظر باصل میکنیم و کسی که نظر باصل
کند فروع را نمی باید میگوییم که ریاضت اسب بهشت چیز حاصل میشود و آنکه
زیاده از این بود فروع هشت چیز است چهار چیز آن نرم کردن است با آنکه
تعلیم کنند او را در هر وقت که خواهند بجانب راست یا چپ یا پیش یا پس
حرکت کند و چهار چیز دیگر تعلیم کردن بمعامله جنگ و چوگان بازی و نیزه
بازی و رستگار کردن اسب سواری پادشاهان می باید که نرم راه رود و در ستاد ن
ملایم و هموار باشد و تندی و شوخی نکند باب هفتم در بیان شناختن
ریاضت اسب که دو سال داشته باشد ادب را یاد میگیرد و از مهتری که او را
نگاه میدهد تا چهار سال آنگاه معلم باید که او را تعلیم کند چه از دو سال
تا چهار سال در پیش آنکس که نگاه میدارد کینه میشود و صلاحیت آن بهم میرسد
که ادب از معلم یاد گیرد باب هشتم در بیان شناختن لگام اسبی که او را
خواهند که اول مرتبه زین بر پشت بگذارند و لگام کنند میباید که بنرمی او را
لگام کنند و اگر بد فعلی کند بگذارند بس اگر باز لگام کردن نگذاشت فرهاد
الا دست و پای او را ببندند و لگام کنند و اگر دست و پای او را نتوان بست
ریسمان بر گردن او اندازند و بر جانب راست و چپ بگردانند تا بستن دست
و پای او آسان گردد و اگر بترسی که از تندی خود را هلاک کند یا طبیعت

ماند نشود او را در اندرون آب در آورند و دست و پای او را البته لجام کنند
و لگفتو بر پشت او نهند و زین بگذارند و تنگ را به بندند و پوستی را در
زیر دم او در آورند تا بگذارد که پیش رود و پوستی بر زیر پا نهان او به بندند
و سر آن را در زمان محکم به بندند چنانچه اسبها را اکثر حالا چنان می کنند
که اگر پوست زیر دم را بیرون آورد و آنچه در آن لسبه زین را نگاه دارد
و اگر اسب نگذارد که بر و سوار شوی بفرمای تا گوشهای او را بگیرند تا بر وی سوار
شوی و هر چند اسب تندی کند باید که با او ملایمت کنی و بجانب چپ و راست
رفتن او را تعلیم کنی و او را بی آنکه تازیانه بزنی براه بری بلکه به آواز بلند
و قوت با چنان کند که بترسد و در راه رفتن سست نشود و عرق کند از تند
رفتن و بهر حیله که ممکن باشد چنان کند که گردن او را نرم کنی و آن بری
و ملایمت علی شود تا آنکه ملایم شود و راه رود و ادب را بیند ریح باد گیرند **باب نهم**
در بیان تعلیم کردن اسب براه رفتن نرم و ملایم و بآن کرک دو نباشد می باید
که اسب را لجام کنند تا آنکه ملایم شود و راه رود و سوار را عنان خود را جمع کند
تا آنکه اسب کامهای خود را فراخ نگذارد و گشتی که پای آن را بگوار امکان آب او
برسد بلکه بهتر آن است که خود را از میان دستها بگذارند بمقدار چهار
انگشت یا بیشتر بهر دو سوراخ لجام را برابر کند که جلوها مشرف بهم تراز و
برابر باشد و زیاد و کم نشود پس اگر اسب این راه رفتن یا دیگر ایستادن را
تعلیم کند تا آنکه هر گاه بکشند جلوها را ببندد و حرکت نکند پس هر گاه اسب

آنکه مذکور

آنکه مذکور شد یاد گیرد و ادب آموخته باشد **باب دهم** در بیان تعلیم اسب
رفتن در دایره یعنی طریقت باصطلاح اهل دکن کاوه گویند باید که اول زمین
هموار کند و دایره بکشند و هفت خط بکشند در آن دایره و در میان
هر دو خطی فراخ بمقدار دو گام باشد و اسب را در آن دایره براند سه مرتبه
بر جانب راست و سه مرتبه بر جانب چپ تا آنکه عادت کند و هر گاه با آخر دایره
رسد نگاه دارد او را چنانچه که دست خود را از جائی که برداشته بر همان جا
بگذارد **باب دوازدهم** در بیان تعلیم اسبی که گاه گاه بچه باشد یعنی در وقت
رفتن بایستد و پیش نرود بلکه باز پس رود یا در حال رفتن باز پس رود یا آنکه
چون بدر خانه رسد یا جای نیکی رسد بایستد می باید که در این وقتها اسب را نزنند
بلکه فرود آیند و دست و پای او را به بندند و بر میخی قایم کند و پس بر را بر او تو طلل
کند که در زد و را او را به بندد و یک شبانه روز آب و علف باو ندهند و روز
دوم دست و پای او را باز کنند و سوار شوند و آنجائی که تعلیم او کرده اند
ارز و بطلبند پس اگر در وقت سوار شدن آن خصلت را ترک کرده باشد
باز چنانچه مذکور شد فرود آیند و دست و پای او را به بندند و چیزی باو ندهند
تا آن خصلت را ترک کند **باب دوازدهم** در بیان تعلیم اسبی که رم کند
و آن بر دو قسم است اول آنکه چون در آفتاب راه رود و از سایه خود رم کند
یا از سایه درختی یا از سایه حیوانی یا پرنده که پیش او بر دو رم کند و سوار را
بیندازد و سبب آن علت پرده است که پیش چشم او را میگیرد که تا خنه

میکوبند وعلاج آن است که او را به برند دوّم آنکه چون اسب را سوار شوند
و برانند و درختی در اثنای راه پیش آید یا حرکت کند یا ناگاه کسی پیدا گردد
یا چشم او ناگاه بر چیزی افتد چون سایهٔ درختی یا دیوار یا چیز سیاهی بلندی
رم کند و سوار را بیندازد پس معلوم است هرگاه این چنین عمل میشده
کند میباید که او را از نزدیک آن چیز برد و در حوالی آن بگرداند تا آنکه ترس از وی
بر طرف شود **باب سیزدهم** در بیان دانستن آنکه دویدن اسب اصلی است یا آنکه
از معلم آموخته میباید که زمان بلندی بهم رسد بمقدار یک زرع چون تل
ریگ یا بنه پس سوار اسب را بر آن بالا بدواند پس اگر از آن تل ریگ بلند
یا بلندی چنان گذشت که اصلا تغیر نکرد و یا آنکه بجانب چپ او رفت آن دویدن
بسبب تعلیم است و فرق میانهٔ اصل و آنچه یاد گرفته است مذکور شد **باب چهاردهم**
در بیان شناختن ادب اسب هرگاه اسبی ملایم رفتن را بدون تعلیم
میرفته باشد و عادة بآن کرده باشد میباید معلم او را سه چیز دیگر یاد دهد
اوّل دویدن را **دوّم** جستن را **سیّم** میانه جستن و دویدن را میباید
که سوار با اسب نرمی کند و مهربانی نماید و در هر تعلیم که اسب را میداده باشند همه
اگر اسب سرسختی و بدفعلی میکرده باشد و جهد کند که قصد خود را اسب بفهماند خواه
باشاره و خواه بآنکه رانهای خود را میفشرد بواسطه راه رفتن و ایستادن و
غیره و معلم اسب باید که هر اسبی را چگونه تعلیم باید کرد و آداب باید آموخت
و نیز باید که بداند که صاحب اسب کدام نوع سوار شدن را میخواهد از سه

قسم سوار

قسم سواری نماید **اوّل** سواری برانها **دوّم** سواری بر رکاب **سیّم** سواری
بمقعد و اسبی را که معلم سواری برانها تعلیم کند سوار شود بر او مگر آن سوار با
رکاب سوار زیرا که سواری بمقعد اسب را فاسد میکند و اسب و کعب معلم فاسد
میشود پس جایز نیست که اسب خوب را بغیر معلم سوار شود تا آنکه تلف نشود **باب**
پانزدهم در بیان شناختن اسبی که معلم او را سوار شده باشد رئیس احمدانی
نظام گفته که زمان عالم پیش من و دست … ز آنکه اسب مرا کسی سوار شود
که وقوف سواری نداشته باشد از زنان و مردان جاهل و اطفال سفیه لا یعقل
زیرا که اسب را کاهل میکنند و ادب را فراموش میکنند پس سوار بر اسب غیر
اهل تا آنکه فاسد نشود و آن را **باب شانزدهم** در بیان شناختن تعلیم اسب باز
پس رفتن بدانکه هیچ چیز بهتر از آن نیست که اسب را باز پس رفتن تعلیم
دهند چه بسیار در راهها تنگی پیش آید که ممکن نیست سوار اسب را برگرداند
بواسطه تنگی مکان و هرگاه پس رفتن نداند مراد حاصل نمیشود و منجر بفسادها
میشود پس هرگاه اسب تعلیم باز پس رفتن یاد گیرد و او را از ضرور رفتن یاد دهند
تا آنکه دست باز ندارند که بی تعب اسب راه رود آنگاه بقوّت برانند او را
و رانهای خود را نزدیک هم آرند و سخت بکشند تا آنکه گردن اسب گران
و دست و پای او سبک باشد و در لزوم رفتن آنگاه باز پس براند اسب را
بعد از آن چنان کند که ده گام پس رود و باز اسب دهند که در پس رفتن تیز
هر وقت که خواهند بایستد و بان عنان رسمت کند بکشتی که یک پای خود را

زرهس وبلیهای خود را ازرهش کند اما باب هفدهم در بیان شناختن اهل کردن
اسب یعنی رام شدن از نرم رفتن بد و یدن باید که بگذارد که بملایمت رود
و هر گاه حالت دویدن خواهد که ملایم دویدن و هر گاه بجهاند از جانبی
فی الکمال بجهد و چنان تعلیم او کند که این ها را باشارت بفهمد باب هیجدهم
در بیان شناختن رفتن اسب میان نرم رفتن و دویدن می باید که اسب
را این رفتن یاد دهند که از نرم رفتن که یاد دهد که از نرم رفتن زیاده باشد
و بد ویدن و جستن برسد چه هر یک حد مقرری دارد که چون ازو میکند زرد
بآن میرسد چنان یاد دهند او را که داخل در آن قسم ها نشود و بهترین ضابطه اسب
آن است که هر گاه خواهند اسب بایستد بی آنکه عنان را سخت کشند
بایستد باب نوزدهم در بیان شناختن جها بندن اسب بدانکه هر گاه اسب را
اقسام راه رفتن یاد دهند از نرم رفتن و رگ دو و میانه رفتن و ایستادن
پس می باید که جها بندن را یاد دهند و یکهفته او را بدو نهند بطوریکه هیچ
راه رفتن دیگر تعلیم او نکند تا آنکه در طبیعت او قرار گیرد و اسب مقصد سوار را
بفهمد که در وقت دویدن باو اشاره بدهد و اسب پای جهار در جهار در هم
نمیرسد مگر با لجام تا دست [illegible] معلق است باید خواست بعد از آنکه یاد
گیرد اسب را لجام دیگر میکند باب بیستم در بیان شناختن تعلیم اسب
که نرم رفتن ازو خواهند و او رگ دو دی کند یا رگ دو ازو خواهند میانه
راه رود یا راه رفتن میانه خواهند او خواهد بدود پس سوار کار زنه بیاید

لم ازو [illegible]

که ازو فرود میاید که بکشد او را لجام کشیده نگاه دارد بلکه رد کند اسب را
باول درجه تعلیم راه رفتن ملایم کند و روزهای تعلیم اسب بیست و هشت روز است
و یکهفته راه رفتن ملایم یاد او دهند و یکهفته رگ دو یاد او دهند و یکهفته
دویدن تعلیم او کند و سختی اسب درین مدت و هشت روز است تا آنکه عادت
کند آنگاه هر طریق راه رفتن که از او خواهند بملایمت و نرمی ازو باید خواست
باب بیست یکم در بیان شناختن اقسام لجامها و لجام کردن اسب بدانکه
اقسام لجام بطریقی که مؤلف این رساله ذکر کرده شده در سه بابست و آن بر سه
قسم است اوّل لجامی که معلّم جهت تعلیم اسب [illegible] کردن آن بکار برد و آن
لجام سبک است دوّیم لجامی که در سر عمود او دو میل باشد از بیرون و آن معروف
در میان معلّمان اسب سیّم لجامی که در سر عمود او یک میل باشد در اندرون
و آن نیز معروف مشابهت آن لجام اوّل دو عنان دارد یکی در دست سوار میباشد
و آن عنان اصل است و عنان دیگر عنان کوچک است که در قربوس زین بند میکنند
بجهة عادت کار و محتاج بدان پس هر گاه اراده لجام کردن اسب بکند هر
طرف اسب ایستاده بملایمت و نرمی تمام از لب پایین لجام را به اندرون دهن
کنی و سوار شوی و اسب را براه اندازی و عنان کوچک را بدست گیری اگر اسب
ازین نیت بندی تا آنکه مدت روز نکند [illegible] اسب عادت بلجام کردن کند
و علامت عادت کردن اسب بلجام آن است که لجام را در دهن بخاید و از دهن
او لعاب بیرون آید و گردن او نرم شود و لبهای او برابر شود و در دست دلیل و

بدخواه کردد و لغیر لجام کردن اسب معلّم باین اسب سوار نشود **باب بیست و دوم** در بیان
شناختن لجام کردن اسب ملجامی که دو میل دارد و در زیر برون دهن طریق
لجام کردن اسب باین لجام آن است که رز برابر روی اسب اورا لجام نکنی بلکه
بملایمت چنانچه مذکور شد لجام کند و می باید که در عمود این لجام کره و زرک
نباشد **باب بیست سیم** و در بیان شناختن لجام کردن اسب ملجامی که عمود او یک
میبر باشد رز اندرون دهن و طریق لجام کردن اسب باین نیز مثل لجام کردنیست
که مذکور شد و می باید که معلّم باین لجام ادب تعلیم اسب کند و عادت دهد او را
برآن و باین لجام معلّم بملایمت قیام نماید و بملایمت تمام بهب سلوک و بایکه
عنان او را بسیار محکم نکند که بسبب آن اسب بلند شود و بعضی جاهلان لجام اسب را بسیار میکشند
و بسبب آن اسب بلند شود **باب بیست چهارم** در بیان گرفتن عنان بدست طریق عنان
بدست گرفتن مختلف است بحسب اختلاف راه رفتن اسب پس سوار می باید که بداند
در هر وقتی عنان را بچه طریق در دست باید گرفت چه در هر جایی نرم رفتن
اسب و دویدن گرگ دو دو جستن عنان بطریقی باید گرفت پس معلّم در وقتی
که لجام اوّل که مذکور شد بر سر اسب زند می باید که عنان را در قربوس زین
اندازد و بملایمت عنان را بکشد و هر دو طرف عنان را برابر کند بی زیادت
و نقصان و اگر لجام دویم عمود او دو میل در اندرون دهن داشته و در سر
اسب زده باشد در وقت ملایم رفتن عنان آن لجام را در برابر سینه نگاه
دارد و در وقت ایستادن بر جانب راست بکشد عنان را برابر بکشد و کاست

وجب

و چپ میل نکند **باب بیست پنجم** در بیان اسبی که نگذارد که او را لجام کنند طریق لجام
کردن آن است که بر جانب روی اسب دست نکشد و بدست خود تنگ در دهن او
گذارد و درّه درّه تا رام شود و از بعضی چنین شنیده اند که معلّم اسب عمل
در دهان اسب داده لجام کند **باب بیست ششم** در بیان شناختن علتهای اسبی
که نگذارد بر او سوار شوند می باید که آن اسب را بکشند بمکانی که اسب آنجا می
ایستاده باشد و دست بر او نزنند چنانچه چنان کند که او را آنجا خواهند کرد آنگاه
آنگاه نزدیک او باید رفت بمدارا و دستی بر چشمهای او باید کشید و باهستگی و
ملایمت بر او سوار شوند و تعجیل در چنین اسب نباید کرد و ناگاه پای در رکاب باید کرد و
خود را بر پشت او گرفت و در وقتی که بر او سوار شوند و رانده و رانند بلکه بگذارند
که ساعتی بایستد و آن شخص بر پشت او سوار باشد آنگاه از پشت او فرود آیند
و بعد از آن ساعتی دیگر باز بدین طریق بر او سوار شوند و اگر اسب بد فعلی کند چند روز
چنین کند تا اسب عادت کند و بگذارد که بر او سوار شوند و اگر باز اسب بد فعلی
کند و علف را بریزد یا آنکه دست زند و ضایع کند باید دندان کند و علاج او آنست
که چنانچه مذکور شد بکند تا ترک آن خصلتها بکند **باب بیست هفتم** در بیان علاج
اسبی که سر سخت باشد طریق او چنان است که لجام کند او را و عنان او را
سخت بکشد و بر تنگ زین بر پشت او محکم ببندد تا بر یکجا بایستد
و حرکت نکند **باب بیست هشتم** در بیان علاج اسبی که سر فه کند علامت
او آن است که سر خود را بزیر انداخته باشد و شکم او بیرون آمده باشد

ـب

ودستهای خود را می کشیده باشد وسرفه بسیار کند و خوب راه نرود علاج او آنست
که ده مثقال سرمهٔ سرخ اصفهانی را آب بندد و با سه رطل آب بر طل بصره آب گرم
ممزوج کند و در حلق اسب ریزند و علف نیز کم دهند و اگر سبز نباشد خاک آن را
بآب تر کند و جو بهار آن را بر علف دوره‌های آن را بخورد اسب دهند و سه روز
یک نخود علاج دیگر سه من وشت بجانی و فولک نمشی اسب از هر یک پاره آب بندد و با روغن
ممزوج کنند و بخورد اسب دهند یک نخود و اگر سرفه اسب از برودت باشد علامت
او آنست که در شب و در سایه و در هوای سرد زیاده شود علاج دیگر هفت تخم
مرغ را دو رسه که یکشبانه روز بگذارند و پیش از آنکه علف دهند آن را در گلوی
او ریزند و اگر سرفه او کم نشود مویز را دانه بیرون کرده با اندک بادیان بکوبند و
بمقدار دگان غلوله بسازند و در گلوی اسب کنند و اگر سرفه او از حرارت باشد
علامت او آن است که در روز در آفتاب زیاده شود علاج او آن است که سه مثقال
شکر سرخ و بوزن آن کشنیز را از مرب بندد و با سه رطل شیر تازه ممزوج کنند
و در حلق اسب ریزد علاج دیگر یکدسته سداب در یک رطل روغن شیره بیعن
روغن کنجد بجوشانند تا آنکه طعم شیره طعم سداب بخود صاف کنند و در حلق اسب
ریزد دیگر نخود علاج دیگر پارهٔ نمک و سه دست هر بد طوبی سرخ لستان و تبای
و باسه خوک بسرشند و بمقدار گردو ورزد نکیه دو بخورند اسب
دهند علاج دیگر سه بز را که خایهٔ او را کشیده باشند با کله و دست
و پای او بجوشانند تا آنکه خوب مهرا شود و سه روز در حلق او

ریزند علاج دیگر پارهٔ مویز سیاه و مثل آن حنظل طویل و پارهٔ بادیان
رومی و زنیان را با پلید بکر بکوبند و با شیر تازه بسرشند و بمقدار
هفت گردو از آن اسب زند و اسب را از نصف شب تا آنکه آفتاب بلند
شود علف ندهند الکه یک جوز را از آن هفت جوز هر روز
در نیم رطل شیرهٔ خرما ممزوج کنند و در حلق اسب ریزند نیکو شود
علاج دیگر ده مثقال زعفران و مثل آن نشا در راب بندد با یک ونیم
روغن گاو و شیر تازه ممزوج کند و چهار روز در حلق او ریزند نیک
شود علاج دیگر سه وقیه کشنیز و مغز بادام و مغز پسته و پارهٔ خرما و شکر
و قند سرخ و روغن بادام بابسره ممزوج کند و در آب گرم گذارند و سه
روز در حلق اسب ریزند نیک شود علاج دیگر آنکه در زمستان انگور بخورد
اسب دهند نیک شود علاج دیگر آنکه در زمستان جهة سرفهٔ کهنه باشد
یک رطل شراب صاف را با یک رطل روغن گاو در حلق او ریزند نیک شود و اگر
سرفه جهة کلّه باشد که در حلق اسب بهم رسیده باشد نی بر بخورد اسب
دهند نیک شود اگر بازان علاجها نیک نشود سینهٔ او را داغ کنند نیک
شود باب بیست و نهم در بیان علاج شبکوری که در چشم اسب بهم رسیده
باشد استخوان سر آدمی را آب بندد و نه روز در چشم اسب کشند یا رز
سوراخ نی در و ماغ اسب بدمند تا نه روز نیک شود علاج دیگر موی سر آدمی را
در کوزهٔ کوچک ریزند و سر آن را بگل به بندند و یکشبانه روز در تنور

بگذارند تا انکه بسوزد آنگاه بیرون آورند و ب بیند و در چشم اب کشند
نیک شود علاج دیگر نان جو را در تنور آنقدر بگذارند که تمام بسوزد و بیند
و در چشم اب کشند علاج دیگر یک مثقال جو و یک مثقال هلیله و یک مثقال نمک ...
را اب بیند و هر روز در چشم او ریزند علاج دیگر پوست تخم مرغ و پوست
تخم اردک و استخوان را نوع هر یک که بهم رسد و ریند انجار زهر یک که بهم رسد
یک مثقال و طوطیا یک مثقال و مثل آن کافور را اب بیند و در چشم اب کشند
نیک شود و این عمل بغایت مجرب است علاج دیگر سه خرچنگ با پاره اشنان
و با عسل ممزوج کنند و در چشم او کشند نیک شود علاج دیگر یک مثقال جوز بوا
و یک مثقال کافور و مثل آن فلفل را اب بیند و در چشم اب ریزند و یا از سوراخ
بینی او دمند نیک شود علاج دیگر تمر هندی و نمک صاف
اب بیند و در چشم اب ریزند نیک شود علاج دیگر سه مه را اب بیند و با عسل
ممزوج کنند و در چشم او کشند نیک شود و این عمل کهنه آدمی نیز نافع است
علاج دیگر قطره دریائی را اب بیند و نیم رنگ نمک را در شیشه کنند و در زمین
بزراعت دفن کنند و بعد از ده روز بیرون آورند و با عسل ابر کشند
و در چشم اب کشند نیک شود و اگر سفیدی چشم بواسطه خوردن چیزی
بر آن بهم رسیده باشد شش کوسفند را ازم اب بیند و در چشم اب کشند
و چشم او راست هم بیند سفیدی برطرف شود علاج دیگر نمک صاف
را و سرکین سگ را و شکر سفید را برابر کنند و ب بید و در چشم اب ریزد

با انکه از سوراخ بینی او دمد نیک شود علاج دیگر درخت چنار را اب بیند و هر
صباح در چشم او کشند نیک شود **باب سیزدهم** در بیان علاج اسبی که در
چشم او جراحت بهم رسیده باشد و آب سیاه آورده باشد آرد جو بریان
را با روغن گاو ممزوج و در خرقه کنند و تخ روز در چشم او بندند آنگاه
زنجبیل و نمک صاف و شنبلیله و سرخ را برابر بگیرند بگیرند بر چشم او بندند دیگر آن را از
چشم او بر دارند و خرقه دیگر باز بر آن بگذارند تا نیک شود و گوشهای او را
با روغن گاو ممزوج چرب کنند و روغن گاو در گوشهای او ریزند جراحت و ناخنه
و سفیدی او را فایده کند و این عمل مجرب است و هر اسبی که آب سیاه بر چشم
او ریخته باشد پیش از انکه چشم او تاریک شود سر او را در توبره کنند و در آب
روان فرو برند و نگاه دارند از صباح تا شب در سه روز او را برطرف
شود **باب چهاردهم** در بیان علاج اسبی که ناخنه در چشم او بهم رسیده
باشد علاجش آنست که ناخنه را از چشم او ببرند و خرقه را با روغن گاو چرب
کنند و در چشم اب کشند و به بندند نیک شود و اگر ناخنه ببرند جهت انکه از تا سود
رشد زعفران و نمک و سنبله و از زوت و صبر سقوطری و سندروس از هر یک
شش یک مثقال و هلیله زرد یک عدد ب بیند و با دو مثقال عسل ابر کشند
و در چشم اب کشند ناخنه و آب سیاه و سفیدی را برطرف میکند و اگر ناخنه
در چشم اب مثل خون باشد بگیرد و عقرب را خشک کند و ب بید و در چشم
اب کشد نیک شود و اگر چیزی بر چشم اب خورده باشد یا رگهای چشم آب

زهره جند و زهره بز کوهی ممزوج ساخته در بینی اسب بریزند نیک شود و هر اسبی
که بدخلق باشد و چاموش و دیوانه بخصوص که چاموشی او مادرزاد
باشد علاج آن است که خون فاسد را دفع کنند و زهره کفتار در حلق او
ریزند علاج دیگر بچه را بکدازند و جو را با آن چرب کنند و بخورد اسب دهند و چند
روز چنین کنند نیک شود و تندی و چموشی اسب بر طرف میشود باب چهارم
در بیان علاج اسبی که علف نخورد سه وقیه نمک را نرم ساییده
با یک رطل روغن گاو ممزوج کنند و در حلق اسب ریزند و پاره از آن
بر زبان او مالند و کاغذ را بسوزانند و دود را در دماغ او درآرند
و روغن گل در بینی او ریزند تا آنکه میل العلف خوردن کند علاج دیگر
چهار رطل شکر با دو رطل روغن گاو ممزوج کنند و آب در او ریزند تا علف
بایسته خورد و اگر اسب بواسطه آنکه گلوی او تنگ شده باشد و علف
نخورد چند وقیه حلبه و مرمکی طویل برابر و نیم وقیه مغز کردو و پاره سیر
مقشر در آب بجوشانند و صاف کنند و در حلق اسب ریزند تا سه روز
گلوی او فراخ شود و علف خورد و فربه شود علاج دیگر جهت فربه شدن
اسب پیه و گوشت و پیه گوسفند را بکدازند و بدان اسب را حقنه کنند ده
روز فربه شود علاج دیگر جهت اسبی که علف نخورد بواسطه بعضی که باد رسیده
باشد یک وقیه و نیم روغن را با سه وقیه شکر ممزوج کنند و در حلق
اسب ریزد علف خورد و فربه شود علاج دیگر قند سرخ ده مثقال

سرخ شده باشد از چشمهای اسب خون بگیرند و مرهمی از زرد آرد جو و سفیده تخم
مرغ بسازند و بر او کذارند نیک شود و اگر چشم اسب بواسطه وزیدن بادهای
گرم بهم رسانیده باشد هلیله زرد را و زرد چوبه و کف دریا مساوی بکوبند و با آب
برگ مورد خمیر کنند و در چشم اسب کشند نیک شود باب سی و پنجم در بیان علاج
اسبی که دماغ او سنگین باشد علامت او آن است که سر خود را بکشد
و نفس بسیار کشد و بدن او خشک باشد و حال او متغیر بجهه باشد و قادر بر آب
خوردن نباشد علاج او آن است که دو مثقال زعفران و با پاره مشک خمیر
کند و چهار روز بخورد اسب دهد و سر او را بالا گیرد تا آنکه آب از چشم اسب بیرون
آید آنگاه سر او را پایین کند و دیگر از علف بازدارند تا کند دماغ او برآید
علاج دیگر زرده تخم مرغ را با نیم رطل روغن برشته کنند تا سرخ شود و روغن
تازه ممزوج کنند و در حلق اسب ریزند و سر اسب را در توبره کنند تا بوی آن بدماغ
او رود و گشاده شود و آب سرد از دماغ او بیاید و اگر خون از بینی اسب روان
شود دهن او را سخت بگیرند خون باز ایستد باب سی و ششم در بیان
علاج اسبی که سر او درد کند علامتش آن است که خود را بجنباند چنانچه گویا
وسواسی دارد و چشمهای او تاریک شده باشد و این مرض نوعی است
از انقلاب و تاریک شدن چشم او را علاج آن است که ده مثقال زرد چوبه
و مثال آن شکر سفید و شاه تره بیز ختک آن لب بند با هفت من آب ممزوج
کند و بجوشانند تا ثلث آن برود و باقی را تا سه روز بخورد اسب دهند علاج دیگر

بارنگ کهیل و هلیله زرد برابر و تخم انیسون بادیان رومی و زیتون و مرسل طویل
سرخ و جو سه مثقال انکه آن همه را خوب بیند و با یک رطل شراب ممزوج
کند و یک شب بگذارد انگاه صاف کند و چهار رطل آب بران کند و بخورد
اسب هر روز یک رطل دهد علف بخورد علاج دیگر شکر سفید را با روغن
گل ممزوج کند و در بینی او ریزند دل او را قوت دهد و نشاط آورد و بعلف
خوردن حریص شود علاج دیگر نصف رطل رسیده را در بینی او ریزند
علف بخورد و فربه شود **باب سی پنجم** در بیان علاج اسبی که علف خوردن
او را فایده نکند و فربه نشود علامتش آن است که شکم او باندرون رفته باشد
و کمرگاه او چسبیده باشد و هر چند علف بخورد از آن اثری ظاهر نشود علاج
او آن است که دو کف حلبه و یک کف کرویا و یک کف صربل طویل و پاره
سیر مقشر را بکوبند و با پنج رطل آب و پاره نمک در دهن او اندازند علاج
دیگر کله گوسفند فربه را با پاره کشنیز و مثل آن با دیان رومی را کوبند
در هشت من آب تا نصف آن بماند پس سه روز بخورد اسب دهند علف
بطریق معتاد بخورند علاج دیگر بزغاله فربه را ذبح کند و دو حبه خون او بگیرند
و چهار حبه شکر سفید و یک مثقال زعفران و پاره بادیان رومی را
ممزوج کند بمقدار کرده و بخورد اسب دهند علت او را برطرف کند
و فربه کند علاج دیگر حنا و حبه حلبه را بشویند و با جو شبینه ممزوج کند
و صباح و شب باسب دهند و فربه شود جهت دیگر علاجی که فربه نشدن او بواسطه

ومی بهد

مرض باشد آستان را با آب کوشنند و پای اسب را با آن بشویند و انگاه موم
را آب کند در روغن گل یا زیتون در اسب بمالند در اعضای او گرم کند همه را
فراخ کند پوست او را فربه کند علاج دیگر جهت اسبی که صفرا بر او غالب شده
باشد و بعلف خوردن فربه نشود و بوره ارمنی و جاوشیر و بلوند از هر یک
نیم وقیه با یک کف نمک همه را در ده رطل آب بجوشانند و صاف کنند و در حلق
اسب ریزند و علف بخور گوشت و او دهند فربه شود علاج دیگر جهت اسبی که بواسطه
کرمی که در شکم او باشد فربه نشود علامت او آنست که کمرگاه بفرج چسبیده
باشد و قوت او رفته باشد و اثر بر و ظاهر نشود یک رطل حلبه با جو ممزوج کند
و سه روز سه رطل را بکوبند او دهد کرم را بیندازد **باب سی و ششم** در بیان
علاج اسبی که حرارت بر و غالب شده باشد علامتش آنست که سر او
افتاده باشد و دست او لرزان باشد و در راه رفتن ضعیف باشد
و علف کم خورد و نفس بدشواری کشد و چشمهای برهم گذارد و آب
از چشم او روان باشد و سوراخ بینی او گشاده باشد و بدن او لحظه
گرم باشد و لحظه سرد باشد و علاج او آنست که یک شب علف باو ندهند
و خون رزد بگیرند آنگاه دو من زیتون و پنج خیار و اندکی شاه تره را
در ده رطل آب بجوشانند تا دو رطل باقی ماند و صاف کنند و در حلق اسب
ریزد و نعل اسب را بکشد و لکه ابریشم بر اسب بندد و سه روز جو ندهد یک هفته
علاج دیگر یک رطل مویز و پاره شاه تره و تخم خیار و دو رطل کشنیز

وچند وقیه بادیان را بجوشانند در ده رطل آب که تا نصف بماند وصاف
کنند و در حلق اسب ریزند نیک شود و اگر بعد از این علاجها آب برزد
بیرون آید کمال حمق بگذارند که علاج پذیر نیست **باب سی هفتم** در بیان علاج
اسپی که کرمی در پوست سینه پیدا شده باشد علامتش آنست که ضعیف و باریک
شده و علف کم خورد و سینه او ورم کرده باشد و بینی او خشک شده باشد
و بدن کج شده باشد علاج آنست که علف ندهند یکشب و یک رطل روغن گاو
و یک رطل شیطرج را در حلق او ریزند و آن روز نیز علف ندهند آنگاه شاخ
و موی را بسوزانند و از هر یک پاره بگیرند و با آب جو خمیر کنند و بخورد اسب
دهند نفع کند و اگر شاخ و موی را در وقت عصر در پیش بینی او بسوزانند
نفع میکند علاج دیگر بعد از آنکه بیست گذشته باشد یک رطل روغن گاو
در حلق او ریزند تا بیست و شاخ و موی در پیش بینی او دود کنند و در روز
چهارم هفت تخم مرغ و یک رطل شیطرج بر هم زنند سه روز پیوسته
او را بدهند اگر کفل اسب بر هم کشیده شود دواء مذکوره را یکشب در حلق
او ریزند و سرکه و روغن گاو از هر یک دو رطل و بنفشه و تخم کرز
و پاره اشنان و پاره برنج را بکوبند و بهم ممزوج کنند و بر اعضای
او بمالند نرم سازند آن را **باب سی و هشتم** در بیان علاج
اسپی که چیز ناموافق خورده باشد چنانکه اگر مرضهای اسب
از خوردن جو یا آب بهم رسیده باشد چنانکه هرگاه او را

بسیار آمده

بسیار آمده باشد و در وقت رفتن و آمدن جو یا آب باو ضرر رسد
و سبب مرض او میشود اما اگر سوار باشی یا بعد از جو دادن و آب خوردن
بدوانی او را احتراز میکند و مرض بهم نمیرسد و هرگاه بمنزل رسی
در وقت شام او را در سحر آب باید داد تا از مرض ایمن باشد اما
اگر بعد از تعب بسیار آب بخورد و بدوانی تا عرق کند آنگاه او را از
هوا نگاه داری تا آنکه عرق خشک کند سوار نشوی تا آنکه نیک شود از مرضی
حاصل شده باشد او را از آب خوردن بعد از تعب بسیار و اگر
آب و جو بخورد و در عرق وقت و مرض بهم رسد در دو روز دویم
بایستی خون از چهار رگ دست و پا باید کشید تا پاره راه برود و
باهستگی پاره باید دوانید تا آنکه تحلیل رود نیک شود و اگر مرض در اندرون
او باشد و خود را کج کند علاج او آن است که چهار و یک رطل بنگ را
بکوبند و با یک رطل سرکه کهنه ممزوج کنند و سه روز در حلق اسب ریزند
و جو نه دهند او را در این سه روز و اگر عوض جو گندم دهند
جایز است و اگر مرض آن اسب کهنه شود دست من آب را
در دیگ آهن بجوشانند تا ثلث بماند آنگاه اسب را بدان
حقنه کنند و سوار شوند و بدوانند تا آنکه تعب بسیار بکشند و در
روز دویم همین نسخه اسپاف یک رطل سرکه کهنه کبوتر را باهم
ممزوج کنند و حقنه کنند و سوار شود و بدواند تا آنکه تعب

بسیار باشد و چون تشنه باو دهند دارآب و علف ناموافق نخورد
و پیش خود را ببیند و کفل خود را اگر آن کند و دیر حرکت کند و قدرت
بر حرکت نداشته باشد و نفس خود را در پیش اندازد و گمان برند
که دیوانه شده علاج آن است که کندر را در چند رطل روغن گاو تازه
اندازد [illegible] روز در حلق اسب ریزد علت برطرف شود علاج دیگر پنج مثقال
نشاسته را در آب کوفته و جو را در آن آب بخیسانند و در وقت جو
دادن بخورد اسب دهند نیک شود اگر اسب چیزی ناموافق خورده باشد و
سرگین او بغایت روان باشد و ضعف ظاهر شده باشد چون چنین بیند
تا باعث قبض شود و بکمال صحت باز آید اگر در علف ریزه باشد چهار رطل
آب و مثل آن خرما کوفته بندد و صاف نموده در حلق اسب ریزند نافع است
علاج اسبی که حلیمی خورده باشد و بدن او ضعیف شده باشد و سست
باشد و از لب پایین او آب میرفته باشد پاره اشنان سرخ بکوبند و در
دهن شراب کهنه بریزند و در حلق او کنند الکاه دو مثقال حلیله را در
سرکه بند ریزند و جمیع اعضای آن اسب را بمالند و بدن او را بروغن گاو چرب
کنند و دو مثقال زنجبیل بکوبند و با روغن گاو کوفته بندد و در لبهای
او بمالند نیک شود **باب سی نهم** در بیان علاج اسبی که بیماری او از آب جو
لقمه باشد علامتش آنست که دست و پای او درد کند و جسد او کج
شده باشد و چشمهای او در خواب باشد و خوب راه نرود و بول

او سرخ باشد

او سرخ باشد و سر او ورم کرده باشد و بدن او نارنگ شده باشد
و قادر بر خوردن آب نباشد علاج آنست که پاره اسفناج و نمک [illegible]
را آب بندد و به بند بر چشم او دهند مکرر تا آنکه آب بسیار بیرون آید و
نکرو را آب باو ندهند و در روز دوم سه دانه تخم مرغ را با روغن گاو
ممزوج کنند و در حلق او بریزد نافع است علاج دیگر ده مثقال صبر و نشاسته
برابر پاره نمک صاف را بکوبند و در بینی او دمند و سر او را پشت
نگاه دارند تا آنکه آب از بینی او روان شود پس هر گاه آب آمدن
برطرف شود تا یک روز در روز دوم زرده تخم مرغ با یک رطل روغن
گاو ممزوج کنند و در حلق اسب ریزد نافع است علاج دیگر سه
مثقال نوشادر و دو پاره تخم کرفس را خوب بکوبند و با آب ممزوج
کنند و در حلق اسب ریزد نافع است **باب چهلم** در بیان علاج
اسب که حرارت بر او غالب شده باشد علامتش آنست که فرج او چسبیده باشد
و شکم و پوست او خشک شده باشد و سر او پایین افتاده باشد و موهای
او ایستاده باشد علاج آن است که آرد جو در پوند بلیز را با دوغ ممزوج کنند
و پارچه برف در او اندازد تا سرد شود حقنه کنند نیک شود علاج دیگر
جوشیده فلفل را بکوبند و بخورد اسب دهند اگر از تشنگی باشد شطرج
و خرما و شیره از هر یک رطلی و بادیان رومی را پاره کوفته بندد و صاف کنند
و چهار رطل آب در او کنند و دو تخم مرغ در او شکنند و بر هم زنند

وحقنه کنند و بر جمیع اعضای او بمالند حرارت او برطرف شود علاج دیگر پاره
رزکیا هرکه اورا قرازه وخطمی کوبند و دو مثقال نوفه و پاره گرد و سیاه
خوب بکوبند و بآب ممزوج سازند و در بینی اسب ریزند نیک شود
و از علف منع نکنند باب چهل و یکم در بیان علاج اسبی که برودت
بر و غالب باشد روغن گاو و نوشادر و اسفناج و صبر از هر یک دو مثقال
هفت حب بندند و در هر صباح یک حب را بخورد اسب دهند علاج دیگر
پاره گل بول طفل کوچک تر کنند و پیش بینی او دود کنند علاج دیگر روغن
گاو یک رطل سیر مقشر سه وقیه بکوبند و ممزوج ساخته سه روز در حلق
اسب ریزند گویا اگر در پیش بینی او دود کنند گویا محتاج باین دوا نخواهد بود
باب چهل و دوم در بیان علاج اسبی که حرارت تابستان با حرارت
او ضم شده باشد علامتش آن است که سر و گردن او خشک شده باشد
و استخوان حرکت کند و چشمهای او تاریک شده باشد و گوشهای
او دراز باشد و بدن او سرد باشد و هر ساعت بطریق نگاه کند
علاج او آن است که حرمل و جوشیر و کندر و زرد چوبه و زعفران و شیطرج
از هر یک دو مثقال بگیرند و بکوبند و در ده رطل آب بجوشانند تا که ربع
بماند آن را در حلق او ریزند نیک شود علاج دیگر جهت اسبی که برودت
زمستان بر برودت طبیعت او ضم شده باشد زیر بغلها و شکم و گوشهای
او سیاه و داغ کنند نیک شود و علامت خوب شدن او آن است

که چشمها

که چشمهای خود را باز کند و گوشها را راست کند پنج روز جو از او باید برید
و کاه و علف را باید داد و اگر باین علاج نیک نشود خاکستر را بگیرند و بیزند
در دیگی که پنج رطل آب در وی داشته باشد بپزند تا آنکه تمام خاکستر ته نشیند پس آب
رود اسب را از صباح تا نصف شب آب ندهند آن گاه آن خاکستر را بخورد او دهند
نیک شود باب چهل و سیم در بیان علاج اسبی که قولنج بهم رسانیده باشد
علامتش آن است که بخوابد و برخیزد و خود را بر زمین زند و گردن را کج کند
و نگاه به بدن خود کند و چشمها بگشاید و سر خود را حرکت دهد و پوست خود را
بهم کشد علاج آن است که شراب کهنه را دو رطل و آب سنبل پاره و قدری
سیر گرگ و خوک و نصف مثقال حلتیت و توقه همه را ممزوج کنند و دو تخم مرغ
در وی بشکنند و در حلق اسب ریزند نیک شود علاج دیگر سه وقیه حلبه و سه وقیه بشطرج
و پاره خرما و قدری کاه آدم و یک رطل کل خروس را بکوبند و بآب ممزوج
کرده و در حلق اسب ریزند نیک شود علاج دیگر که حکمای روم عمل میکنند
سه وقیه نمک را بگدازند و قدر سه رطل آب بخورد او دهند و اگر نخورد در
در گلوی او ریزند گشوده شود و بول کند علاج دیگر هلیله زرد و سه درم اصفهانی را
خوب بکوبند و در زنبیلی در بینی او دمند و بدوانند نیک شود علاج دیگر پاره
خاکستر با آب ممزوج کنند و حقنه کنند تا گشوده شود علاج دیگر دست را تا بالای
مرفق چرب کرده در شکم اسب کرده سرگین بیرون آورند فی الحال گشوده شود
علاج دیگر سه من شراب کهنه و یک رطل روغن گاو نرم کنند و در حلق

اوریزند سیر را بکوبند و اندرون فرج زن بمالند و در آب فرو برند گشوده شود

علاج دیگر تخم من یشه خرما و یک رطل برگ کبوتر را ممزوج کنند و یک ساعت

بگذارند که تا صاف شود و نیم رطل آب زر زن داخل او کنند و یک ساعت

بگذارند و حقنه کنند بآن و گندم تر بدهند بعوض جو که گویند گشوده شود علاج

دیگر نصف رطل هلیله زرد و نصف آن موبر کوبیده تخم ملک را کوبیده شود

و در یازده رطل آب تا آنکه شش رطل بماند و صاف کرده بآب دهند که

بخورد و اگر گوزد حقنه کند او را تا گشوده شود و این عمل جهة آدمی که قولنج داشته

باشد نافع است علاج دیگر آنکه باعتقاد تمام این آیات قرآن را

بخوانند و بخورد آب دهند بسم الله الرحمن الرحیم ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم

مِنْ بَعْدِ ذَالِكَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ

مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا

يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ

اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ باب بیست و چهارم

در بیان علاج اسبی که باد سرخ بهم رسیده باشد علامتش آنست که شکم او باد کرده

باشد و بول بدشواری بیرون آید و حفر را بر زمین زند و همیشه جنبش کند و نگاه

بکاسه پهلوی خود کند و کج شود علاج آنست که ده رطل آب و سه رطل شراب کهنه

و یک رطل پیه گوسفند و پاره زر دجو و یکمثقال نمک صاف را بیکدیگر ممزوج کنند و صاف

کنند بآن و آب گشنیز یک رطل در گلوی او ریزند و یک روز علف باو ندهند بیک بیخ علاج

دواها

دیگر آنکه شش یکمثقال با بنفشه زهره گاو را بسوخته بنی که ممکن باشد در گلوی او ریزند تا نفعت

و علف باید که پیش از آن سه شبانه روز علف باو ندهند علاج دیگر آنکه بوره بر سر بینی

او به بندند یک شبانه روز آنگاه بردارند و نمک و قطران در دو بمالند نیکو شود

علاج دیگر آنکه مویز را دانه بیرون کرده پاره بادیان را بکوبند و بعسل بسرشند

و هر روز مقدار گردکان بخورد آب دهند نیک شود علاج دیگر آنکه خون

بچه گرگ را بخورد آب دهند در ساعت خوب شود علاج دیگر بزر اسفید کرده و برگ

و روغن گل با زیتون با یکدیگر ممزوج کرده در حلق اسب ریزند نیکو شود باب بیست و پنجم

در بیان علاج اسبی که باد تقطیع بهم رسیده باشد علامتش آن است

که شکم او و سینه او ورم کرده باشد و بدشواری بول کند و سرگین اندازد

و بخوابد و برخیزد و عرق کند علاج آنست که دو رطل بول آدمی و یک رطل آب

ترب و مثل آن آب چغندر همه را بجوشانند و یکمثقال بادیان و یک مثقال

اطلس در حلق او ریزند بعد از آن که از دو رگ زانوی او خون گرفته

باشند یک ساعت آنگاه شش رطل آب و نمک را بجوشانند و صاف کنند

و حقنه کنند بآن و رشته و پای او را روغن بنفشه چرب کنند و عصب آن

را در فرج او ریزند نفع میکند باب بیست و ششم در بیان علاج اسبی

که در شکم او دردی بهم رسیده باشد علامتش آن است که زمین و چشمهای

او آب روان باشد و علف کم خورد و ضعیف شود علاج آن است که دهن

او را داغ کنند و از زیر زبان او خون بگیرند و ورم از دو طرف بشود و این علاج

موافق است جهت قولنج نیز علاج دیگر پاره صبر ابل سفید و حبة الخضرا مساوی
و یکمن روغن تازه اینها را بکوبند و با هم ممزوج کنند و در حلق اسب ریزند
نیک شود علاج دیگر پاره بادیان رومی و مثل آن قند سرخ را بکوبند و پاره
شبطرج ممزوج کنند و بخورد اسب دهند نیکو شود علاج دیگر جهت اسبی که خاک
خورده باشد دو من آب و یک رطل نمک کوفته با یکدیگر ممزوج کنند و در حلق او ریزند
نیک شود علاج دیگر اگر در سفر باشند پاره بادیان رومی و گزر و قند سرخ همه را
در خرقه کنند و آن لجام بندند تا اسب بخورد و در راه رود و برطرف شود علاج
دیگر آرد و روغن و آب ممزوج کنند و با اسب بخورانند و بدوانند تا عرق
کند و عرق روان شود در شکم او مرض از و در آید نیک شود علاج دیگر جهت
اسبی که بول نکند یکمن سه اب صاف و یک رطل روغن گاو کهنه برهم زنند
و در حلق اسب ریزند بر و سوار شوند و بجهانند او را از نهری باز بشود و بول
میکند باب چهل و هفتم در بیان علاج اسبی که شکم او درد کند بواسطه
کرمی که در و باشد علامتش آنست که مو بهار است باشند و دگر خود را کشیده
باشد و گردن خود را کج زد و باین حال علف خورد علاج آنست که یک رطل
شبطرج و یک رطل حلبه شسته بکوبند و با آرد ممزوج کنند و سه روز بخورد
اسب دهند کرمها را بیندازد و علاج دیگر آن است که یک رطل حلبه سیاه را
با جو بدهند که بخورد کرمها را اندازد علاج دیگر یک رطل صبر ابل طویل با پاره
سبوس و ماست بدهند نافع است علاج دیگر دو رطل و نیم روغن

گاو و یک رطل

گاو و یک رطل سناء مکی مالیده در و بلند از دو در حلق اسب ریزند
نافع است علاج دیگر پاره موبر سیاه و یک رطل حلبه و مثل آن قرطم و پاره
بادیان رومی و گشنیز و اندکی از تخم گزر همه را با آن ممزوج کنند و بخورد اسب
دهد هر علتی که در شکم داشته باشد رفع علاج دیگر پاره جوز را در سه رطل
آب بجوشانند و صاف کنند و یک مثقال صبر و سه و نیم شبطرج را در آن ریزند و
آن آب بگذارند و با اسب دهد چهار روز کرمها را میکشد باب چهل و هشتم در بیان
علاج اسبی که علت جهول داشته باشد با آنکه متغیر حال بلند از دو بند اند که اسب
آن علت اهل حرفت گفته اند که در شکم چنین است کرم و علتهای دیگر جمع شده
خواهد بود و علاج آنست که دو من گندم را در سه من شراب کهنه بخیسانند و
یکشبانه روز بگذارند آنگاه او را در سه دفعه بخورد او دهند نیک بشود
علاج دیگر دو رطل روغن گاو و پاره صبر ابل طویل مالیده ممزوج کنند و در حلق
اسب ریزند و یک شبانه روز علف ندهند آنگاه در شب او پاره علف بریزند آنگاه
دو من شبطرج کافلیت و آب بدهند بدان اسب بعد از یک ساعت دهیمه وقت
سبزی بخورد او ندهند و جوی که در سبزه ما خسیده باشد بخورد او دهند
که علتهای او برطرف شود باب سی و نهم در بیان علاج اسبی که علت در سر داشته
باشد علامتش آنست که یک رطل حبة الخضرا و پاره نمک را بکوبند و بخورد
اسب دهند نیک شود علاج دیگر پاره قطر دریائی مثل آن حلبت و اشنان
سرخ قدری همه را نرم کرده کوفته در بینی اسب دمند و قدری [illegible]

النعلب را در حلق اسب ریزند و پارهٔ دیگر در توبرهٔ او کنند تا آنکه نرم کند
و بوی بد حایج او رسد نفع کند علاج دیگر حبة الخضرا و اشنان
بکوبند با شیطرج ممزوج کنند و در حلق اسب ریزند نافع است

باب پنجاهم در بیان علاج اسبی که هوا دریافته باشد

یا آنکه عرق داشته و جُل نکرده باشند یا بمکان سردی بی جل برده
باشند و علامتش آن است که سر او بر زمین رسد ازین سبب که گردن او خشک
شده باشد و قدرت برهم آوردن چشمها نداشته باشد بطریق عادت نگاه
کند بهر طرف و بهر چیزی که نگاه کند نظر او بر ندرد و آب از چشمهای
او روان باشد علاج آنست که هلیلهٔ زرد و بادیان رومی و نمک صاف
از هر یک پنج مثقال و دو مثقال حلتیت و دو مثقال موم سفید و نیم مثقال موم
کافور بر آنکه از زنند و داروها را در آن ریزند و کوزه اسب دهند
نیک شود علاج دیگر پارهٔ بنفشه را بکوبند و در چهار من آب بجوشانند
و چهار رطل خرما در آن آب اندازند و صاف کنند و سه روز در
حلق اسب ریزند علاج دیگر آنکه هر دو گوش او را داغ نمایند و در خانهٔ
تاریک ببندند تا روشنائی نه بیند و علف بسیار ندهند نیک شود

باب پنجاه و یکم در علاج اسبی که بادهای درون بهم رسیده باشد که

او را بهم کشد علامتش آنست که آن اسب کج شده باشد سبب مرضی که در
معدهٔ او باشد و خود را بر زمین زند و پوست در تن او خشک شده باشد

داروه او چون

داروه او چون چوب خشک شده باشد و هر دو جانب کردنگاه او فرو رفته
و نفس بدشواری کشد علاج آنست که چهار دست و پای اسب را ببندند و از بیخ
دندانهای او خون بگیرند و زبان او را بشکافند که خون روان شود و بدن او را
بروغن چرب کنند و یک رطل آب که بادیان در و جوشیده باشد در حلق او ریزند
و یک بار و روز علف ندهند سه که و شراب و روغن تازه از هر یک دو رطل
و اشنان سرخ پنج مثقال ممزوج ساخته در روز دوم در حلق اسب ریزند
علاج دیگر پارهٔ پیه را و پارهٔ کندر در آب بجوشانند که روغن آن بر
آتش برود و در فرج اسب زنند که نافع است و این علاج آدمی را نیز
مفید است دیگر آنکه یکمن خرما و یک رطل قشر سرخ و یک وقیه و نیم حلبه که
شنبلیله باشد در وقیه صبر طویل یعنی کج سفید و پارهٔ تخم کرفس را
ممزوج ساخته در ده رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و هر روز ثلث آن
را با یک رطل شراب کهنه باسب دهند خلاص یابد علاج دیگر آنکه جمیع
اعضای اسب را بروغن گوسفند چرب کنند یا روغن گاو نگذاشته در
گوش آن اسب ریزند و فشار از سر او بیرون کرده و در مکانی که [illegible] باشد
یازده روز چوب کرده و دکنند تا بدماغ اسب رسد نیک یابد علاج
دیگر جهت اسبی که تعب بسیار کشیده باشد که گوشت بهر نشیب باشد یا
سینهٔ او گرفته باشد و یا دست و پای او گرفته باشد نفط را با نمک بکوبند
و بر موضع گرفته بمالند و آن اسب را زین نکنند تا بهتر شود و اگر او را

در میان اسبان به بندند تا اگر عارضی او شده باشد برطرف میشود علاج
دیگر جهت اسبی که دستهای او کوفته بهم رسانیده باشد و دم او کج شده باشد
حب الخروع دانه کوچک را در پیش او بسوزانند چنانچه دود او بدماغ اسب
رسد و پیه خوک در بینی او حل کنند و جمیع بدن او را بدان چرب
کند علتها را از بدن بیرون میکند و خوب میشود **باب پنجاه دوم** در بیان
علاج اسبی که ذکر او ورم کرده باشد علامتش آنست که آن اسب بگوزاید
و بر جستن و رزیدن دردی که دارد کفل او سرد باشد و چشمهای او تاریک باشد
و به پایین شکم او بر آمده باشد و اگر ذکر آن اسب ورم خشونت نداشته باشد
شکم ناسور خواهد بود علاج اسبی که ذکر او ورم کرده باشد آنست که روغن
زیتون و پیه مرغ را با هم ممزوج کنند و گوشت نمذ و بر ذکر اسب بمالند یک هفته
یا ده روز و آنچه بعد از روغن گرم شد زیتون بزنند هر صباح یک رطل بخورند
اسب دهند نیک میشود علاج دیگر اسبی که ناسور داشته باشد آنست که فرج
او را با سرکه بشویند و اگر سرکه نباشد با آب جفت دمازو بکرات بشویند تا که
رعایت فرج اسب کنند و بمکان خود باز آید و اسب نیکو میشود **باب پنجاه سیم**
در بیان علاج اسبی که بدشواری رو شدی نفس کشد علامتش آنست که سینه
او ورم کند و علف نخورد و ورم سینه ظاهر باشد و اگر ماده بان باشد فرج
بهم آمده باشد و کفل اسب خشک شده باشد و چشمهاش تاریک شده باشد
علاج آنست که هفت مثقال خردل را آب بندد و در بینی اسب دمند و چون ا

نفس

نفس بقوت بکشد که بعطسه آید علامت او آن است که علت و مرض او کم شده
باشد نیک خواهد شد علاج دیگر آنکه مر مر یعنی شکاف را بکوبند و ممزوج با آب
کنند و بول آدمی را داخل نموده در حلق اسب بریزند نیکو میشود و اگر در اسب
علتی بهم رسیده باشد که جذام مانند که در آدمی بهم میرسد علامت او
آنست که گردن و خصیتین او ورم کند و چنان شود
که ورم در بالای رانهای اسب باشد علاج آن است
که کاردی دو نوبت یا سه نوبت بر جای ورم اسب بزنند و یک رطل روغن گاو
در حلق اسب بریزند و یکی پنبه دانه کهنه با آن اسب دهند که کوبند یکی علف
نیکو میشود **باب پنجاه و چهارم** در بیان علاج اسبی که هر دو گوش او علتی بهم رسانیده
باشد علامتش آن است که گوشهای او عرق کند و چشمهای او تاریک شود و سر
او به پایین آید و بسیار بخواید و برخیزد و بیهوش شود بکشتی که اگر استخوان
چماد در گوشش داخل کنند آگاه نشود و میل آب خوردن نکند علاج آنست که کاردی
بر پایین گوشهای او بمقدار دو انگشت بزنند خون در رود بر آید علت برطرف
شود و محل بریدن را بمالند و نمک بر آن بریزند و یک شبانه روز نه بندند نیکو
دو و دانگ مثقال نمک ممزوج کنند شراب کهنه در بینی اسب بریزند نفع است
باب پنجاه پنجم در بیان علاج اسبی که ناسور داشته باشد علامتش آن است که در
خصیه او جراحتی باشد کهنه و سفید باشد و اسب بسبب آن لاغر شود علاج
آنست که ده موی از دم اسب بکشند و بآن موها سخت بهبندند و یک هفته بگذارند

وبعد از آن در کوزه کوچک چوز برادوده کند بنوعی که سر کوزه بمقام ناسور را
فرو گیرد تا ناسور بر طرف شود و خون آمدن از آن ساکن شود علاج دیگر آنکه
روغن زیتون در گلوی آن اسب ریزند الگاه یک رطل شکر و دو رطل سیر تازه
و پاره خرما با روغن تازه ممزوج کند و بکوبند و صاف کند و در حلق
او ریزند علاج اسبی که دگر او سست شده باشد و از مکان خود بیرون آید
آن است که دگر او را ابر که و نمک مکرر بشویند تا آنکه بحال خود باز آید و این اسب
نگاه دارند اگر چه جهنده باشد **باب پنجاه و ششم** در بیان علاج اسبی که جذام
بهم رسانیده باشد علامتش آن است که آب زرد گندیده از جسد او روان
باشد و از زخمی که آب زرد بیرون آید هرگاه نشتر زنند یا کارد زنند خون سرخ بیرون
آید و ممکن است که هرگاه نشتر زنند آب گندیده باشد علاج او آن است که آن
محل جراحت بشوید و تر کنند و آن اسب را علف سبز نکهفته بدهد و غسل بیرون
آمدن آب زرد را نمک بمالند که نافع است علاج دیگر آنکه تخم حنظل را
و بیخ را با پوست و بیخ آن کوفته ندو آن آب گرم را بر ورم جراحت آن
بمالند ورم بر طرف شود و آن نافع است پیش از آنکه دهن جراحت
گشوده شود علاج دیگر زنگار و نمک و نشادر و قلیاب ساییده بکوبند و در زرد
بیرون کند و در پنبه کذاشته و بر موضع جراحت نهند نفع کند و اثر کند
و در آن مثل آن داغ علاج دیگر آنکه جراحت اسب را از زرنیخ ارمنی پر
کنند نیکو میشود علاج دیگر صبر و زرنیخ را برابر کند و بکوبد و با گندم و جو ممزوج

کرده

کرده و بخورد اسب دهند تیخ راحی گشته و بسوزانند علاج دیگر آنکه موضعی که
جذام بهم رسیده باشد خون بگیرند تا خون فاسد رفع شده قوت علت
کم شود علاج دیگر آنکه سه وقیه زرنیخ با سبوس یا جو ممزوج کرده بخورانند دیگر
آنکه زاغ که او را عقعق میگویند بکشند و در پنج رطل آب همچنان با پرها و
جمیع اعضای او را بکوبند تا آنکه آن آب بنصف آید اسب را تشنگی داده آن
آب را در گلوی او ریزند علت آن اسب بر طرف شود و اگر از آن آب بر جذام
اسب بچکانند نافع است و علامت بر طرف شدن علت آن است که هرگاه دوا
را که بر دارند جراحت خشک باشد و رطوبتی در آن نباشد و اگر از علاج عاجز
شوند آنچه دواها داغست محل جذام را و پیه و نمک را آب کرده بر داغ بریزند
و هر صبح و شام سوار شده باید دوانید و اگر بعد از داغ جذام جای
دیگر ظاهر شد صبر و قلیاب را آب بیند و لیکه ممزوج کند و بر آن موضع گذارند
و مرهم جوشیده و شیطرج بر موضع داغ اسب گذارند **باب پنجاه و هفتم**
در بیان علاج اسبی که گری و حکه داشته باشد و یک دو سال بر آن بگذرانند
و علاج نشده باشد و سبب این علت لاغر و ضعیف شده باشد علاج آن است
که هر دو را با تمام در کوزه گل بسوزانند و بیند و یک ساعت در آب
بگذارند و صاف کنند و اسب را تشنگی داده بخورانند علاج دیگر نمک سوخته
بر اعضای اسب بمالند نافع است و این جهة آدمی نیز مفید است و اگر
اسب ضعیف شده باشد بسبب بیماری حکه علاج آنست که حب سیاه رنگ

که از عدس کوچکتر است و خواص بیان آن را لقل خواجه خوانند پوست
آن بغایت سیاه است و مغز آن بغایت سفید است در روغن شیره کوبند
و بر موضع حکه بمالند و آنگاه آن را با نمک سیاه و آب صابون بشویند بروی
علاج نشود و دیگر زرنیخ و نمک را آب بیند و با روغن تازه کوفته کنند و در آفتاب
بر بدن اسب مالند سه مرتبه نیکو شود علاج دیگر حب سیاه که مذکور شد و گشنیز
و کندس را بکوبند و با روغن زیت باهم ممزوج کنند و سه روز بر موضع حکه
بمالند خوب شود علاج دیگر آنکه نشاسته گندم و سیر که دانه بسته باشد بر آن
بمالند علاج دیگر هر گاه حکه بسیار باشد آنگاه پاره زیبق و قطور یانی
که رنگ او سفید است در زهره گاو و گشنیز و مور و حب سیاه و مرداسنگ
و کندس با هم بکوبند و با روغن تازه گرم سرشته و باسب بمالند باب بیست و هفتم
در بیان علاج اسبی که حکه ذکر در چشمهای او بهم رسیده باشد چون بگیرند را بشورانند
دفعه آن را در آب گرم گذارند و بیخ دم اسب را با آن آب بشویند تا هفت
روز حکه بر طرف شود و موی را در از میث شود و بعد از آنکه حکه را با آب
از دم بشویند آن اسب سه روز نیک میشود علاج دیگر شب یمانی را در روغن
شیره انجمد در بگذارند که مثل لطف شود و بیخ دم اسب بمالند حکه را بر طرف
کند و اگر با کری خشونت باشد شب یمانی و حب سیاه را ب بیند و با روغن
زیتون ممزوج کنند و گوشها و سینه و چشمهای اسب را چرب کنند علت از
بر طرف شود و در وقت جو دادن اگر کم کند و دا جو کند و باب ده نفع

الی

است علاج دیگر اگر اسبی لاغر شده باشد جهت آنکه روده های او لغزیده باشد
و جوشش در پوست او بهم رسیده باشد پنج عدد تخم مرغ و یک رطل شیره
و دو رطل شیره خرما با یکدیگر ممزوج کنند و در حلق اسب ریزند فربه شود
و اگر موی دم اسب را ریخته باشد علاج آنست که از بیخ دم اسب خون بگیرند
تا خون فاسد دفع شود آنگاه داغ کنند نیکو شود علاج اسبی که لاغر داشته
باشد باید که اخگر کهنه را در آب بجوشانند و اسب را بدان بشویند و در آفتاب
بهبندند تا آنکه خشک شود آنگاه زرنیخ و نمک را مساوی بکوبند و در روغن
تازه بجوشانند و در آفتاب بر اسب بمالند و دو ساعت در آفتاب نگاه
دارند تا خشک شود و علف بدهند نیکو شود باب بیست و دوم در بیان علاج
اسبی که از پشت او بواسطه سوار شدن ورم کرده باشد اهل خبرت گفته اند که
سوار در سفر در هر دو فرسخ راه از پشت اسب فرود آید تا آنکه پشت او
ورم نکند و زخم نشود و تنگهای او را نرم کند و زین را حرکت دهد تا وقتی
که بمنزل برسد و آنگاه تنگ را سخت بکشد تا آنکه اسب را آزار نکند و زین را
حرکت ندهد و وقتی که بمنزل برسد اگر تابستان باشد زین را از پشت بگیرند تا آنکه
غبار را بر خاک مالد آنگاه زین کنند تا در زیر زین عرق خشک کند آنگاه زین را
بگیرند و پشت او را بکارند تا پشت اسب مجروح نشود و اگر زمستان باشد در
وقت فرود آمدن در منزل تنگ را نرم کند و زین را حرکت دهد و جل
کند تا عرق او خشک شود آنگاه زین را بگیرند پشت او را بکارند بسرعت تمام

که باشد بدانکه هرگاه در سفر باشد و اگر زین کردن اسب داشته باشی میباید که
جهد کنی که پشت اسب را زخم نکنی که زخم باعث داغ کردن میشود و بدان
سبب اسب عیبناک میشود و در زشت طرف وی افتد پس هر چند جهد کنی که معالجه
اسب بدو اما اگنی بهتر است که داغ کنی و خون بگیری پس اگر زخم شود در زخم
او شیخ بهم ساییده باشد پاره علف بجنه و پاره زنگار را بکوبند و زخم
را از زان پر کنند و یکشبانه روز بگذارند و بعد از زان از زخم مرده افکند
نیک خواهد شد علاج دیگر آنکه سرگین اسب را خشک کنند و بسوزانند و بروغن
کهنه گاو لیز سرشند و بر زخم بندند نیک شود علاج دیگر آنکه وزغ را بکشند
و بر زخم بندند گوشت مرده ان زخم را جدا میکند و نیک میشود علاج دیگر جهت
اسبی که زخم داشته باشد و زخم شده باشد چه در اینصورت چیزی نمیتوان
بر بالای زخم انداخت زیرا که باعث آن میشود که زخم او تازه شود علاج آنست
که پاره عدس و ماش و آن بادبان رومی و بت یا بی را بر بالای هم بکوبند
و بر زخم بپاشند تا آنکه گوشت زیادتی را به بر آند و بر بالای عدس صمغ
عربی و موم را مرهم کنند و به بندند و نیک شود علاج دیگر جهت اسبی که زخم سیاهی
داشته باشد و زخم زیاده باشد اما قرحه باشد هلیله و بت برابی و پوست
انار شیرین همه مساوی بکوبند و زخم را از آن پر کنند و چیزی بر بالای زخم
به بندند و یکشبانه روز آنگاه آنها را از زخم بیرون آورده بنمک آب
شسته بعد از آن کتان را چرب کنند و بر زخم نهند نیک شود علاج دیگر

وصل کند تا علت بهم نرسد و اگر پشت اسب زخم باشد و ورم کند پاره سورنگان را
گرم کند به آتش بر ورم و سه شبانه روز پشت اسب را وصل کند آنگاه بآب گرم
بشوید و اگر سورنگان یافت نشود پاره پوست کهنه بروغن چرب کند و بر زخم
به بندد علاج دیگر آنکه دو تخم مرغ را در آب گرم بشکنند و برهم زنند و بر
خرقه گذارد و بر موضع زخم و ورم به بندد و برطرف میشود علاج دیگر آنکه
پاره پشم را ببول تر کنند و بر ورم گذارد و وصل کند و سخت به بندد و یکشبانه
روز ورم را برطرف میکند علاج دیگر آنکه الرصبر را با روغن قیطران مساوی
بکوبند و با پشه ممزوج کنند و بر ورم بندند برطرف شود علاج دیگر چون ورم
در زیر زین خوب نشود و زین کردن باعث زخم و ورم اسب میشود زین را بگیرند و
الحال خاکستر را ببول تر کنند و بر آن گذارد و زین کند با جل سخت به بندد و
ورم را برطرف شد علاج دیگر آنکه اگر جراحت کهنه شود بآب نمک بشویند و
کنجد کوفته بر آن بندند تا خشک شود و آنچه در اندرون ورم باشد و ورم
کرده باشد پاره سورنگان بر و بندند تا سه شبانه روز آنگاه بردارند و ا
و بروغن تازه چرب کنند آن موضع را الکهیفه آنگاه بآب گرم آن را بشویند
و اگر علاجهائی که گفته اند شد و نفع نبخشید نه ظاهر بعضی جراحتهائی که
در روی آب بواسطه ماندن در حوض یا جوی بهم میرسد لفشار زند و پاره روغن
گاو آنرا چرب کند و یکشبانه روز به بندند نیک خواهد شد باب ششم
در بیان علاج اسبی که بسبب سواری زخم شده باشد و از هر نوع زخم

لبند

کنند و جو و شبر را در آب کنند تا آب شود و خاکستر و سرگین در آن ریزند تا
مرهم شود و بر زخم نهند و نیک شود علاج دیگر جهت زخم اسبی که گوشت زخم
او مرده باشد و در او چرک جمع شده باشد زنگار و تراشهٔ سختیان بزغاله
بر زخم نهند گوشت مرده را بکند و نیک شود علاج دیگر سفیداب و مردارسنگ
و اشنان و ورق اسپس و ورق انجیر در هم بکوبند و بر زخم نهند علاج
دیگر جهت اسبی که کرم در زخم او افتاده باشد ورق شفتالو و ورق جوز و
امرود و سیر و قطران را بکوبند و زخم را پر کنند کرم را پاک میکند باب
شصت یکم در بیان علاج اسبی که حرارت داشته باشد یا درنده یا شغال یا سگ او را
مجروح کرده باشد جو و شبر را در روغن زیتون کوتانند تا مرهم شود و جراحت را
با آب شور بشویند و مرهم را بدو مالند نیک شود علاج دیگر از زرنیخ و نصف
آن سیر را بسایند و زخم را از آن پر کنند و این علاج جهت آدمی نیز خوب است
علاج دیگر هلیله بزرد و سنگ مقناطیس را بسایند و با آب خمیر کنند و در
جراحت بمالند نیک شود علاج دیگر جهت اسبی که پیکان در استخوان جراحت
او مانده باشد پنبه را با آب کاج تر کنند و بر آن زخم گذارند پیکان و
استخوان بیرون آورد و اگر آب کاج نباشد آب شور عوض آن میشود علاج
دیگر جهت اسبی که گوشت پا و رسیده باشد یا چیزی بر سینهٔ او خورده باشد
یا خود را بر چیزی زده باشد نمک را بسایند و با روغن گاو ممزوج کنند و بر موضع
درد بمالد علاج دیگر سورنجان قدری مع پوست [illegible] کرده

پاره پنبه

پاره پنبه را چرب کنند و بر موضعی که داغ میکنند مکرر به بندند و در روز دوم
در آب نهند و یک ساعت بگذارند و سه روز این عمل کنند نیک شود علاج دیگر
جهت اسبی که بعضوی از زانو الم رسیده باشد و ورم کرده باشد آنست که اسب
را بی آنکه سوار شوند بکشند و بدوانند نیک شود باب ۶۲ در بیان
علاج اسبی که در حلق او مرض خوک بهم رسیده باشد و آن جراحتیست که در
گردن و گلو بهم میرسد و آن بر دو قسمت نر و ماده که بر سوراخ دارد علامت
ماده است که سه سوراخ دارد و علاج خوک آنست که رشو بکنند او را بلکه این
عوسج کوفته نیم تمام او را بر خوکک ببندند و روغن او دو شیشه کنند و در آن
بمالند که گوشت مرده را بر طرف میکند و نیک میشود علاج خوکک ماده همین
علاجست اما فرق آنست که در خوکک نر این عوسج باید نیز گشت و در
خوکک ماده عوسج ماده باید گشت آنگاه ستم اسب را بشکافد و داغ
کنند تا آنکه خوکک خشک شود علاج دیگر آنکه اگر خوکک زود بیرون آمده
باشد شق کنند او را و بگذارند بر آن جراحت که چیزی که میشود آن را داغ
میکند و بیفشرند و سر جراحت را محکم به بندند تا آنکه پاکیزه شود
باب شصت و سیم در علاج اسبی که بر پا یا پهلو یا اندرون گوشها یا
گردن و سینهٔ او یکدانه یا بیشتر بیرون آید حکم مقدار با قلا
علاج آنست که زرنیخ و نوره و قلیا را بکوبند و با آب خمیر کنند و در پوست
گذارند و بر آن بندند و هر صباح و شام بکوبند و نیک میشود علاج دیگر

کاغذ را بمقدار دانه ببرند و کهنه فتیله دخان السلیم و اگر موجود نباشد
زنگار در وی بگذارند و آن دانه را بخراشند تا خون از وی برآید و برش
برود در آن دانه بطریق حصاری بریزند آنگاه آن کاغذ را بر آن دانه
بگذارند و در زمین کنند نخ آن دانه را بریده میشود و همین آن دانه را
بروغن چرب کنند تا آنکه نیکو شود علاج دیگر قلیاب را در کیان و نوشادر
و نمک صافی را از هر یک دو مثقال بکوبند و با آب خمیر کنند و به بندند بر آن
دانه بعد از آنکه لیکن که آن دانه را نیشتر زده باشند باب شصت و چهارم
در علاج اسبی که مرضی بهم رسانیده باشد علاج آنست که قدری آرد
و مقداری شکر در سبوی آب بریزند تا آنکه سرد شود و اسب را
تشنه داده بخورانند و علف ندهند آنگاه اسب را در آب دارند و آب
بر پشت او ریزند و چون از آب بیرون آورند دست و پای او را چنگ
کنند و شراب کهنه و روغن بمالند و اگر مرض آن اسب بسبب تعب باشد
خرقه را بنفط چرب کنند و نیک برورند و آن خرقه را در دست و پای
اسب سخت به بندند مرض برطرف شود و اگر اسب در حال راه رفتن
بلنگد و راه نرود آب چغندر و آب کیان مرغ و روغن تازه ممزوج
کنند و عوض آب باسب بدهند دیگر در وقت رفتن نمی ایستد و اگر اسب
در حال رفتن برود در آید و لیز بشود علاج آنست که سر سه خرگوش را
بگذارند و خود در آن بریزند که چرب شود و چند مرتبه بخورد اسب

دهند

دهند دیگر برود در نیاید علاج دیگر آنست که از رگ بالای [illegible] اسب
خون بگیرند و پاره گندم و جو را در روغن دنبه کباب کنند و بخورد اسب
دهند نیک شود باب شصت و پنجم در علاج اسبی که بسم او آب زرد بیرون
آورده باشد و آن بسبب دویدن بسیار یا جهت سرگین بسیار
در خوابگاه او جمع شده باشد و دست و پای او بر او فرو رفته و این امر
باعث بیرون آمدن آب زرد باشد و در سم و مفاصل اسب و این آب
زرد در ساق دست و پای اسب بکمر بهم میرسد و علامت آب زرد آنست
که اسب تا دست و پای خود را بر زمین می نهد فی الحال برمیدارد و دواند و
سم اسب گرم در نشت آب زرد در آن موضع است و لنگی میکند
از آن دست و پای رو دست و پای نکشاید علاج او آنست که سبوس را با قرص خمیر گندم
بکوبند و بر آن موضع نهند تا آنکه آبها از سم آورد و اگر آب زرد بهم
رسیده باشد و لو نقطه آن آب گرم شده باشد لیف درازی از درخت
خرما بگیرند و به پیچند و دست و پای اسب را از زانو تا سم به بندند که رگ
دست و پای اسب را از پی برخواسته از آن خون بگیرند آن جو شیر را آب
کنند و به بندند بر موضعی که خون گرفته اند تا آنکه اگر داخل اسب کثرت زرد باشد
نیک شود و بعد از خون گرفتن از آن می باید که جو بدهند
تا بخورد و سمهای خود بر زمین زند تا اخلاط فاسد از او
رفع شود آنگاه تفحص کنند از و در هر مکانی که باشد خون

زرای بگیرند تا آنکه آب گندیده بیرون آید و آن موضع را که خون زده
گرفته اند نیشتر زنند تا آنچه در آن موضع مانده باشد بیرون آید
آنگاه گندنا را با پیه بکوبند و بر آن موضع ببندند و تراشیدن
سم او در بیوفت خوب نیست زیرا که ضرر میرساند و اگر آب زرد بسیار باشد
در سم اسب پاره گشنیز و پاره سیر را بکوبند و بر آن بندند تا آنکه تمام آب
آن را بیرون آورد و اگر آب در اندرون سم بهم رسد و در زیر نعل باشد
نعل او را بکنند و نگاه کنند به اندرون سم پس هر موضع که نرم باشد
نیشتر زنند اما بسیار فرو نبرد تا آنکه الم او زیاده نشود اما آب زرد وی
که محل بیرون آمدن داشته باشد و همیشه از آن موضع روان باشد
پیه پای را با عسل ممزوج کنند و یک شبانه روز بر آن موضع بندند آنگاه بر
داشته تازه کنند تا سه شبانه روز نیک میشود **باب شصت و ششم** در علاج
که مرض سرطان داشته باشد علامتش آن است که چرک از دست و پای او
بیرون آمده باشد و ورم کرده باشد بالای سم او پس اگر آنچه بیرون
آمده نرم باشد نیشتر در وی فرو برند اما بسیار فرو نبرند و اگر سخت باشد داغ
کنند و اگر این مرض در سفر بهم رسیده باشد زرنیخ و تا ی و سفیده تخم
مرغ را بهم زنند و بر آن موضع بندند و کرم را بشویند تا آنکه سخت
شود و ورم آن کم کند و باین مرهم محتاج بداغ نیست علاج دیگر برگ
کرده و برگ سیر و خردل را بکوبند و بکوبند و بر سم اسب بمالند و بر روغن

زیتون

زیتون چرب کنند که سم اسب ورم کرده باشد اگر که شد بسیار بشویند
تا آنکه خون فاسد را بیرون آورد و او را در میان پاکیزه ببندند و آنگاه
مغز کله گوسفند با مغز استخوان گاو بپزند و با روغن بگداخته ممزوج کنند و با جو
بسته کوفته بندد و سه شبانه روز بر ورم ببندند تا آنکه آب گندیده از ورم رفع
کند علاج دیگر پاره قلعی سیاه که تمام ورم را بگیرد و بر ورم ببندند تا آنکه
ورم بر طرف کند تا چهار روز تغییر ندهد و هر گاه قلعی را بر دارند دستی بر آن
موضع بکشند و قلعی را هر روز بر آن بگذارند و سخت ببندند نیک میشود
باب شصت هفتم در بیان علاج اسبی که آب زرد در تمام اعضای او بهم رسیده
باشد و خارشش بسیار داشته باشد علاج او آنست که پاره پیه خوک را با عفص
آن برنج بپزند و بر آن بندند نیک شود علاج دیگر انزروت و مردار سنگ و
خطمی را بکوبند و با روغن زیتون ممزوج کنند با روغن تازه بمالند نیک شود
علاج دیگر آنکه نجار را کوفته با سرکه خمیر کنند و بر سم او بندند و بعد از آنکه سم او را
با صابون شسته باشند چند مرتبه چنین کنند نیک شود **باب شصت و هشتم** در بیان
علاج اسبی که در خصیه او جراحت بهم رسیده باشد علامتش آن است که بر زانوی
آن اسب ورم زخمی بهم رسیده باشد علاجش آنست که بر آن اسب سوار نشوند
و اهل حرفت گفته اند که از تخم نادم اسب تمام سبب این علت از قوت حرارت افتد
و این مرض از شکم بهم رسد و سبب این مرض آن است که ناگاه اسب را بندند
و اگر او افتد در میان زانو و موضع سنگال و بعضی گاه که در لیزان می بندند و

سگاه اسب بمقدار عنان بهم برسد علاج آنست که دنبه و حنا را بکوبند و بر آن
موضع بندند تا نرم شود و بعد از آن بشکافند و چرک آن را بیرون کنند و
از زروت معالجه کنند علاج دیگر جهة اسبی که در دست و پای او مثل تخم مرغ یا کوچک
تر از آن بهم رسیده باشد و گوشت سخت باشد باید که آن را بشکافند و داغ
کنند و اگر سخت نباشد نیشتر بر وی زنند بلکه مرهمی از زاج و شب یمانی و مورد را
بکوبند و سفیده تخم مرغ بشکنند و بر آن بندند و بر آن اسب سواری نکنند تا نیک
شود علاج دیگر بیاورد پیاز نرگس و بکوبند و بر آن اسب ببندند سه شبانه روز
نیک شود و اگر نیک نشود داغ کنند یا نشتر بزنند تا آنکه آب که در بد که داشته
باشد بیرون آید و پیاز نرگس را یک شبانه روز بر او بندند آنگاه بشکافند و از زرد
و مرمکی را و سیر و برگ بادنجان را بکوبند و ممزوج کنند و بر آن ببندند در
سه شبانه روز بر میگردد و نیک میشود علاج دیگر جهة اسبی که از زانوی او
چیزی بر آمده باشد و در کنده باشد علاج آنست که خاکستر و پوست درخت
بید را با آب سرد تر کنند و در کعب کوزه کنند و بر آن سخت ببندند که چیتی تکه
مثل رکنیده اسب در کوزه بنهند یک شبانه روز نگذارند تا پاک شود و هر روز
یکمرتبه بشویند و اگر آنچه بیرون آمده سخت باشد علاج آنست که داغ کنند

باب شصت و نهم در علاج اسبی که درد و علتی باشد چون گری و حکه
و در این علتها اسب بسیار بدن خود را بخارد و اهل خبرت گفته اند
که این مرض جهة نگاه داشتن بسیار بهم میرسد علاج آن است

لیمو و اسفناخ

که نمک داشتان را بکوبند و با روغن بریان ممزوج کنند و بر اسب بمالند و صابون
بشویند نیک میشود علاج دیگر جهة آنکه روغن بلسان بر وی بمالند علاج دیگر زنگار را
بکوبند و با مغز گوسفند بسرشند و مکرر بر آب بمالند نیک میشود **باب هفتادم**
در بیان علاج اسبی که شقاق در طول دست و پای او بهم رسیده باشد و در وی عفونت
او ورکاوسه عارض باد شده باشد علاج آنست که مردارسنگ را با آب ببندند
و با روغن گل ممزوج کنند و در سم اسب بپاشند نیک شود علاج دیگر آنکه زرده
تخم مرغ و قطران و بادیان رومی را در شیره خرمای کهنه بجوشانند و در سم
اسب بندند علاج دیگر آنکه قطران را در سم اسب بریزند و پاره دنبه را در آتش
دارند و صاف کنند و روغن که از آن بچکد بر سم اسب بچکانند و اندرون
و بیرون سم اسب را با روغن دنبه چرب کنند علاج دیگر پیه گربه صحرائی را با آتش
داغ کنند و چنان کنند که روغنی از آن آید بر محل شقاق بچکد علاج دیگر جهة
اسبی که شقاق در سر سم او بهم رسیده باشد یا در حوالی موی سر سم بعلل
او را بکنند و آن اسب را قطران بر شقاق ریزند و روغن که از دنبه با آتش گرفته
باشد بر آن بچکانند و موضع شقاق را با زاج سابیده پر کنند علاج دیگر آنکه
جهد کنند که شقاق زیاده نشود بای طریق که بند آهن بر آن نزنند
چنانچه کاسه را بند میزنند زیرا که بند زدن سبب آن میشود که شقاق
زیاده نشود و بعد از بند زدن پیه را با آتش بدارند تا روغن
از او بچکد و موم و شیره را ممزوج کنند و بر آن ببندند و با سم

اسب نرم شود و شقاق او نیک شود باب هفتاد و یکم در علاج اسبی که سم
او بسبب آنکه نعل بد اشته باشد و ساییده شده باشد علاج آنست که پاره
کندنا را و پیه گوسفند را بکوبند و بمقدار او در آن در اندرون سم اسب نهند
و کچچه که آهن داشته باشد گرم کنند که روان شود و نرم سم او را چرب کنند
سه روز چنین کنند و در طویله اسب سرگین خشک بریزند علاج دیگر آنکه قطران
شامی را با نفط سفید بجوشانند و در سم اسب بزنند علاج دیگر می باید که جهة داغ
کردن اسب را پاک کنند و روغن دنبه را بر آن چکانند با قطران تا آنکه سم را
مفتوح گردانند پیه اهل حرث گفته اند که در اندرون سم اسب هفت چشمه است
و باید که حذر کنند که از بسیار حرارت که مضرت میرسد و این عمل را سه روز
باید کرد و هر روز روغن را از روز دیگر زیاده باید چکانید تا نیک شود علاج
دیگر آنکه شکر بر نرم سم اسب بگذارند و کچچه آهن گرم بر بالای آن بگذارند
تا شکر آب شود و نفع کند علاج دیگر آنکه روغن پاچه گوسفند در سم او بزنند
نافع است علاج دیگر خار پشت را بکشند و بر سم اسب بگذارند تا که راحت شود
و در سم خمیر گیرد که روغن از سم بجای دیگر برسد که حکم زهر قاتل دارد
و سخت میکند سم را با روغن پاچه هر شب سم اسب را چرب کنند و اگر در اندرون
سم سخت باشد روغن گردو کوهی را هر شب گرم کنند او را چرب کنند که مرهم
جهة حیوانات از آن بهتر چیزی نیست باب هفتاد و دوم
در بیان علاج اسبی که جذام داشته باشد علامتش آن است

لم زبان

لم زبان اسب سیاه شده باشد و آب از چشمهای او روان باشد علاج
آن است که چهار وقیه سیر مقشر در روغن بجوشانند که طعم روغن سیر شود
آنگاه روغن را صاف کنند و چهار روز در بینی اسب بریزند و هر روز اسب
سیر با آن اسب دهند و هر روز از روز دیگر زیاده بدهند اگر ظاهر بحق نیک
شدن اسب بسبب این دوا آنمقدار معالجه کنند که نیک شود و تفاوت میان
میانه جذام و برص که او را ابلاق گویند که بسیاهی و سرخی زیرا که علامت
آنست که زبان اسب سرخ است و ورم دارد و جذام سیاه است و مرض نیلاقی
بسبب خشونت علف است که اسب خورده باشد زیرا که اسب هرگاه علف سبز و
خشک بخورد او را این مرض بهم میرسد علاج او آنست که مویز و حلبه یعنی
شنبلیله را بکوبند و بخورد اسب دهند نیک شود باب هفتاد و سیم در بیان
علاج اسبی که دیوانه شده باشد جو و مقشر را بجوشانند و در آب بامیران
بگیرند و ثلث و یک وقیه مشک و زنجبیل و قاقله و زعفران مرکب از هر یک ده
مثقال و یکمثقال پوست خرما و دو وقیه آرد و دیگر طلا شده خرمای کهنه
در آن بجوشانند تا آنکه دو حصه آن بسوزد آنگاه صاف کنند و سه روز
در حلق اسب بریزند بیش از آنکه او را آب دهند نفع میکند علاج مادیانی
که نخواهد از جای بجهد بسبب عیبی که در فرج او بهم رسیده باشد باید که فرج
او را بروغن زیتون در روغن گاو چرب کنند و پشم زاک بروغن گاو چرب
کرده باشند و در فرج او نهند و ریسمان به بندند و طرف دیگر ریسمان را

در دم او ببندند و بکشند و آن ریسمان را وقت جستن مادیان تا آنکه
درد عمل کند و اگر فرج اسب فراخ شده باشد و اسب ضعیف و بیقوت شده
باشد پارهٔ از برگ درخت پسته یا جفت و مازو را بکوبند و در فرج او نهند
و مکرر بشویند بآب و چیزهائی که مذکور شد بار دیگر و نمک بشویند فرج را
نیک میکنند و نمیگذارند که اسب بر بالای او رود و این عمل مجرب است **باب
هفتاد و چهارم** در علاج اسبی که سرسام بهم رسانیده باشد و آن ورم
دماغست علامت او آن است که چشمهای اسب فرو رفته باشد و گوشهای او درست
شده باشد و پوست او بگوشت چسپیده باشد و خشک شده باشد علاج او آنست
که چهار وقیه روغن گاو را بگدازند و یک وقیه در گوشهای اسب بریزند و سر او را
با آنچه باقی مانده چرب کنند و اگر بر بدن اسب سفیدی ظاهر شود زاغ را در
کوزه نهند و سر آن را بگل بگیرند و در تنور بگذارند تا بسوزد و بعد از آن
بیرون آورند و خاکستر آن را از کوزه بیرون آورند و با روغن شیطرج
بسرشند و بآن سفیدی بمالند برطرف میکند و این جهت سفیدی که در بدن
آدمی بهم رسد نافع است علاج مرضی که در میان هر دو ران اسب بهم رسد
آن است که داغ کنند او را و آب خرما و حلبه را که بر داغ نهند نیک شود
باب هفتاد و پنجم در علاج اسبی که علتهای متفرقه بهم رسانیده و علاج
اسبی که جذام دارد آنست که اسب را سوار شوند و بکشند او را آنگاه
فرود آیند و زبان و دهان او را نیک بشویند آنگاه نمک را در آب

بریزند

بریزند و خرقه را بدان تر کنند و در زیر دم اسب و بغل او بندند و بر کتف او بندند
و طرف دیگر او را از چیز گرانی ببندند که اسب را بر دارد و هم چنین هر روز
شش مرتبه این چنین کند تا نیک شود علت او را آور زشنیدن اسب علامت
او آن است که هر چند فریاد کنند نشنود و گاهی یک گوش را ببندند از دیگری را
سست کند گاهی هر دو را راست کند و حیران باشد و در طویله همه
گردد علاج او آنست که روغن تلخ و قطره و شیر دختر کهنه و سیاهی که در سقف
مطبخ بهم میرسد با هم ببندند و بسرکه بسرشند و در هر دو گوش اسب
چکانند سه مرتبه آنگاه روغن بادام گرم در گوش او چکانند و بینی او را
بگیرند تا آنکه نفس او بند شود رها کنند که بقوت تمام نفس کند و راه گوش او
گشاده شود و نیک شود در باب علت شقاق اسب علاجش آنست که نوره بر
اعضای او نهند تا موی بریزد آنگاه چیزی بروز نند تا خون فاسد بیرون آید
آنگاه قدری نمک و قلیا را بکوبند و بسرکه ممزوج کنند و بسیار بر او مالند
آنگاه روغن بابونه چرب کنند نیک شود علت تلف شدن اسب بدانکه با جو
چیزی خورده باشد که سبب تلف شدن او شود چون دانهٔ کوچک و غیر آن
لهذا اهل خبرت در سفر کو اسب خود باید رسید زیرا که ممکن است که دشمن
اینکس سیه یا دانهٔ کرمک در میان جو بریزد و علامت او آن است که خود را
بر زمین زنند و لرزه بر اعضای او افتد علاج
آنست که روغن شیره را با یک رطل روغن گاو کهنه

در حلق اسب ریزند نیک میشود علاج کور شدن اسب آنست که زرنیخ زرد
چشم او کشیده باشد علامت او آنست که چشمهای اسب سفید شده
باشد و ورم کرده باشد علاج او آنست که سه روز روغن گاو در چشم او
کشند نیک میشود علت مسمار زدن و اگر عمدا مسمار زدن یا استخوان سر
تیز فرو برده باشد بدست و پای اسب علاج او بیرون آوردن است علت
خواب کردن اگر اراده داشته باشد که بر پشت اسب خواب بکنی بادیان را
در خرقه کتان کرده بر بازو بندد که خواب نمیکند مادامی که آن بر بازوی
تو بسته است و هر گاه باز کنی خواب می آید علت راه نرفتن اسب در شب
و روز از ترس و در وقتی که سوار باشند علاج او آن است که این دعا را
بخواند بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله و الله اکبر آنگاه اسب را
بگیرند و بگویند انی توکلت علی الله ربی و ربکم و ما من دابة الا هو
آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم اسب براه میشود
همان ساعت باذن خدای تعالی و اگر اسب گریخته باشد از ترس و رنجد
و غیر آن سوره فاتحه را با این آیه بخواند کلا لا وزر الی ربک یومئذ
المستقر یا عباد الصالحین فی الحال اسب پیدا میشود و اگر بعضی کشیده باشد
و متالم باشد شیر گاو را بجوشانند و خرقه را بدان چرب کنند نمک
بر آن بریزند و بر آن موضع ببندند یکهفته چنین کنند دو سه روز
خرقه را چرب کنند و بگذارند نیک شود و اگر اسب به دندان رسانی

که اورا

که او را به بندد و باز کند سه روز بگذارند و آن رسن را چرب کند چنانکه اسب
بلند و باز آنچنان نکند **باب هفتاد و ششم** در بیان علاجهای متفرقه از کتب
دیگر هر اسبی که دکز و خصیه او ورم کند علاج آنست که در آب گرم در آرند
او را و در مکانی که پیش او بلند باشد و پس او گودی او را به پایین بدل
میل کند که ورم کم میشود آنگاه سه گاه و موم و قطران و نمک سرخ دا
بیاشد بدل از نمک زاج سفید است همه را بکوبند ممزوج سازند و بیزند و
بر آن موضع نهند آنگاه سرکه را بجوشانند و بآن بشویند و دوای مذکور را
بر آن ببندند نفع میکند و اگر خصیه تنها ورم کرده باشد بادیان رومی را
و از دباقلا و موبز دانه بیرون آورده سه وی بکوبند و بعمل در روغن
زیتون گرم شده بر آن بمالند علاج اسبی که در اعضای او بادی بهم رسیده
باشد سیه خرگوش را با آب بجوشانند و حقنه کنند بآن اسب نیک شود علاج
اسبی که ورم پیش بهم رسانیده باشد شب تمامی را لب بیند و بروغن
زیتون ممزوج سازند و است در آفتاب ببندند و در ران مالند و
بگذارند تا عرق کند آنگاه آبی که با قلای مصری در آن جوشیده باشد
بشویند و محلی را که پیش در دو باشد مرهمی از عنبر و روغن زیتون بر آن
گذارند یا کرده نیک شود علاج اسبی که رنج اجت داشته باشد و آنگه یعنی که
گوشت او را بخورد علاج آنست که پنبه دانه و مقشر را بکوبند و ازارد
بر بیرون کنند و بر جراحت بپاشند که نیک میشود علاج دیگر

اگر زرنیخ سرخ و زرد را بکوبند از هر یک ده مثقال سکان نوزه
را همه را از آن زرد و بیرون کنند و لیشم نمایند و در سرکه کنسانند چنانکه سرکه
دو انگشت بر بالای دوا ایستاده باشد و هر گاه دوا با سرکه را بخورد دیگر
سرکه بر او بریزند و بهم زنند چهار مرتبه این عمل نمایند آنگاه در سایه خشک
کنند و کرفته حریر به بیزند و در جراحت بپاشند و مرض آنکه را چون
سرکه بشویند نیک شود علاج اسبی که سم او آب زرد بیرون کرده باشد
و سم او ترکیده باشد از آن آب گندیده آید و بدین واسطه لنگ شده
باشد هر دو را سنگ بسیار بکوبند و سرکه مانند حتی البصر مثل الطفی بکرد آنگاه
روغن زیتون بر آن بریزند و بمالند آنگاه در شکر کنند و در سم اسب
بمالند نفع میکند علامات اسبی که در دل او علت باشد که فرو رود و بیرون
آورد و از بینی او آب سردی بیرون می آید و آب بسیار میخورد و نفس را
در وقت علف خوردن ضعیف میکند و پهلوی خود را بدندان میگزد
بواسطه نفس کشیدن درد او زیاده میشود و از سرفه بسیار می ترسد و در
دهن فضله می آید مثل برغنچه بواسطه جراحتی که در شش او بهم رسیده و اکثر
اوقات نفس او از دهن بیرون می آید و در وقت نفس کشیدن از درد
استخوان پهلوی آن اسب از یکدیگر جدا میشود و بعد از خائیدن علف را
از دهن می اندازد و گندیده شده و چیزها که سبب درد شش و جراحت
او میشود بسیار است و جهانیدن و دوانیدن اسب را از نهری بار کوزه

یا از بلندی یا رستگی و تشنگی بسیار دادن اوقات این مرض را زدوانیدن
بسیار میشود و شش بواسطه آن از این اسباب متألم میشود زیرا که عضویست
نرم و نازکتر از جمیع اعضا که داخل بدنست و او از باد است و رطوبت در وی نیست
و گوشت و پی ندارد و طبیعت او چند طبیعت است زیرا که در دل سختی نیست
و در شش نیست بلکه نرم و تر است و این شش در زیر دل است تا اگر چیزی
درشت بدل برسد متألم شود و چندان منجر نشود پس از آنها آنچه مذکور شد
از غایت لطافت با آن چیز منافی میشود در روده او کشیده میشود پس بر او
آن است که زود علاج مرض شش کنند زیرا که بلکی بسیار شش چرک و خون میشود
منجر بهلاک حیوان میشود پس هر علاجی که در برطرف شدن چرک مذکور شد
همان علاج درد شش است علاج او آن است کنجد بکوبند و در حلق او
بریزند و اگر آب باقلای مصری بهم رسد باشه بکوبند و در حلق او بریزند
علاج دیگر کته خوک فربه را بگیرند و در آب بپزند و ریشه را در آب جو
بریزند و با هم ممزوج کنند نیک میشود و اگر شش کشش بهم رسانیده باشد
و در اسب از دهن خود مثل پوست مرغ که ببینند آب پنیر را با روغن
گل ممزوج کنند و یکهفته در حلق اسب بریزند نیک میشود علاج دیگر با کشنیز
و آب انگور باشیره بپزند و در حلق اسب بریزند سه روز نیک شود
علاج دیگر آنکه سه خوک را در سینه و اضلاع اسب بمالند بعد از آن
او را در آب جاری فرو برند که شنا کند آنگاه بیرون آورد

ورزهر دو دست او خون بگیرند علاج دیگر جهة دردشش یک درم و نیم
زعفران و بیخ بنفشه هفت درم و نیم و فلفل سه درم و نیم و مویز دانه
بیرون کرده نصف رطل و حب صنوبر مقشر یک رطل و نیم همه را بکوبند و نیم
رطل عسل ممزوج کنند و در ظرف کاشی کنند که اندرون او رنگ کرده باشند
آنگاه ده مثقال از آن بردارند و با شیره جو که با دو درم روغن زیتون ممزوج
کرده باشند بزنند و در حلق اسب ریزند هر دو نافع است اگر در کمرگاه اسب
ورم بهم رسد در وقتی که این دواها باسب دهند دواها را با شیره جو نه
ممزوج کنند بلکه باب ممزوج کنند با نی آب در گلوی وی فرو ریزند و در هر روزی
نصف مثقال زعفران در بینی او ریزند نافع است علاج اسبی که مجروح شده
باشد بجز زخم اطلس خشک کنند و بمالند بجراحت باشند نفع میکند علاج
دیگر آنکه ریوند را خوب بسایند و با عسل سرشته سازند و بر جراحت بندند نیک میشود
علاج بیرون آمدن موی پشت پای اسب و یال از قسم اسب دو درم زرنیخ و
و نیم درم زعفران دیگر طلق و ورق امرود با ورق جوز همه را بکوبند
تا آنکه مرهم شود و بر پشت پای و یال و دم اسب بمالند موی برویاند اگر موی
اسب از جراحتی که بهم رسیده باشد و ریشه بجسته هیچ تلخ زا با ورق او
بکوبند یا آب بسیار تا آنکه از هم بپاشد و از آن آب پشت پای و یال
و دم اسب را بشویند و مکرر چوب کنند تا آنکه موی برآید و دراز شود
علت آن سبب بیرون آب غلیظ بد بوی است که در سر دست اسب بهم میرسد

درازی

درازی بسینه و بالای سینه منتقل میشود و ورم میشود علاج نمکند سخت میشود مانند
استخوان و قوح به بستن میشود علاج این علت آنست که پیش از آنکه
سخت شود نمک بسایند و بپزند آنگاه در هاون کنند و آب در وکنند
و بمالند تا مثل نطفه شود آنگاه بر خرقه کشند و آن خرقه را بر عصب باشند
ببندند و بچسبانند و بر بالای آن خرقه خرقه دیگر ببندند و هر وقت
که خشک شود آن خرقه را بر دارند و تر کنند و بر بالای آن خرقه اول نهند
تا آنکه نفوذ کند بسوی رطوبت از عصب یعنی آن آب غلیظ و با عتدال
آورد علاج دیگر پاره پشت بجای را ممزوج کنند با آب کنند تا مرهم شود و بر پارچه
کتان کنند و بر عصب ببندند و بر بالای خرقه پر کنند چنانکه مذکور شد
و بر آن ببندند و این عمل مجرب است و اگر این آب غلیظ بد بوی در پای
اسب بهم رسد آن را علت جرد گویند علاج آنست که پارچه و پنبه
در خرقه در زمستان با آن ببندند سه روز آنگاه نمک و سیر را بکوبند
و در خرقه کنند و آن را در روغن زیت بجوشانند آنگاه آن خرقه را
بیرون آورند و بر پای اسب ببندند چند روز چنین کنند نیک شود
علاج اسبی که داغ او فاسد شده باشد در زمستان علف بادام دهند
تا نصف شب آنگاه هشتاد دانه فلفل و بادیان رومی قدری و اهیل
و قدری در شش رطل آب و چهار رطل آب بپزند و بیخ گل مرغ را او را آن
بریزند و در حلق اسب کنند و سر می یکساعت او را بکشند آنگاه او را در مکان

گرمی به بندند و در روز سیم بچه خوک را بکشند و خون او را در طشتی ریزند
و سه رطل شراب کهنه ممزوج کنند و بیخ کلم مرغ در و بشکنند و باد و پایش
رومی را قدری در آن ریزند آنگاه رودهای بچه خوک را با زبان
و شکنبه او در شش رطل آب ممزوج سازند و در حلق اسب ریزند و تا ده
ساعت علف نه دهند علاج فاسد شدن دماغ اسب در تابستان خاک کهنه
درخت گز را در حرقه کنند و در ده رطل آب یک شبانه روز بگذارند و در
روز دوم در میان صره و دو کف دست بمالند و آبی که از آن بیرون آید
با یک رطل روغن بزره سفیده بیخ کلم مرغ را در آورد و آرد بنفشه ممزوج
سازند و در حلق اسب ریزند بیش از دوانیدن و از لطف است علف
باو نداده باشند و بعد از دوانیدن نیز تا شش علف نه دهند آنگاه
دو رطل صماد در آب ریزند و شب دیگر بگذارند و صباح صاف کنند و پاره
روغن گاو ممزوج کنند و دست خود را با آن آب چرب کنند و دست را
در اندرون فرج اسب برده در کین او را بیرون آورد و این را در فرج
او بریزند نیک شود علاج اسبی که در زمستان حرارت بهم رسانیده باشد
آنست که از زیر ماو کرما او را نگاه دارند و علف حک باو دهند و از بیخ کوسهایی
اسب خون بگیرند و آتش که دود کند نزدیک بگذارند و جل زخیم برو پوشند
تا انکه عرق تاب گرم بشویند او را در روغن بزره بدن او را چرب کنند و جو
نه دهند باو تا حرارت او برطرف شود و بعد از آن پنجاه مثقال جو به دهند و پنج

اباد کنند

زیاد کنند تا کهنه نیک شود علاج اسبی که حرارت در تابستان بهم رسانیده
باشد آنست که خون او را بگیرند و تخم مرغ را در سه وقیه روغن گل
بشکنند و هشت وقیه شراب صاف ممزوج کنند و در حلق اسب
ریزند و در مکان سرد به بندند که محل
وزیدن باد باشد و علف سبز
بخورانند و در روز چهارم جو
باو اندک دهند و بتدریج
زیاده کنند
مذکور شد

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانك اللهم یا ذا الملك القدیم و یا طبیب الالیم
و سقیم و یا کافی ذی دوح و جسیم نحمدك علی اسباغ
الائك و جزیل عطائك و نشکرك علی عظیم نعمائك و حسن
حوائك لا اله غیرك جل ثنائك و کبر کبریائك و نصلی علی
خیر خلقك و احسن بریئاتك فی ارضك و سمائك
و اخص عبادك و اجل خلفائك و شفعائك محمد و

آله و اصحابه الذین اصطفاهم من جمله خلقات و
امنائات لعبد از شرح بدان عبارات آرائی و تفریح
معنی سخن آرائی مرقوم رقم کلک شبنم میگردد که چون درین اوان
حسب الفرمان فیض توامان وکلاء اعلی ذو العزة و الاعتلاء نواب معلی
القاب مبادی آداب عالمیان مآب رعاظم نصاب و بندگان ذیشان علو
القدر و المکان نصف العین ایران و توران المستغنی ذاته الشریف
عن الرکز و البیان نواب امان الله خان خلد الله تعالی آثاره فی الارض
مادامت الارض باقیه و ادام شعاره مادامت الانهار جاریه اقل عباد الله
الحبیب میرزا محمد ابن محمد مؤمن الطبیب مأمور شد که در باب معالجه جمعی که
بسبب ضعف مزاج یا ضعف یکی از اعضاء رئیسه از ضعف علیا و بعضی عظماکه
طروه که صفت مرشاین است بستاده صورت عدم توالد و تناسل که منافی
نظام کلی و فلت امتثال رسول خدا است ص و اصحابه درسربل خالی و عاری طلبیا شنید
نسخه نویسد لهذا ابدان بدستیاری تائیدات ربانی و تقویت توفیقات جناب
حضرت سبحانی این بنده دعاگو در لباس عربانی الطیب اقتباس بهیان دور
دیده معرف خواص اشیاء از قانون صحبت الاطبا نموده جهت برهنه شان
پوشیده کی راز و خواموشی طبعان حیات راز همزبانی در پرده انس
نشینند که چون نقاب لفظ از روی معنی بر دارند تماشای مدعا و مقصود
قامت آرائی واضح عالمیان گردد چون این چمن خوش آب و رنگ که از

هر گل بوئی تازه و از هر چشمه آب و روئی بی اندازه دارد موسم گرفته
رشته قلم نارنگ رقم دست از دامن طول کلام کشیده سر از گریبان این
ابواب که مشتمل بر لجنه است بر آورد لجنه اول در کرنگ صورت بستن
فرزند از وصل خوب اخشیند آن در رحم پاک طفلان که روی این مطلب را
ندیده اند و سبب عدم نطفه در صورت خانه آنجا و مشتمل بر چند قسم در باب
آنکه علت عدم فرزند از جانب زن باشد پرده عصمت مدعا از چهره
نمایش عروس مطلب گشوده میشود و اگر از جانب مرد باشد علامات و علاج
آن ذکر میشود لجنه دویم در شیوه جماعی که هر کس مباشرت حرکات آن
گردد رنگ لذت فاعل و رنگ غنچه مفعول هوای نفس انسانی را مست و
مدهوش کنند و آغوش گردانند ذکر خواص ادویه چند که چون در قبض طلایه
تحفه جماع کنند زن آنقدر ذوق و لذت برد که از مرد جدائی نتوان
کرد و بی او قرار و آرام نداشته باشد لجنه سیم در رستن گیاه
موی زنگ ان زار بدن گلرخان و مزلف عذاران که از روی التحلیلی
بنفشه مشکبوی سنبل نموده را سر مشق آمیزش مشتاقان سازند لجنه
چهارم در برآمدن حاجت بعاقبت جمعی که در شهای خواهش بیگانه و
ارزندگانی گرده در قطع نهال نسل و پیوند تیشه بر پای اندیشه زنند و ذکر
ادویه مفرده و مرکبه که قطع رجولیت کند و بمقراض تنفر قطع شهوت
سالکان رگ و گره و سد رد لان خواب آگاه آرام و سهل روان

وادی آرزادگی نماید **گنجینهٔ پنجم** در دانستن ضمیر الهام والتصویر ان معنی که در
پرده تقدیس بسر است با دختر **گنجینهٔ ششم** در بیان آنکه شهوت مرد
الکن زن هر روز مخصوص کدام عضو است تا لیسب مالیدن آن عضو رگها
بر بدن النعاش زن در حرکت آید ولذتی عظیم که نزدیک بغش برسد در
جولان آید که مفعول از فاعل جدا نشوند اگر د **گنجینهٔ هفتم** در ادویه
ومعاجین وشرابها و خواص سفوفها که در این امر ثابت و جانفزا گشته‌اند و
هفت اندام اورا در قوت باه بکجهت رخشه افسرده مزاجان خواب آلود را
بانگیز حرارت از لبه افتادگی برخیزانند و عصای برابدست قوت جوانی
دهد تا محتاج کوب جلبن عرق ریزی انفعال نگردد **گنجینهٔ هشتم** در باب بهیدن
رشته بدن ضعیفان لستر بخش و ملتهب شدن رگهای پی در علاج شقاق
الی غیر **گنجینهٔ نهم** در باب استمساک منی که در آب یاری چمن عشرت و بارورِی
نهال الفت قدرت کامل داشته باشد و هرگاه سرچشمهٔ لذت را خواهند
بموج آوردن اختیار باشد و هرگاه ابر ریزش را از منع آمیزش
باز غنچه تر دامنان نمانند توانند **گنجینهٔ دهم** در غنچه ساختن گلهای
فرج فرح بخش گلشن نشاط و شگفتن دلهای شهوت پرستان چمن انبساط و
خواص ادویه که مخصوص زنان عصمت نشان و هنگامه گرم ساز عشرت مردانست
گنجینهٔ یازدهم در محکم کاری قصر لذت افزا و کامروائی زنان خاطر فریب و ضمادات
و اطلیه که جوهر منی سفراند و شبنم نشاط بر غنچه مدعا فشانند **گنجینهٔ دوازدهم** در فروغ

ماه شب چهارده شناختن امر تنبه و زنانی که طالب شهوت و راغب عزلت ازین
طایفه کدام اند بصورت معانی این رمز خاطر نشان **گنجینهٔ سیزدهم** در کیفیت اجزای چند
که حبس و سقوط فرزند و مثلث مخمور آن این مطلب را پسندیده است **گنجینهٔ چهاردهم**
در اختیار اوقات جماع در چه وقت و چه فصل محمود است و در کدام روز و کدام
ساعت ممنوع است **گنجینهٔ پانزدهم** در غذاهائی که از آن اشخاص قوت و مباشرت
گنجینهٔ شانزدهم در طلاوت حلویات و مربیات که بشیرین زبانی خاصیت ترتیب قوت
باه بمردان آگاه چشانند **گنجینهٔ هفدهم** در وزیدن نسیم خلد شمیم خاصیت ادویه
چند خاطرنشین که بوی پیراهن یوسف را که لطیفه را هم آغوش بدن عرق ریز آن
صحبت و قدرشناسان مزاج صحت و عافیت نغ و چون در دماغ گیرند خوشی
بوکرده اند و بوی گلاب را زایل کند **گنجینهٔ هیجدهم** در دلو بزرگ نمودن ذکر و زرد و مندی
نهال جو سار گلعذاران سیمین بر **گنجینهٔ نوزدهم** در آبیاری کشت زار منع انزال
و فرمان روائی ملک عشرت و مال **گنجینهٔ بیستم** در هوشمندی الفاظی که معانی
آن عقل در یابنده را بیخود میکند و اظهار دوائی چند که در وقت احتیاج کوله
کسی دهد بیهوش گردد **گنجینهٔ بیست و یکم** در صفت روز بازوی ادویه چند خاطرنشین
که بدن لاغر خیالات را در آرزوی خواهش و بالیدن آشنا نیغ و ذکر هر یک
از ادویهٔ مفردات و مرکبات که در فربه نمودن بدن و صاف نمودن رخسار
بی نظیر است **گنجینهٔ بیست و دوم** در آثار ادویهٔ مفرده که تاثیر قوت باه لذت آگاه
و برافروختن چهره و تقویت این امر مباح دست زور بازو کامروائی زننده

و نهال هر گیاهی که در چمن بدن ریشه دوانید نکته بیت دوم در قطع تعلق زبان
صاحب ادراک که شیخ گلگاهان حلاوت الهی از طلوع کوکب اعتبار خبردار شده
از خوردن این زهر شیرین زبانی با همت درگذرند نکته بیت چهارم در علاج
ورم خصیه و ذکر که مردان صاحب نظر را از دیدن سر زنگ طبیبان و بید ماغ
عطاران که در دکان چارخانگی کنف را زبر در گریبان نگون کنند و باد بر دوش
فروشند متعفن شد نکته بیت پنجم در باب معالجات بواسیر که خونی آرام نهان و
جراحت افزای آدمیان است و از وزیدن باد سیم از رنگ شکان انبر صحت را
سینه چاک شد نکته بیت ششم در تاثیر دواهای بواسیر که حلاوتش حوصله را سوراخ
ملت ساخته هیچ در دکون است که علاج کند افلاطون را نکته بیت هفتم در شنیدن
علاج درد گوش که مردم صاحب هوش را پنبهٔ آرام را از گوش بر آرد و گوش
از دوا از گوشه گیری تخت برآید نکته بیت هشتم در درد گلو که خناق که دست در
گردن اشتیاق صحت کرده اند که هر نفس به فرو میرود مدد حیات است و چون بر برآید
مفرح ذات است نکته بیت نهم در سر رشته باجینی رنج باریک سوزنی که خار
راه صحت است بر حبس البول و حرقة البول که خونی آرام استراحت و عاقبت آن
نکته سلام چون در خلوتخانه عالم هستی صورت هر کس را میلی و هر طبع را
خواهشی میباشد بسیار زن باشد که کم رغبت و بی ذوق مباشرت افتاده
بوی بسیار ز غنچهٔ اختلاط بمشام ادراک او نرسد و از چیدن گل مباشرت
برگ عیش از هم نکشد ماغ که در این جهت دلخسته کان دوا ها ترتیب داده اند

لیکن چون

که چون زن بدان پردازد از انتظار دیدن سر و آزاد رجولیت مردان
رنگ بازد و در علاج سرد اکردن عقده رحل پر خلل و قولنج و آنچه در این باب
مناسب مقام است مثل جرب و شقاق و جوششی که در خصیه و قضیب و حوالی
آنها بهم رسد والتماس آنکه در هیچ باب در نکته گیری بر روی وقت نگشوده نکته
این خرقه درویشانه سلطان پسند سلاطین اعتبار که خلعت فاخره درد
مندی و لباس عافیت و چاره جوئیت بر روی کار نشسته دست کوتاه اندیشان
از دامن چون و چرا کشیده باد بحق محمد و آله الامجاد نکته اول در معرفت
عدم فرزند که از جانب مرد باشد یا از جانب زن و علاج و علامات آن
باید قدری خاک در طغار کرده از جو و گندم و گوزو باقلا در و پاشند و زنی
یک بار مرد در و بول کند اگر سبز شد و خشک نشد از جانب مرد نبوده باشد
و اگر خشک شود و سبز نگردد علت از طرف مرد بوده باشد و زن نیز بهمین طریق
عمل کند اگر خشک شود و سبز نگردد گناه از جانب زن باشد و هر دو سبز شوند
بطریقی که ذکر میگردد معالجه باید کرد نوع دیگر باید که زن چیزی شد و تلخ مثل
بر گیرد از بابت صبر و شحم حنظل و امثال آنها اگر تلخی و طعم آن بدماغ
و ذائقه زن رسد از جانب زن نبوده باشد نوع دیگر زن چیزی خوشبو
و خواه بد بو در فرج خود گذارد اگر بوی آن بدماغ او رسد از جانب زن نبوده
باشد نوع دیگر سیر را کوفته با لته در فرج زن گذارند و بعد از آن شخصی دهن
زن را بو کند اگر بوی سیر از دهن زن آید از جانب او نبوده باشد سفوفی

که در بهم رسیدن فرزند نظیر ندارد از مجربات میرزا محمد مؤمن طبیب است
چون زن دو سه روز مداومت نماید بعد از آن فرزند بهم رسد مروارید
ناسفته کهربا طباشیر صندل سفید گل گاوزبان کتیرا عود قماری سفوف
کرده روزی یک مثقال را با یک مثقال شیر الاغ بنوشد از خوردن ترشی
و مالت اجتناب نماید معجون بهم رسیدن فرزند زهرهٔ بز درونج بسباسه بهمنین
بهمن کتیرا اسقنقور خولنجان مروارید ناسفته خردل از هر یک پنج مثقال
کوفته و بیخته بعد از آن با عسل کف گرفته را برابر مجموع بسرشند سه روز هر
روز بامداد یک مثقال تناول نمایند صفت معجون کنز الفوائد که درین باب نفع عظیم
دارد و مکرر بتجربه رسیده آن را احرار حکیم عماد الدین محمود است در خاصیت
نظیر ندارد و مرد باید که چند روزی از این معجون خواهد خورد از خوردن
ترشی و مالت و هندوانه و خیار و حلوا و آلو و سبزیها اجتناب نماید و
غذاهائی که مقوی باشد و تقویت اعضای رئیسه نماید میل کند سه روزی که مرد
از این معجون خواهد خورد اگر درین سه روز جماع نکند بهتر خواهد بود
و چون مرد سه روز از این معجون بخورد زن نیز سه شب متعاقب
یکدیگر فرزجه که مقرر است بردارد و بعد از آن بطریقی که مذکور میشود جماع
کنند تا مدت سه روز دیگر زن نیز نزدیک نماید صفت فرزجه خصیة الثعلب مصری
دارچینی زنجبیل کبابه قرنفل دار فلفل مغز پسته مغز بادام شیرین مغز
مازو جیب مغز فندق ابریشم مقرض انجدان بزرنابه اشترا عرابی تخم ترنج

تخم بوتیه تخم هلیون تخم کندنا تخم شلغم تخم خیار تخم کلم تخم جرجیر بوزیدان
بذر الخطمی حلقوزه تخم زرد خولنجان خرفه تودری سرخ تودری سفید
تخم زردک مغز حب الفلفل مغز دانه بن فلفل لسان العصافیر حب الزلم موفی
حک حک بزر خردل عاقرقرحا از هر یک یک مثقال مصطکی خطائی دو مثقال عنبر
اشهب دو مثقال زعفران دو مثقال ورق نقره دو مثقال ورق طلا یک مثقال کف
فرس امغی هشت مثقال ادویه را نرم نرم صلایه کرده با دو وزن اجزا عسل
کرده معجون نمایند هر گاه خواهد بوزن در آورده یک مثقال و نیم تناول نماید
اما در مدت سه روز ملاحظه تمام از خوردن غذاهائی که مذکور شد باید کرد
غذا الحوذاب خوردن بهتر خواهد بود صفت معجون کهنه توالد و تناسل از
رموز دانش و کلیات بینش آگاه نیز رزده بند مزاج کل و کیاه حکیم هدایت الله
نقل است که تخم خوز تخم کرفس تخم خبیث رازیانه مغز تخم جوزه مغز تخم
خیارین پنج کرفس عاقرقرحا خرفه زعفران مصطکی عود بسته فلفل قرنفل
یک درم و نیم عنبر اشهب کبابه چینی دارچینی با عسل سفید و همچند و نیم مثقال
معجون کنند خوراک یک مثقال و نیم از خوردن اغذیه نامناسب اجتناب باشند
صفت معجون که از مجربات حکیم ابو القاسم متخلص کاذی استرابادی است
که مکرر بتجربه رسیده جهت توالد و تناسل نظیر ندارد بهمن سفید بهمن سرخ
مغز فاقله کبار حلقوزه دارچینی مروارید ناسفته سد فلفل زنجبیل قرنفل جوز هندی
سلیخ ساذج هندی ورق قرنفل جوزبوا زعفران سه وزن ادویه عسل مصفی

را نرم بکوبند و بپزند و بعد از آن کرده در گلاب بخیسانند و تا چهار ساعت صبر
کنند و بعد از چهار ساعت داخل عسل خود بجوشانند تا بقوام آید و ساعت
صبر نمایند که اندک حرارتش کم شود و بعد از آن اجزا را داخل نموده برهم زنند
تا یک سان شود و در مرتبانی کرده تا چهل روز در میان جو گذارند و بعد از انقضای
چهل روز مرد و زن در وقت خواب نیم مثقال تناول کنند و از ترشیها و
لبنیات بالکلیه احتراز نمایند و تا یکماه از جماع اجتناب کنند و بعد از آن در شبی
که معده هیچ بسیار ممتلی نباشند و ملاعبت و حرکات هایی خواهشمند از
زن طرفین سر زند دو نزدیکی نمایند که بفضل الله مطلب حاصل شود
معجون بجهة حدت شاره علاج ما به شتر اعرابی ماده خرگوش دار چینی
۲م ۲م ۲۵ ۵م
اسارون بورندان نعناع تودری سعد کوفی کم بلبوان حب الشمنه
۵م ۵ ۲م ۲م ۲م ۵م ۵م ۲م ۲م
مغز لبنه مغز بادام مغز نارجیل بالونه کشنیز خرما العلل رشته معجون
۵م ۵م ۵م ۵م ۵م
سازند از یکمثقال نیم تا دو مثقال علیوان خورد مکرر به تجربه رسیده است
صفت معجون دیگر که بجهة بهم رسیدن فرزند نظیر است و بتجربه رسیده و مجرب
معجون لولوء است بهمن سرخ کتیرا سقنقور زهره گاو درونج مروارید جوز بول
۱۰م ۱۰م ۱۰م ۱۰م ۱۰م ۱۰م ۵م ۵م ۱م
فلفل سیاه با دو وزن ادویه عسل معجون کنند هر روز در ناهار یکمثقال از
۵م
تناول کنند و از خوردن ترشی و مالت اجتناب نمایند تا سه روز هر روز از
این معجون یکمثقال تناول نمایند تا منی زرباک شود اگر سقنقور یافت نشود دو وزن
سقنقور خصیة الثعلب بدل شود و زن باید گردکه تشاره علاج را از حریر گذرانیده
مدت سه روز

مدت سه روز هر روز یکمثقال را با یکمثقال و نیم عسل بخورد مناسب است
صفت حلوائی که برای آبستن باری کند بشیرین کم زنجبیل قند و مه گلگون کم ثابونان
کم ثبت حقیقت وفل اندک زنجبیل و شکر آن قدر که حلوا شود و اندک عنبر داخل
کرده شکر را در میان گلاب بقوام آورده ترتیب دهد هر صبح زن باید که بقدر
اشتها برهانگ میل نماید و از خوردن مالت و ترش اجتناب نمایند غذا قیمه
شوربا یا کوفته آب با شله میل نماید صفت دارو دیگر که اگر شدن فرزند از جانب
زن باشد برای آبستنی باری کند و در خاصیت بی نظیر است و از مجربات حکیم
عماد الدین محمود است و خواص بسیار در بین نوشته اند اما طریق ساختن آن
آن است که یک بچه که بز خورده باشد پوست کنند به نوعی که از همه اعضای
او پوست باز کرده شود بعد از آن احشای او را بیرون کرده در دیگ مسی
انداخته چندان بجوشانند که مضمحل شود و با آب یک من کرده و پس در آن آب
یک چارک شاه گندم و سه چهار یک آلش بریزند و چندان بجوشانند که گندم آب را
جذب کند پس بزیر آورند و اگر استخوان بعضی مانده باشد از گندم جدا
کنند و یک مرغ جوان را که اگر سیاه باشد بهتر خواهد بود در جای تاریک
بسته آن گندم را در پیش مرغ بریزند و بعد از آن بدو روز یکمرتبه آب دهند
و هر چند که آب کمتر دهند بهتر بود و چندان صبر کنند که آن مرغ همه
گندمها را بخورد و بعد از آن آن مرغ را بکشند و کباب کرده در یک روز با
روز زن کباب را بخورد می باید که کباب بسیار باشد و بسیار هم بریان شود و هر

دل و جگر و نمک زیان است باید که خورده شود چیزی بغیر از کباب مذکور در
آن روز خورده نشود و مرغ را تمام کوبد و چند روز پیش از خوردن
کباب و چند روز بعد از خوردن پرهیز تمام باید نمود و در آن روز که کباب
میخورده باشد بغیر از کباب مذکور هیچ چیز نباید خوردن از برنج و ترشی
و ماست اجتناب تمام باید کردن و وقتی که کباب تمام خورده شود یک روز صبر
کرده جماع ننماید و در عرض خوردن کباب هم جماع ممنوع است بعد از جماع دو سه
روز صبر کرده جماع بکند **صفت فرزجه** کندر گلنار رجاد شیر مرمه اقاقیا راتینج
ام ام ام ام ام ام ام
از هر یک یک مثقال کوفته با آب برگ مورد ممزوج نموده با پشم پاکیزه کود بر
گیرند نافع باشد **صفت فرزجه دیگر** مقل ازرق در سرکه کهنه حل کرده بیخ جاوشیر
بیخ نرگس عسل روغن بلسان اگر روغن بلسان یافت نشود روغن نرگس هم بدل بلسان
ام ام ام ام
اول شب فرزجه را بر پشم آلوده کرده کود برگیرند وقت صبح فرزجه را بردن
کرده جماع کند مطلب حاصل شود و این بغایت مجرب است اما زن دو سه
شب این فرزجه را بردارد و شب سیم فرزجه را برداشته جماع کنند **نوع دیگر** پنجه
مریم را بعد از حیض زن کود برگیرد آبستن شود اگر آبستن که کود برگیرد فرزند
او بسفید **صفت فرزجه دیگر** که بر آبستنی یاری کند بستان قدری مشک و زعفران
و زهره کلنگ اجزا را مساوی هم بیامیزد و پاره پشم با آن آلوده کرده کجه
برگیرد چون جماع کند مطلب بفعل آید **صفت فرزجه دیگر** که از مجربات حکیم هدایت
الله شیرازی است زهره آهو عنبر مایه خرگوش مشک سنبل الطیب خصیة الثعلب
ام ام ام ام ام ام

روغن

روغن بلسان چرب کرده به پارچه صوف بردارند و بعد از آن برداشته جماع نماید
نوع دیگر سنبل زعفران مصطکی مساوی یکدیگر سوده با روغن بسرشند و بر پشم آلوده
کود برگیرد چون با آن زن مباشرت کند نفع کند باید که **نوع دیگر** زهره
کلنگ را آب نبید زن با پلیته پنبه کود برگیرد آبستن شود **نوع دیگر** روغن خرگوش را
بعد از آنکه زن سر از حیض شسته باشد فرزجه نماید آبستن شود **نوع دیگر** مایه
خرگوش را با مشک و زعفران که مساوی هم باشند زن کجه برگیرد آبستن شود
نوع دیگر مایه خرگوش را و سرگین خرگوش و پشم خرگوش همه را با هم زده برداشته
نوع دیگر مقل صاف و عنبر اشهب و مشک جمع کرده در شراب کهنه حل کرده فرزجه
نموده بردارد که بسیار مجرب است **نوع دیگر** مغز قلم گاو پیه مرغابی پیه
بط زعفران سنبل الطیب جمیع را با هم بیامیزد و در هنگام اجماع زن کجه
برگیرد آبستن شود **نوع دیگر** نبات یابانی سماق پشم خرگوش روغن گل سرخ زرنیخ
سفید اجزا را با هم بیامیزد و زن کجه برگیرد آبستن شود **نوع دیگر** جندبیدستر
میعه سایله جاوشیر حب البلسان فرزجه نماید **نوع دیگر** مرکی زعفران جاوشیر خصیة
الثعلب میعه سایله حب الغار روغن زنبق سفید اجزا را در شراب ریحانی بکوبند
و زن کجه برگیرد آبستن شود مجرب است **نوع دیگر** ماء العسل و دندان فیل نبات
فرزجه نماید نفع تمام بخشد **خواص اطلیه و ضمادات** حکمت نشانان عشرت آئین و
مفرح تن طالبان لذت آفرین طلا به شکر لعبت قرین اطلیه و فرزین اطلی فرزجه غنچه
نگین خرام خاصیت ادویه را آمیخته این طرز و روش تحفه از قانون انبساط

کمی وزن نماید اول با پتیل برنج را بر سه پایهٔ چار خانگی بار کرده باتش گرم خوش
بجوشش غرض آورند و بکفچهٔ قضیب که هر زیر و بالا زنده چون بکف منی
آید عنبر صفت دل را که در حقه موضع مخصوص بقدر حوصله که داشته اند دوم
بدم بمث م آرایش جان رسانند نافع باد صفت طلبه حب بلان جاوشیر را کوفته
و بیخته در شراب خالص نمایند و بر قضیب مالیده بگذارند که خشک شود و بعد از آن
جماع کنند بهم رسد **نوع دیگر** روغن کنجد را بر قضیب مالد و جماع
کند نفع عظیم بخشد **نوع دیگر** دل کرگ و زهرهٔ کرگ و عسل در قضیب
بمالد و جماع کند فرزند بهم رسد و فرزند دلیر شود **نوع دیگر** حب بلان
و مقل ازرق و جاوشیر از هر یک یکمثقال و هر یک را جدا جدا بکوبند و بیلا کنند
نمایند بعد از آن مخلوط نموده با شراب تر کنند و در قضیب مالیده جماع
و چنان نماید که پیش از انزال دوای مذکور حاصل شود **نوع دیگر** سرگین روباه
را در روغن کنجد حل نموده در قضیب مالند و جماع کنند فرزند بهم رسد **طریق**
جماع آمدیم بنشاط فسانه شنوهای مجامعت که راه راست لذت خلوتگاه
عشرت است و شکلهای حرکات مباشرت که در پرده حسن مطلع صورت
گیرد و فرزند در صلب خواهش در رحم کنار نشیند بدانکه تا مرد و زن را
گوهر انزال در صدف هم آغوشی بیک دفعه متحرک نگردد مروارید نطفه
آبدار موجود نشود اول مرد مرجان قضیب را تاب دهد و بکشد و زن صدف
فرج و نیز تاب مذکور بشوید و این وقتی که سه روز از پاک شدن حیض

گذشته:

گذشته باشد و بحمام رفته سه روز از حمام رفتنش یکی و زن نموده باشد و [illegible]
که مخصوص موضع باشد بکار برده باشد و چون اسباب طرب خاطر حاضر
آید اول لب ابهای مناسب جام عیش را لبریز نموده زن را در پهلوی خود
نشانده و پستان غنچه سان و ساق شقفور نشان او را کشیدن سینه
ملایمت اشنان حسنه و از نکرگاه ناکوی سرین بالانشین و دست کشی کرده لبهای
بوسه ربا را او بدندان بر جگر فشرده زبان را بترنم این مطلب بگلبن شاخ

بیت میان را هیچ بودم با دهن راه بجای نازکی دارم سخن راه و چون

بر سر زانوی یار بر در نشیند چابک از جیبش بند زیر جامه گشوده ابر حجاب از رخ
آفتاب بدن بشکافند دو برگ تازه بهار آید و رگه سبزگاه مهره قفس است بلائم
نرم خوبی سپرده قضیب را بدهان فرج رسانند و در کوه قاف عنقای عشرت
پرواز را بال گشوده سر زن در زیر و سرین از بالا و شکم افتاده و زانو بر
خواسته و دو گز لذت اثر را که از زاد ماهی چشمه نوشت آهسته آهسته کلبهٔ
کام رسانی رسانیده و هرگاه از شوق در معشوقه ظاهر گردد بنوعی که حرارت را
گرم ساخته در رفتار که پیش در پستان رنگ خون گرفته چهره روی مطلوب را گل
سپاله شده و در کشیدن ترمتر آه عاشقان جلوه ریز آمده و تا ممکن باشد
قطرات انزال را استنم است در غنچه فرج فرح افزا نگاه داشته منتظر
ترشح آبیاری گلشن ذوق باشد که اگر لذت مرد پیشتر از ترتب کام زن
در قدح مدعا ریزد نشئه فرزند بکام عدم گردد و در هنگام دخول بدنیت

راست پستان چپ و دست چپ پستان راست زن را آهسته آهسته بمالد در
آخر ملکمه نیز و در چشم نشاط دیده و محبوب نگاه را سرمه سا کرده همین که
انزال طرفین بیکدفعه سر زند فرزند نکوهواره وجه یادگار کند علامت
انزال شوق خیال زن آنست که چشمش خمارآلود و انگشتان پایش از حرکت خوش شود
گرد و گاهی بهم پیچانیدن مروارید دندانش موج صد آزار [illegible] در حنایه آواز
بگوش هوش رسد و اگر در نگاه داشتن منی عاجز آید بعلاج مفرد رود و ادهای
صاحب اثر بر داشته زن نیز لعقر چهار گره گشا لعقیه نهانخانه آینه را باطن
گرد و بعد از آنکه تن محل جماع شده باشد و زن نیز حامله شده باشد از
سوکنهای مختلف مانند راه رفتن شد و جستن از جوی بزرگ و بالا رفتن بر فراز
زینه و برداشتن چیزهای سنگین و دست بازی شوهر بغیر ملکین احتراز لازم
دارد و در آفتاب بسیار ننشیند و از آب گرم اندام را دامن بر چیند و باد
سرد نیز کثرت افزای برودت نشود و از چنین چاپین خوردن تریاک تلخیهای
صبر بسیار برد و اوراک دوری مخصه برهنه شدن در هوای سرد و روزهای
برف و روزهای حرارت سکوفه و عرق کردن و مهلات خوردن خونریزی
قصد فصد اجتناب نماید و غیر از شراب نشاء باب که درین باب چون
دعای درد مندان مستجاب و غذا المای قلیلی که قابل تاثیر است بر حذر باشد
بخش دوم آمدیم بسر رشته راه طریق مجامعت و شیوه دل
ربائی معشوق بجنس حرکت و این اندار بخاطر نوازد سلا

لرزن

شراب بسیار است اوّل عقده کشائی دام هنگامه یعنی کشادن بند زیر جامه
و الکشادت و رسیدن بشر ماهی جوهر دار و قزل ایاغ دکر یکبار چشمه چهار
موضع باکره کوهر خوشاب است دست کشی ساق سفیدتر صبحت است
و بوسهٔ لذت اشتیاق کام باب الفت ازکریس سرین ماهیش طاق دو بر
که نوازش صبح فرح فزای بسیار کشش وارد و از سر آستین تا پای دامن
بپای مردی شوق داشتن دانی چند انکه ناز پستان را لب انگشتان آتش عنان
گرم بالش گنبد کیست و آنقدر که گل شکفته کنار را از رنگ و بوی آغوش لبریز گرداند
روات در جهاندن نوشین نرم رو گلگون خرام بدر قصر شیرین عشوه [illegible]
نذر و اندام عنان کش بود بند در ایچ طل وکیاه و چمن صاف بدنی را چون نسیم
احشان و خبران نمودن سبب آرمیدن و دمیدن نهال وصال است اگر ترتیب
صبر از آبیاری باغچهٔ انزال خود را نگاه دارند بهتر و اگر بمقراضی لب
مکیدن زبان و درازی نفس نفیس را ز کامیابی حجرهٔ خواص لذت با زآرند
خوشنه و زلزله است غه طوفان رعشه که رنگ علّه و بوی مفعول لک غذا ابر احمر
قرار بکیر دلمعش مباشرت را چنین بر آب زند که در دخول ضرب الصیح
منظور دارد و خروج خفیف را القصور نماید و اعتبار شوق اگر بی اعتبارات
کوهر مطلوب ابر بزد سر از رگهای شوق باید که بار رشته چشمه [illegible] در از
نکند تا خفقان معشوقان خطائی بدن را از چشمه گاه لذت [illegible]
حاصل کردیده از خود رفتنهای ناظر و منظور در آینه

مثال الظهور آید در خواص طلاها و ضمادات که در این باب نفع تمام
دارد و بکرات تجربه رسیده **صفت** اگر خون عقاب بر ذکر مالد و جماع
کنند زن با آن شخص گرفتار شود و دیگری نتواند با آن زن جماع کنند
صفت ارزکفته بعض شناس عقل و جنون حم نشین پلیناس گوید
افلاطون اگر خون بز را بر ذکر بمالند و جماع کنند زن گرفتار شود **نوع دیگر**
اگر زهرهٔ گرگ را بر ذکر بمالند و جماع کنند زن گرفتار شود **نوع دیگر** از مجربات
مسیحی جالینوس از خواص است با اسکندر منش عالم پر رنگ و بوا ارسطو اگر کسی
خایهٔ خرگوش را خشک کرده صلایه کند بر زنی که جماع کند گرفتار شود و دیگری
نتواند با او مقاربت کند **نوع دیگر** آب منی را که در زهر دابشند بانگر بخورد هر
زنی دهند و جماع کنند گرفتار آمده شود **نوع دیگر** جوز بوا عاقرقرحا فلفل دار فلفل
زنجبیل سنبل الطیب خولنجان رجوز را جدا جدا بکوبند و بهم بیامیزند و بلوا
بیزند و بعسل خمیر کنند در محل احتیاج بموضع مخصوص بمالند و جماع کنند امر عجب
ظاهر شود که زن از مرد جدائی نتواند کرد **نوع دیگر** شغار و دمندان عجمی
و اورا که مسلمان شیخ الرئیس ابو علی سینا گوید که اگر خایهٔ گرگ در روغن و اندک
دارچینی بهم بمالند و روی جماع بر قضیب مالند و دخول کنند چنان شود که فاعل از
مفعول جدائی نتواند و در نظر فاعل لذت عظیم یابند **نوع دیگر** کلک بیدرا
با آب منی سرشته بخورد هر زنی داده جماع کند آن زن گرفتار آن مرد شود **نوع دیگر**
از تالیفات ارسطو بر هان بقراط و دوران میرزا محمد زمانست راز یانه فلفل

ملخ ۱۱

دار چینی زنجبیل عاقرقرحا جوز بوا شکر طبرزد به قدر احتیاج با آب بادیان
سبز حل کرده دو ذرع در ظرف شیشه بگذارند تا ده روز و سر آن را به بندند و هر
روز سه دفعه آن را بشورانند و بعد از آن بر قضیب مالیده بگذارند که خشک شود
و جماع کنند زن را آن قدر لذت بهم رسد که عاشق و بیقرار مرد شود و بهیچ وجه
از مرد جدائی نتواند کرد و این اطلیه بسیار نافع و از عجایب مجربات است **نوع دیگر**
زهرهٔ ماکیان سیاه را با زنجبیل ب بندند و در موضع مخصوص بمالند و از زنی
کار شوند لذت عظیم یابند **نوع دیگر** از مجربات آفتاب فلک بلند فطرتی و برهان
روشن ولیلی شمس الدین هلال از دبیلی بگیرند زهرهٔ گرگ زنجبیل راز یانه
فلفل عاقرقرحا زم سوده و ز والا بکوبند و در آب زکینه در ظرف شیشه
کرده یک هفته بگذارند در روغن حب طلا به کرده از زنی کار شوند امر عجب ظاهر شود
نوع دیگر شراب کهنه و لک بند و زنجبیل پرورده را بر قضیب مالیده جماع کنند
ذوق عظیم یابند **نوع دیگر** هنگام جماع دارچینی و کلاب در قضیب مالیده جماع
کنند لذت عظیم یابد و زن را ذوق بسیار شود **نوع دیگر** بگیرد بیم درم دارچینی
در هنگام جماع لب بدو بر قضیب مالد **نوع دیگر** نوشن دارو برای بزرگان روزگار
صاحب ناموس بعض حکیم واجب التعظیم جالینوس گوید که هر که قضیب را با عسل در قضیب
مالیده با زن جماع کند زن واله و بیقرار مرد گردد و زن از مرد نکشد و او را
آن قدر دوست دارد که بعد از او جماع بکسی دیگر ندهد و بطریق تشفیه او شکم
در مقاربت او نتواند **نوع دیگر** سرچشمهٔ هوشمندی و نشاط موج دریای حذاقت

و ابن ط حکیم بقراط گوید که هر کس دارچینی و کبابه را از هر یک درمی بکوبد
با عسل زنجبیل پرورده معجون کند و بر قضیب مالیده بکار مشغول شوند
و هر دو را چندین لذت دهد که بشرح راست نیاید و زن واله او شود

نوع دیگر در مباحه بولس سخنهای جان بخش عزیز الغیب ارسطاطالیس گوید که
بگیرید دارچینی و با عسل و کبابه و عاقرقرحا و زنجبیل بسایید و با عسل بیامیزد و
در قضیب طلا به کند و ازین کار شونده آنقدر ذوق می‌یابند که بشرح راست
نیاید **نوع دیگر** شیخ ابوعلی گوید که هر که بگیرد عاقرقرحا و مویزج خورد بساید(?)
و با عسل آغشته در قضیب طلا به کند پیش از جماع یک ساعت و چون بهم باشرت
مشغول شود بدستارچه پاک کند و بکار نشیند آنقدر لذت یابند که زن
و مرد در نظر چنین ذوق عظیم یابند و زن هر ساعت حریص‌تر گردد و مرد را
یک حال حفظ نگذارد و در زن مرد چنانی شود که گردد و در عشق او بیقراری کند که از نگاه(?)
بد بو اینکار رسد مجرب است **نوع دیگر** در زنان البیعات جرعه نفس ضعیف بکش دوائی
خاص و عام حکیمشاه حاتم اگر خواهی که اندام زن خوش گرم کنی تا در جماع زن
محظوظ و بیقرار گردد زهره گاو را در روغن سوسن مخلوط کرده در قضیب
طلا به کند لذت عظیم یابند که زن از طرب شیفته شود مرد که شرح نتوان
کرد **نوع دیگر** جوز بوا خولنجان مصری فلفل دارفلفل عاقرقرحا
زنجبیل سنبل الطیب مشک از هر یک بسا و بهم بگیرند و نرم صلایه کرده با عسل
مربای شقاقل سرشته طلا به کنند و ازین کار شود زن را آنقدر لذت و نشاط

بهم رسد

بهم رسد که نزدیک بغش رسد بیهوش و واله مرد شود که قرار و آرام نداشته
باشد **نوع دیگر** از اسرار و مجربات مسمی سرور راحت(?) نسخه یونس معالجین
بستر مهر و وفا محمد ذکریا بادیان فلفل زنجبیل عاقرقرحا دارچینی از هر یک یکمثقال
حلیت و بالنج و مشک و کافور از هر یک یکمثقال نیم جوز بوا و قرنفل و نبات
سفید از هر یک یکمثقال نیم مجموع را بسیار نازک صلایه کرده در حریر بگذرانند
و بعد از آن آب بادیان سبز و آب برگ رازیانه سرشته در ظرف سرشته
کرده دو روز بگذارند و بعد از آن بر قضیب طلا به کرده بگذارند که خشک
شود پس جماع نماید آنقدر لذت دهد که شرح نتوان کرد و درین باب
بهتر ازین دوائی نیست لذت زن بمرتبه رسد که از هوش رفته عشق
کند و بیقرار گردد و آرام نداشته باشد **نوع دیگر** زهره مرغ خانگی و
زنجبیل و دارچینی را بهم بسایند و در قضیب طلا به کند لذت عظیم یابند **نوع دیگر**
زهره ماکیان سیاه را با عسل مخلوط کرده بر قضیب طلا به کند و جماع نماید ذوق
عظیم زن را پیدا شود **نوع دیگر** پیه خصیه بز را با اندک عرطیثا مخلوط کرده بر
قضیب کنید و جماع کنند زن را آنقدر نشاط بهم رسد که عاشق مرد شود و از و جدائی
نتواند کرد **بخش ششم** در باب آنکه چیزها که دوائی کنند که موبر و باشد و کم موئی(?)
زن معالجه کم شود **صفت دوائی** که درین باب مجرب است شغالو را
بسوزانند و نرم صلایه نمایند پس لادن خوش بوی حرم را
در روغن زیتون آنقدر لادن حل شود بیندازند و بر روی آتش

کذشته بعد از حل نمودن لادن قدری قلیلی از آن شفتالو را صاف
کرده چنان بر هم زنند که یکی شود پس موی سر را با هر جایی را که خواهند
موی روید با آب گرم شسته از روغن مذکور بمالند که بطریقی که نوشته شده
در بلند کردن موی سیاه کردن بی نظیر است **طریق دیگر** که در این باب بی
نظیر و بهترین دواها است و مکرر بتجربه رسیده است بگیرند کلاغ سیاه که او را
غراب گویند و پرهای او را تمام بکنند و در زیر سرگین اسب پنهان کنند
که متعفن شود و کرم در او افتد چون کرمها یکدیگر را بخورند کرمی که در آخر بماند
او را در بغلاع کرده در آفتاب بگذارند که خشک شود بعد از آن صلایه کرده با
روغن زیتون در موضعی که خواهند موی بروید بمالند می باید که روغن را با پنبه
بالبته بمالند چرا که مبالغه در این باب بسیار شده که مبادا اگر بر انگشت بمالد سر انگشت
با کف دست موی برآید و این روغن بسیار مجرب است و بهتر از این دوا نیست
نوع دیگر چو مغز را و آمله از هر یک پنج مثقال در آب چندان بجوشانند
که مضمحل شود پس آب را صاف نموده بالمناصفه از آن آب مذکور روغن
بنفشه مخلوط کنند و لادن سه مثقال داخل و صاف نموده و برگ کنجد و برگ
خطمی و برگ بالنگ از هر یک هفت مثقال داخل و صاف نموده چندان بجوشانند
که آب بسوزد و روغن بماند بعد از آن استعمال نمایند **نوع دیگر** روغن مورچه
و کرم مرغ و روغن عنبر و روغن حسن لبه و روغن پسته و روغن فندق و آب
آمله و آب هلیله را با هم جمع کرده بر موضعی که خواهند موی بروید بمالند

روغن دانه

نوع دیگر بستانند زبد البحر و مازو و قیصوم مساوی یکدیگر و نرم
صلایه نمایند و با روغن زیتون کهنه مخلوط نموده چند روز نزدیک آتش
یا در آفتاب بگذارند و بعد از آن بر عضوی که خواهند موی برآید بمالند موی بروید
نوع دیگر که موی بروید بگیرند غراب را و ذبح نموده در کوزه کرده در زیر سرگین
دفن کنند تا کرم در او افتد پس کرمها را در سایه خشک نموده نرم صلایه نمایند
هرگاه خواهند قدری از آن با روغن کنجد مخلوط کرده ضماد نمایند موی بروید
و این بتجربه رسیده **مکتبه چهارم** در بیان اجزائی که باه و لذت آگاه را زیاد و
دست قوت بخشد **اول** در ادویه مرکبه از آن جمله است که کشنیز خشک بو داده
تخم خیار تخم کاهو تخم گلنار تخم خرفه سماق خردل زراوند سرخ و سفید از هر یک
مساوی یکدیگر بگیرند و هر چه تخم است همه را بریان کنند پس نرم صلایه نموده
از زوالا بگذرانند و بآب گل سرخ تازه افشرده بسرشند و بآب برگ خرفه
خمیر کنند و حبها سازند و در شیشه نگاه دارند هرگاه احتیاج افتد یکی
از آن حبها را در آب بوزیدان حل کرده بر قضیب طلا کرده جماع کنند
و در یکهفته سه دفعه عمل نمایند و هرگاه چند روز متعاقب یکدیگر از این
ادویه بر مهرهای کمر گاه بمالند قطع شوند و شهوت نموده قوت جماع
بالکلیه برطرف شود **نوع دیگر** بگیرند تخم شداب ده مثقال اصل السوس
گلنار تخم کاهو و بنفشه و این ادویه را نرم صلایه نموده مخلوط نمایند مقدار
یک مثقال را با یک مثقال سکنجبین ساده تناول نمایند هرگاه چند روز بر این دوا

مداومت نماید و از زعفران است نوع دیگر مغز سر طاوس را هر کس بخورد
الغفلیه قطع رجولیت او کند نوع دیگر بادآورده مثل نخود و مغز گوش و زیره
کرمانی و خردل و تخم خرفه و برگ خرفه و تخم سداب و سفیداب و تخم کتان و زراچ
قرنفل صندل سرخ صندل سفید تنباکو کوکنار برگ کاسنی آب کاسنی زرشک باد
میوه نار هندوانه و خیار و حلوا و امثال اینها و خوردن هلیلج و ابلج
و در طریفلات و خوردن مسهلات و فصد کردن و حجامت بسیار نگاه
داشتن و زنی که طبع او را نخواهد از روی اکراه با تکلف جماع کردن و با
پیره زنان مکرر مباشرت کردن و با زن رنجور و حائض اما باید دانست
که اگر طبع گرم باشد گاه باشد که غذائی سرد و خشک بر نقص نماید بلکه نافع
باشد و اگر طبع گرم باشد با غذای گرم و خشک مضر می‌رنجد در طبع د
و خشک بد سوز بخش پنجم در دانستن اینکه در شکم حامله پسر خلوت نشین
است یا دختر بچه آنکه پنبه را بشیر دختر تر کنند اگر با آب فرو رود پسر باشد
و اگر در روی آب ایستاده دختر باشد نوع دیگر اگر پستان راست بزرگ تر
از چپ باشد به پسر آبستن باشد و الا به دختر نوع دیگر شیر زن را بر پنبه باید
دوشید اگر همچه مروارید است پسر باشد و اگر پراکنده شد دختر بود
نوع دیگر زن که آراغ حریص باشد دختر بود و اگر اجتناب نماید پسر باشد
نوع دیگر چون کسی زن را بالطرف خود طلب نماید اگر پای راست را پیش
گذاشته بطرف چپ نگاه کند پسر باشد و اگر پای چپ را پیش گذارد

والطرف

والطرف راست نگاه کند دختر بود نوع دیگر چون پستان چپ زن را
بدوشند بی آنکه دست بر پستان راست او زنند شیر بیرون آید پسر باشد
و الا دختر نوع دیگر نبض زن حامله اگر تند و قوی بود پسر باشد و اگر سست
و ضعیف باشد علامت دختر باشد نوع دیگر اگر زن در وقت حمل
گاهی بد و دلگیر و پیوسته در کنج خانه نشیند و از نگر دیدن و راه رفتن محظوظ
نباشد دختر باشد و اگر غیر آن باشد پسر بود نوع دیگر اگر زن وقتی که
از جای برخیزد سبک برخیزد و تند راه رود پسر بود و اگر برعکس آن بود دختر
خواهد بود بخش ششم در کامل عیار و کامل عیار دار الضرب دانا
محمد و گزیده منقول است که هر روز شهوت مرد افکن زن در یک عضو از اعضا
که آشنا شود صورت لذت در آینه از خود رخ می‌نماید و رگهای از
از چهره این نقش و نگار ظاهر میگردد اول ماه در زیر انگشت پاست که دام
ماهی ساق بیگانه و پنجه زور آزمای دل دیوانه عبارت از آنست که موج
اشتر باید خارید و گاهی مالید دوم ماه در کف پاست که روی آینه عاشق
نماست و بنگاه نیاز مندانه باید مالید و خارید سیم ماه در کعب پاست که
کعبه احرام شغال دلهاست زمزم خیال باید خارید چهارم ماه در ساق است
که ستون بارگاه حسن عالی رو است بسجده دست ادب باید مالید
پنجم ماه در رانست که خمیر مایه فرح آفتاب جانست خاریدن
مشتاق دیگران قضیب بهمان باید ساحت ششم

ماه در فوج است که هزار معنی بجهده در سیکی راه بیانش درج است
ملیا بد که صبا مثال پهلو برشته تابیدن اندامش کند تا شنه غنچه دهانش را
نگافد هفتم ماه در نافست که چون چشمهٔ حیوان صاف است گرداب وار
بدور دایره اش دست باید کشید تا بکوش خورشی آید هشتم ماه در پستان
است که قصر شیرین نهد دستانست با بیستون کوهکن قضیب رنجابر آید که
در دست کشیدن و فشردن روز بازوی فرهادی بکار نماید نهم ماه
در گردنست که سر کرده بلند اقبالان عرصهٔ حسن است بانسیم بوسهٔ نسرین
تماشش را هوش تلاش گردانند دهم ماه در لب است که صبح دهان غنچه آسا
بدنشان و بدندان مکیدن آب کوهر لذت را جگرکت آورد یازدهم ماه در
رخسار حور نظاره است باید نگاه گریه آلود دست بنیاز بر چهرهٔ
تماشا آشنا نشود دوازدهم ماه در چشم عاشق بین است که مردمک دیدهٔ حور علین است
باید که کار خارش مژگان رکس جمونز نگاه معشوق را واله و حیران خود کردانند
سیزدهم ماه ستارهٔ در شقیقهٔ نوات یکشب مشاهده نشان خطوط شعاعی
خورشید نگاه مطلوب را و بر دل مطالب نهد چهاردهم ماه در پیشانیست
که آینهٔ رخسار زند کاینه است باید که بعکس انداختن خیال وصال صیقل
بوسه را بسک روح بخش پانزدهم ماه در فرقست که موی زلف را از آن پیشانی
بر آورده باید که به سرپنجهٔ شوق شانه کش سر راه حواس پریشان شوند
اما چون روز شانزدهم شود از زیر سفت پا سر راست تا فرق سر بهمین طریق

ایمحنه

سر میکنند باید آن عضو را بمالند بطریق مذکور جماع کنند آنها بایدن
هر عضوی که دست رس حصول خاطر باشد یعنی در ریز دامن بهشت قبله‌گاه
دور بنمای بسترش ولی کلکون خیال افروختن و ستون ساعد را بیستون قصر
شیرین دهان ریختن کامیاب مدعا ملیونانکشت رنجه نکرد دیگر باشغل است
که هر زنی که شهوت او در شب در کمر و گرده است حرکت نمی‌تابند
مجمل دیگر بخش هفتم در ادویه و معاجین برشتهٔ انهاد خواص سخوفها
که در این امر نتیجه الفراغ بخشد صفت معجون مروارید که منسوب است
بجالینوس در خواص بی‌نظیر است قضیب را سخت کند و اعصاب را عرا را
قوت دهد و شهوت را زیاده گرداند و در خون تغییر عظیم پیدا شود
چنانکه منی بلذت بیرون آید و نعوظ بسیار آورد و مکرر تجربه رسیده است
مروارید بدیع مرجان ابنوس بهمن سفید کابلی لب لاله شکوفه از هر کدام نیم
سلیخه دارچینی بادرون مصطکی صمغ عربی کتیرا اجزا را کوفته و بقدر مجموع
عسل کرفته سرشته کنند و در وقت خواب یکمثقال و نیم را با آب نیم گرم بنوشند
صفت معجون دیگر که مسماة جوارشنت باه را زیاده کند و تقویت
معده نماید و اشتها آورد و قطع بلغم نماید و هضم طعام کند دارچینی دار
فلفل هیل کل سرخ عود قماری مصطکی قرنفل جوز بوا زنجبیل پسته بوذری
سرخ بوذر سفید تخم شلغم مشک زعفران عنبر حل کرده بروغن بجری مجموع را
با دو وزن ادویه عسل سرشته یکمثقال نیم را با روغن بادام پیش از طعام

یکساعت باید کشید با بعد از طعام بیکساعت و نیم میل نمایند خوبست صفت معجون
دیگر که در تقویت باه بی نظیرست و نفع او زود ظاهر میشود حب صنوبر کبار
یک شبانه روز در مثلث بخیسانند و بعد از آن نرم بکوبند و در عسل قوقه تخم
زردک تخم شلغم مغز نفل خواجه کش خرما س ن عصا فر حب الزلم شقاقل
بهمن سرخ بهمن سفید قط بنبرین زرنجبیل کدو کان سقنقور فانیذ بزره
مربای خصیة الثعلب عسل سفید بقوام آورده اول حب الصنوبر داخل
کرده بعد از آن ادویه هرچه دارند بریزند یکمثقال مشک و یکمثقال عنبر
اشهب اضافه نمایند هر وقت خواهند مقدار چهار پنج مثقال را
با شراب العسل قالبعض یا شراب شیرازی یا شراب سیب بنوشند و این
بسیار مجربست و از تالیف میر محمد زمان است و خواص بسیار برین
نوشته صفت معجون دیگر که مشهور است و از اسرار الطبات و تالیف شمس
الدین هلال اردبیلی است باه را زیاد کند و قوت باه دهد و دل و دماغ
و جگر را قوت دهد و نشاط آورد و قضیب را محکم گرداند و رنگ رخسار را
نیکو گرداند و اگر مداومت نماید بعد از جماع استعمال کند از عرق النسا
و نقرس و نقصان منی و از همه مرضهای ایمن گردد و شربتش از سه درم تا سه
مثقال باشد شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ بهمن سفید اکبر
ترکی تودری سرخ تودری سفید [illegible] صافر حب البلسان فلفل سفید
مغز تخم خربوزه مغز تخم خیار [illegible] ناف سقنقور تخم شبت تخم نیاز تخم شلغم

تخم بوکه

تخم بوکه تخم جوز تخم خشخاش تخم خشکدان تخم تره تیزک تخم گندنا تخم
هلیون تخم خشخاش [illegible] مغز بادام مغز پسته مغز حب الصنوبر
مغز حب الخضرا مغز پنبه دانه مغز کنجد مغز فندق مقشر دارچینی فلفل
قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه چینی سعد مصری حرف دار فلفل
جوز بوا خار خسک عود عنبر زعفران بوزیدان مشک زنجبیل قط بنبرین
مغز حب الزلم دو کج عقرقرحا بعسل بسرشند و معجون کنند و این بسیار
آزموده و مجربست صفت معجون جلالی جهت قوت باه و منی و اشتها و ضعف
معده و گرده سنبل الطیب حرف قرنفل دارچینی قاقله کبار هلیون تخم کرفس
زیره کرمانی درسه که پرورده کرده بریان کنند مصطکی نعناع خسک عود
فلفل بکوبند و در عسل بسرشند هر روز دو مثقال تناول نماید صفت معجون دیگر
که قوت باه و خفقان و قوت معده و وحشت و سایر اعضای را و اعراض سوداوی
نافع و مجربست آمله هلیله کابلی بادرنگبویه قرنفل تخم خرفه تخم گندنا
شیرین یاقوت سرخ مروارید [illegible] بسد کهربا مشک عنبر روغن پسته جوب
کنند و شربت سیب بسرشند از یکمثقال نیم تا دو مثقال تناول نماید صفت
معجون دیگر بواسطه تقویت باه و قوت دل و اشتها و جهت امراض بلغمی و سوداوی
و صداع و ضعف دماغ و ضعف جگر و جنون و ضعف بدن و نسیان و
وسواس و سل و سوال قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر
و درد سپرز و یرقان و دمامیل و زحیر نافع است اجزا اجدا اجدا کوفته

باهم بیامیزند ضبط با نافه بازمگش پنج مثقال پنج انگشت حب الغار زراوند
طویل سیقون جند بیدستر حب بلسان سلیخه مرصافی اکبر ترکی درونج عقربی
زرنباد تخم کرفس زعفران دارچینی لک مقبول صبر سقوطری ریوند سفید عود جوز
بوا قرنفل فاقله کبار بسباسه دودسیاسه سنبل الطیب کلدر سنج سعد
مصری حب الفلفل هلیله سیاه پوست هلیله کابلی آمله مقل تخم جرجیر تخم
پیاز تخم کندنا مرسیاه شیطرج بیار مستوی الهلیله نرم صلایه کرده بروغن بادام
حرب نمایند با دو وزن عسل سرشته و شش ماه در میان جو کذاشته بعد
از ان استعمال فرمایند خورش از دو مثقال بیشتر نباید **صفت معجون دیگر**
که قوت جماع دهد و سه قیراط برنشغ را هر صباح در شیر کاو نصف رطل
حل کرده با دو وقیه زنجبیل بخورند **صفت معجون دیگر** بجهة تقویت باه دار
چینی زنجبیل خصیة الثعلب شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید بوزیدان
خار خسک خولنجان تخم پیاز تخم شلغم اکره تخم هلیون مغز پنبه دانه سقنقور
فندق تودری سرخ تودری زرد قضیب الثور بیخته خایه شتر اعرابی مغز
سر کنجشک تخم شبت لسان العصافیر نارجیل کندر سفید حب الرشاد
آب نبات سفید عسل دو وزن ادویه سرشته معجون نموده میل نمایند
صفت معجون دیگر که درین باب نفع عظیم دارد دل و جگر و دماغ را قوت دهد
و نشاط هر چه تمامتر آورد و قوت باه و قوت معده دهد و اورام معده
و اورام جگر و اورام سپرز را تحلیل دهد و تشنج و استرخا و فالج و لقوه و اسباب

موکث

مو کثیر غشی و سکته و اوجاع مفاصل و اوجاع سپرز و اوجاع جگر و ضعف معده
و استسقا را نافع باشد و دفع مرض سم کند عنبر اشهب مشک اشق کهکان
روغن بلسان روغن بادام شیرین روغن حب الآس گل ارمنی سعد کوفی قرنفل
سنبل الطیب اسارون قرفه زرنباد زعفران جوز بوا بسباسه فاقله کبار
فاقله صغار آمله منقا عود هندی دارچینی اذخر مکی مشک طرامشیع پوست بیخ
کبابه چینی اکبر ترکی تخم بادرنجبویه فرنجمشک تخم شبت تخم بالنگو تخم مرزنجوش
کهربا بسد ابریشم مقرض درونج عقربی گاوزبان سادج هندی بهمنین
فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل اشنه کشنیز خشک تخم کاسنی مغز خیارین تخم
خربوزه تخم خرفه سلیخه جدوار خطائی مومیائی کهربائی صندل سفید سکبینج جاو
شیر میعه سائله اشق افیون ابیون عود بلسان بیخ سوسن خولنجان قضیب الذریره
دار شیشعان زنجبیل تخم کرفس گل حلبه مرمکی حب الغار زراوند طویل
جنطیانای رومی زراوند مدحرج هلیله سیاه مویزج پوست هلیله کابلی پوست
بیرون پسته پوست هلیله شیطرج هندی قسط تلخ قسط شیرین ریوند چینی سیاه
دانه زیره در سرکه پرورده انیسون کرمانی افتیمون لبلاب تربد سفید فطرا
سالیون انقوزه سکبینج سیسالیوس نمک هندی کرماصعتر حماما ملک منقی
غاریقون دوقو نارمشک حب النیل کندر مغز نارجیل مغز جلغوزه مغز
بادام مصطکی طباشیر بوزیدان ورق طلا ورق نقره تربت فواله عسل کف گرفته
دو وزن ادویه **صفت جوارش** که بجهة تقویت باه و ضعف دل و اشتهای

نظرات سنبل الطیب خولنجان دارچینی زرنباد قرنفل فلفل گرد قاقله کبار
قاقله صغار تخم هلیون کبابه چینی جوز هندی زنجبیل تودری سرخ تودری
سفید جوز بوا بهمن سرخ بهمن سفید عود قماری مصطکی زعفران تخم
جوز تخم شلغم تخم پیاز تخم بادرنجبویه فرنجمشک خصیة الثعلب شقاقل مصری عاقر
قرحا مغز فندق مغز پسته قسط تخم خشخاش تخم خربوزه نبات یاقوت رمانی
مغز سر گنجشک جوز اعظم بوت رنج قضیب الثور روغن بادام عسل کف کرده
فراخور آنکه معجون شود داخل نماید صفت معجون دیگر که در خاصیت و تقویت باه
وافر و بی مثل است نظرات مغز نارجیل مغز جلغوزه مغز پسته مغز فندق
مغز حب خصیة الثعلب جوز بوا بسباسه قرنفل دارچینی هیل تخم زردک
جدوار خطائی مشک تبتی زعفران ورق طلا عنبر اشهب ورق نقره نبات
عسل مغز بادام معجون نمایند بقدر کفاف صفت معجون دیگر که مقوی باه
و دل و دماغ و جگر است دیگر تخم زرازیانه تخم جرجیر هر یک پنج درم کوفته
بیخته در شیر گاو سرشته هر روز یک مثقال تناول نماید صفت معجون دیگر که
مشتمل است بمنافع دل و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد و باه را زیاد کند
و مزاج گرم را نافع باشد بهمن سرخ و سفید درونج عقربی هر یک پنج درم مغز
تخم خربوزه مغز تخم خیار هر یک دو درم صندل سرخ و سفید پنج درم بوت
رنج دو درم گاو زبان دو درم ادویه را کوفته و بیخته جدا جدا کوفته بیامیزد
و یک مثقال عنبر اشهب سوده بیامیزد پس یک دشتار خام پنجاه درم و نیم من

برگاو

شیر گاو کوفته بند تا به پنجاه درم آید صاف کرده عسل شصت درم بادام بشیر
بقوام آورند و ادویه را با آن سرشته شربتی یک مثقال تناول نماید صفت معجون
دیگر بجهت تقویت باه بستانند آب پیاز سفید یک من عسل دو من باتش آهسته
آهسته بجوش بندتا بقوام آید هر بامداد ده درم تناول نماید صفت معجون
دیگر که باه را زیاده کند و قوت دل و دماغ و معده و جگر دهد و منی را
غلیظ گرداند سنبل قرفه قرنفل دار فلفل دارچینی قاقله کبار از هر یک دو
مثقال زیره کرمانی که یک شب در سرکه خیسانیده باشند و خشک نموده بریان
کرده چهار مثقال مصطکی دو مثقال نعناع خشک چهار مثقال فلفل دو مثقال
عود قماری چهار مثقال یک مثقال و نیم مشک یکدانگ شکر سفید پنج مثقال
ادویه را نازک صلایه کرده با عسل کف کرده که بسیار بقوام آمده باشد
بسرشند در سینی پهن کرده بطریق حلوا ریزه ریزه کرده تناول نماید صفت
معجون دیگر بجهت تقویت باه عاقرقرحا فلفل سفید از هر یک ده درم شقاقل تخم
زردک خرفه زنجبیل هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته عسل کف کرده را برابر
مجموع بسرشند شربتی بیش از قرصی دو مثقال تناول نماید صفت دوای [illegible]
که بجهت قوت باه نافع است خرچنگ را خاک کرده بپزند و در آب [illegible]
کنند و پنج روز که از آن آب جوز ده باشند خشک نموده بار دیگر [illegible] پنج مثقال
از آن دو مثقال زنجبیل عاقرقرحا یک مثقال شکر دو وزن ادویه را کوفته
و بیخته با هم بیامیزد و بعسل کف کرده بقوام آورند و بسرشند و شربتی

آب سیب دو من و نبات مصری دو من با هم بجوشانند که بقوام آید یکدانگ
ناسر دانگ یکمثقال عنبر اشهب در آن میان کنند و بامداد ده درم تناول نماید
صفت معجون دیگر که قوت باه را زیاده کند و منی افزاید و قوت جماع دهد
و قضیب را سخت کند جوز هندی و شقاقل مصری هر کدام سه درم و
زنجبیل و بهمن سفید تخم هلیون هر یک چهار درم دارچینی خرفه هر یک یکدرم
کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و شکر برابر مجموع بگذارد دو کف
بگیرد و سرشته شربتی دو درم نافع بود صفت معجون لبوب دیگر که قوت
باه بیفزاید و منی زیاده کند مغز بادام مغز فندق مغز پسته جوز هندی
حب الصنوبر حب الزلم حب الخضرا هر یک بیست درم زنجبیل دار
فلفل بار مکش هر یک پنج درم با قند برابر مجموع بجوشانند و بقوام آورند
و ادویه را با آن سرشته دارند سه مثقال زیاده نباید خورد صفت معجون
کندری که درین باب دخل عظیم دارد دیگر سنبل الطیب و بسباسه و جوز بوا
و قرنفل و دارچینی هر کدام پنج درم بگیرد سعد کندر ده پنجاه درم جدا جدا
کوفته و بیخته بهم بیامیزند و کند سه درم در روغن گاو حل کنند و
عسل برابر مجموع سرشته شربتی دو مثقال پیش از غذا تناول کنند
صفت معجون دیگر که تقویت باه کند و دماغ و جگر را نافع است درونج عقربی
زرنباد هر یک دو درم مروارید ناسفته ابریشم مقرض خام هر یک دو درم
بهمن سرخ و سفید هر یک چهار درم ساذج هندی و قاقله و قرنفل هر یک یک درم

دو مثقال تناول نماید صفت معجون دیگر بواسطه کسی که قطع رجولیت او شده
باشد سود دهد و منی را زیاد کرداند بستانند تخم تره تیزک پیاز تخم شلغم
تخم خشخاش تخم جرجیر تخم انگور تخم انجره خصیة الثعلب ارز هر کدام نیم مثقال
ناف سقنقور علک البطم لعبل الفار هر یک یکمثقال کوفته و بیخته قط شرن
عسل کف گرفته را برابر مجموع ادویه بدان سرشته هر بامداد دو مثقال
تناول نماید صفت معجون دیگر که تقویت جماع کند تخم جرجیر تخم خرفه هر یک
ده درم کوفته بعسل کف گرفته سرشته شربتی از آن هر سه روز سه
درم تناول نماید صفت معجون دیگر که جهت قوت باه و لذت جماع دهد تخم
جوجیره جوز بوا تخم شلغم دارفلفل قاقله قرنفل خولنجان تره تیزک زنجبیل
بسباسه هر یک چهار درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته برابر مجموع ادویه
با آن سرشته شربتی از آن دو درم و از عقب آن بیست درم شراب
انگوری میل کند نافع باشد صفت معجون دیگر که جهت تقویت باه از مجربات
شیخ ابو علی سینا است عود هندی زعفران جوز بوا قرنفل دارچینی
فارحان ساذج هندی شیطرج هندی پوست ترنج بیخ کبر خرنوب سیاه هر یک
یکمثقال قند هشتاد مثقال ادویه را کوفته و بیخته با هم بیامیزند عسل
کف گرفته را برابر مجموع کرده بقوام آورده سرشته و سه ماه در ظرف
چینی نگاه دارند و شربتی یکمثقال تناول نمایند صفت معجون دیگر که جهت
تقویت باه و مزاج حار گرم را مناسب است دل و دماغ را قوت دهد دیگر و

ابزر

زنجبیل دار فلفل هر یک یکدرم شکر نبید درم ادویه را کوفته و بیخته عسل
کف گرفته را برابر مجموع بقوام آورند شربتی یکمثقال از عقب آن صد
درم شراب ریحانی تناول نماید صفت معجون دیگر که ذکر را سخت کند و قوت
جماع دهد و آب منی بیفزاید جوز هندی مغز بادام شیرین مغز چلغوزه
حب الزلم حب الخضرا پسته کنجد مقشر تشقاقل قاقله کبار حب القلقل بهمن
سرخ و سفید هر یک سه درم ادویه را کوفته و بیخته و مغزها را جدا جدا
بکوبند و با هم بیامیزند و شکر برابر مجموع بقوام آورده بسرشند شربتی [illegible]
درم تناول نماید جوارش که تقویت باه کند و آب منی بیفزاید سنبل قرفه
قرنفل دارچینی قاقله کبار هر یک دو مثقال انیسون تخم کرفس بزر کرفس رازیانج
[illegible] چهار مثقال عود هندی جوز بوا فلفل سفید هر یک [illegible] مثقال
شکر یکمثقال مشک دو دانگ و نیم ادویه را کوفته و بیخته قند برابر مجموع بقوام
آورده ادویه را با آن بیامیزد و در طبق ریزند تا خشک شود هر بامداد [illegible]
مثقال میل نماید جوارش دیگر [illegible] که جوز بوا بسباسه لسان
العصافیر [illegible] زنجبیل دارچینی مصطکی عود هندی زعفران قاقله
[illegible] هر یک سه درم مشک [illegible] دانگ قند برابر مجموع در گلاب حل کنند
و بقوام آورده ادویه را با آن بیامیزند و در طبق کنند تا سرد شود شربتی
دو درم تناول نماید جوارش سیب که تقویت باه کند و دل و دماغ را نافع
است بگیرد سیب شامی چندانکه خواهد پوست باز کند و تخم او را بیرون آورد و در گلاب

چندان

چندان بریزد که بر سر او ایستاده بجوش کوشانند که گلاب کم شود و قند چندانکه
کفاف باشد بدان یار کنند و بجوشانند تا منعقد شود و از آتش فرود گیرد و چون
سرد شود این ادویه را کوفته و بیخته با آن بیامیزد زنجبیل دو درم زعفران
دو درم مصطکی دو درم گاوزبان دو درم عود قماری دو درم بهمن [illegible] بسرشند
شربتی یکدرم بوقت احتیاج میل کند جوارش عنبر که درین باب نفع
تمام دارد قاقله دو درم بسباسه یکدرم عنبر یکدرم روغن گل حل کند
قند برابر مجموع بقوام آورده بسرشند شربتی یکمثقال تناول نماید جوارش
زرعونی که جهة تقویت باه نافع است تخم گزر تخم شلغم تخم پیاز تخم ترب
تخم هلیون چلغوزه از هر یک دو درم حب القلقل حب الزلم بوزیدان
بهمن سرخ و سفید لسان العصافیر فلفل سفید از هر یک دو درم روغن
جوز هندی با روغن گاو آنقدر که ادویه را چرب کند با هم بیامیزد و قند را
برابر مجموع بقوام آورده بسرشند شربتی دو مثقال تناول نماید جوارش
دیگر که قوت باه دهد و منی را زیاده کند و اشتها آورد و شقاقل [illegible] دارچینی دار
فلفل خولنجان مصری [illegible] زنجبیل از هر یک نیممثقال بهمن سرخ و سفید مغز
[illegible] تخم خشخاش تخم تره تیزک تخم الجزر کبیر الکلم مغز تخم خربوزه
تخم هلیون تخم شلغم تخم کرفس از هر یک سه مثقال [illegible] پیاز سفید را یکشب در
شیر تازه [illegible] و بجوشانند و روز دیگر دست مالیده صاف نمایند و با آتش
نرم بجوشانند که بقوام آید و بعد از آنکه نرم صلایه کرده [illegible]

و زرک بشو و بعد از آن خشک کنند و در روغن گاو تازه بکوبند پس بخمقدار
ازآن بگیرد و ازتخم زردک و حب العنقود هر یک سه مثقال دارچینی زرد
قرنفل مصطکی از هر یک یکمثقال مجموع را نرم صلایه با عسل کف گرفته بسرشند
و هر روز دو مثقال را با شیر گاو تازه بدوشند میل نمایند **صفت معجون**
که جهت تقویت باه مجدد بید ارد و جهت کنی که قطع رجولیت اش شده باشد
بسیار نافع است و از مجربات میر محمد زمان است شقاقل مرد صد فوله تخم شلجم
تخم تلک سرخ پیاز سفید تخم خشخاش سفید تخم تره تیزک تخم زردک تخم انجره
خصیة الثعلب از هر یک دو مثقال بهمن ناف سقنقور علک البطم قسط شیرین
پیاز عنصل هر یک یکمثقال مغز سر گنجشک پنج مثقال فلفل سفید کنجد
مقشر دار فلفل زنجبیل زعفران از هر یک یکمثقال مغز سر خروس
سه مثقال خصیه خروس یک مثقال مغز سر بره شیرخواره پنج مثقال
و نیم علک البطم و قند را در پنج مثقال عسل حل کنند و مغزها را مخلوط
نمایند و ادویه را نرم صلایه نموده مجموع را بهم بیامیزد و با عسل کف گرفته
در آن ادویه بسرشند چهل روز که بگذرد استعمال نمایند خوردن آن
از یکمثقال است تا هفت مثقال **صفت معجون دیگر** جهت زیاده نمودن باه
و سخت نمودن قضیب و قوت جماع جوز بوا تخم شلجم دارفلفل قاقله کبار
تخم تره تیزک قرنفل خولنجان مصری تخم تلک سرخ تخم کندنای صحرایی
زنجبیل بسباسه هر یک چهار مثقال مجموع را نرم صلایه کرده با عسل کف گرفته

باشند کم در ترنجبین مذکور ریخته بر هم زنند که خوب سرشته شود هر روز
سه مثقال را با شیر گاو تازه دوشیده تناول نماید **جوارش دیگر** که قوت
معده دهد و اشتها آورد و تقویت بسیار در جماع کند قرنفل جوز بوا بسباسه
لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود هندی زعفران
از هر یک دو مثقال قاقله کبار کندر از هر یک یکمثقال اشنه سه مثقال مشک
دو دانگ قند دو مثقال گلاب دو مثقال قند را در آب صاف نمایند و در عسل
کف گرفته بقوام آورند بدستور ادویه را بسرشند و در چینی بهمن نموده
ریزه ریزه نمایند و استعمال کنند **صفت معجون دیگر** از نسخه شیخ ابو علی
سینا بگیرند تخم هلیون شقاقل مصری ناف سقنقور بهمن سرخ و سفید
هر یک سه درم زنجبیل تخم شلجم تخم پیاز تخم زرب تخم تره تیزک خولنجان جوز
بوا دارچینی دار فلفل خولنجان پیاز عنصل بریان کرده انجره هر یک سه درم
ادویه را کوفته و بیخته با قند برابر مجموع بقوام آورده بسرشند شربتی دو درم
تناول نماید **صفت معجون دیگر** جهت تقویت باه و از مجربات و از میر محمد زمان
نفع عظیم دارد و خواص بسیار دارد عاقرقرحا تخم انجره فلفل از هر یک یک
مثقال دارچینی شقاقل تخم تره تیزک حرف زنجبیل از هر یک هشت مثقال
حلتیت یکمثقال مجموع را نرم صلایه کرده با عسل کف گرفته بسرشند هر روز
دو مثقال تناول نماید **صفت معجون دیگر** که از مجربات میرزا ابو تراب است و در تقویت
باه بی نظیر است [illegible] سیاه را در آب تره تیزک بخیسانند تا آب را جذب کنند

دار فلفل

بسرشند هر روز دو مثقال را با شیر تازه دوشیده میل نمایند صفت معجون
دیگر که باه را زیاده کند و منی را غلیظ گرداند مغز نارجیل شقاقل مصری
ده مثقال زنجبیل یکمثقال بهمن سفید دو مثقال دارچوبه دو مثقال دارچینی
نیم مثقال ادویه را نارک صلایه کرده رز و الا بگذرانند و بعد از آن با روغن
پستی چرب کنند مثل دو وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند هر روز دو
مثقال را با آب گرم میل نمایند صفت معجون دیگر که باه را زیاده کند و
منی را غلیظ گرداند و نعوظ آورد و قوت بسیار در جماع دهد مغز بادام
شیرین مغز فندق مغز نارجیل مغز حب الصنوبر حب الزلم حب الخضرا
هر یک چهار مثقال زنجبیل دار فلفل نارمشک هر یک یکمثقال ادویه را
نرم صلایه کرده شکر طبرزد بقدری که معجون توان نمود در آتش بگذارند
و ادویه را با آن بسرشند هر صبح دو مثقال را اشتاول نمایند صفت معجون
دیگر هر صباح یکدرم بهمن سفید سوده را با شربت سیب خوردن درین
باب نافع است صفت معجون یکدرم سنبل مکه یکدانگ سعد یکمثقال با قند
یا انکبین معجون کرده میل نمایند کمرشت را قوت دهد و قضیب را سخت
کند و منی را بیفزاید صفت معجون دیگر تخم شلغم را کوفته با عسل میل نماید
نافع است قوت باه دهد آمدیم بمبنی نه تعریف خواص شراب‌ها که سابق مدت‌های
مخزون بزم مخوداری بسر بنشاط گردد صفت شراب بمقراطیس پنج نوش
اسمانی تخم شراد ثیانه یکدرم سلیخه چهار درم کوبیده رز و الا بگذرانند

در بالضد مثقال

در بالضد مثقال شراب کهنه ریخته سر ظرف را گل بگیرند بعد از چهل روز
خواهند پیش از غذا و خواه بعد از غذا میل نمایند نافع باشد قوت
جگر و قوت جماع دهد و منی بیفزاید صفت شراب ریحانی که مقوی باه است
و دل و دماغ و جگر و مثانه و سپرز را نافع است و هضم طعام کند و بان
خوشبو گرداند و بوی شراب ظاهر نشود اما طریق ساختن انگبین که بگیرند خم نو
بعوض پیه موم را گداخته درو مالند و سه روز هر روز عود و صندل را
بسوزانند و خم را سرنگون دارند که بوی عود و صندل بمیان او درود
خوشبوی کنند و بعد از آن شیره انگور را در خم ریخته اجزای چند که تفصیل آن
بدین موجب است قرنفل هیل دار چینی مصطکی قاقله شکر طبرزد دل سیاست
بنفشه گل سرخ زنجبیل اجزا را با قند در کیسه کتان کرده در میان خم اندازد و چوب
به تازه بریده را شق کرده هر روز یکمرتبه آن چوب را در خم حل
کنند و اگر روزی دو مرتبه یا سه مرتبه حل کنند بهتر خواهد بود تا چهل روز
باین طریق عمل نمایند بعد از چهل روز شراب را خوب صاف کنند
آنقدر که رسید و ماغ دهد و کیفیت او ظاهر شود میل نمایند صفت شراب
مغول که کجسته قوت باه و دل و دماغ و جگر را نافع است اما طریق ساختن
آن است که بگیرد ده من مویز انگور را و مصفا آن آب نماید و بکوبند
تا آب بسوزد و شیره انگور بماند و شیره را در شیشه کرده در شیشه را
بموم و پنبه محکم نمایند و بعد از چهل روز سر شیشه را باز کرده هر گاه

آنقدر بمیبندکه اثر کیفیت آن ظاهر شود **صفت شرابی** که گرده را گرم کند
و قوت عظیم دهد و قضیب را سخت گرداند و شهوت را زیاده نماید بگیرد دارسین
یکمن و پاره پاره کند و بیست روز در آب نمک خیسانند و هر پنج روز آن نمک را
تازه کنند بعد از بیست روز پاک بشویند و در آب صاف بجوشانند تا آب یکشود
و چهار آثار بکیلی یکمن اضافه کرده بقوام آورند هر بامداد ده درم
تناول نماید **صفت شراب شقاقل** که درین باب نفع عظیم دارد از مجربات افلاطون
خم نشین عالم امکان میر محمد زمان است که رنگ دختر رز بهر دو در رافروخته
حسن تجربه بسبالای مست اولبه و بوی کلی ساغری فی میخانه نشین بیستی نفس
عیش پرور او گیاه را نام میبرد خاصیت بهار غیرت میبارد و اگر نگاه
را آشنای نبض شناسی میکرد جالینوس را مایوس می ساخت چون هم نشین
ادراک زبان دهنش لب گفتگو بحرف خاطر نمی کشود ده نشاره ابر عیش
ریزش عقل را راه آگاهی می نمود و دگر جرعه که تا مزش تکابل خلف
سلسله یادگار اوست همچه هم راز و راغم این مجربات است یاد آوری رشته
افزای این نسخه گردیده ما طریق ساختن آنست که بگیرد شقاقل را و تراشیده
و پاک کرده یکمن و در دیک سنگین کند آنقدر آب که او را بجوشانند
تا آنکه عسل نیم من اضافه کرده بقوام آورند چون از آتش فرود آورند
این ادویه را زعفران مصطکی عنبر اشهب مشک خالص هر یک یکدرم کوفته
و بیخته بیامیزد و هر بامداد ده مثقال میل نماید **صفت شراب مشک**

کرم انجهانی

کرم انجهانی سرد را نافع است و جمیع معده را باری کند دل را و معده را
قوت دهد بستانند عسل یکمن و شراب انگور صاف دو من بجوشانند تا
بقوام آید چون از آتش فرود آرند زعفران مصطکی مشک سوده بهم
بیامیزند و هر بامداد ده درم میل نمایند **صفت شراب دیگر** که درین
باب نفع عظیم بخشد بستانند شراب انگوری سه من عسل یکمن در یا طبیل
کرده بجوشانند و کف بگیرند و چه نزدیک بقوام آید این ادویه را کوفته
و بیخته در وی اندازند زنجبیل قاقله جوز بوا دارچینی قرنفل هر یک مثقال
عنبر اشهب عود قماری زعفران هر یک دو درم چون سرد شود در ظرفی
کرده هر بامداد سی درم تناول نمایند دل و دماغ و جگر را نفع عظیم
دهد و آب منی را افزاید و قضیب را بسیار سخت کند که هر چند جماع کند
فرو ننشیند و بیشتر لغوذ شود که محتاج بعلاج باشد و هر چند جماع کند
مضرت نداشته باشد خواص و فواید این شراب از حد بیرون است
شراب دیگر آب پیاز سفید و آب مارچوبه و شیر گاو تازه دوشیده مساوی
بگیرند بگیرند و تخم تره تیزک و تخم شلغم هر یک کفی بگیرند و نرم صلایه نمایند
و در شیر و آبهای مذکور بریزند و نرم نرم آتش کنند و بجوشانند پس صاف نموده
هر روز ده مثقال را نیم گرم بنوشند **صفت شراب دیگر** که منسوب بکالنکوی
است و در امر مذکور بتجربه رسیده بگیرند شیر گاو تازه دوشیده که باد
نخورده و نود مثقال عسل و چهل و پنج مثقال روغن گاو کرده مجموع را بجوشانند

دو روقت چون ببندن آرد کوفته سیاه کم کم بریزند و بر هم زنند تا بسیار
غلیظ شود هر روز بقدر دو کاسی شاول بنوشند و سه روز جماع نکنند
دو رعوض سه روز هر روز میل نوشند از عظیم ملاحظه نوشند صفت
شراب دیگر بگیرند خروس را در فصل بهار و بکشش را با نمک پر کنند و در آفتاب
بگذارند تا خشک شود و مجموع استخوان و گوشت او را بسیار نرم صلایه نمایند
و در شیشه بگذارند و در وقت حاجت با شیره تازه دوشیده بیاشامند
صفت شراب انگوری باده را زیاد کند و نشاط آورد و قضیب را محکم گرداند
باید که لعل رنگ باشد و بزودی مایل بود واسطه مباشرت شراب کهنه که به شیرینی
باشد بهتر خواهد بود چون شراب باعتدال خورد طعام زود هضم
شود و تن را فربه و قوی گرداند و اعضای رئیسه را قوت دهد و نشاط آورد
و خون را صاف کند و قوت جماع دهد و منی را غلیظ و زیاده گرداند
باین شراب خوردن هیچ مضرت ندارد و رنگ را صاف کند و حرارت
غریزی را برافروزد و روشنی چشم را زیاد کند تشنج و عرق النسا و برسام
و نقرس و ذات الجنب را نافع باشد و مزاج اصلی را باعتدال نگاه دارد
و تن را از مواد فاسده پاک کند و این وقتی باشد که کم خورده باشد
و نگذارد که امراض در بدن بهم رسد و باندازه که حکما تعیین کرده اند
باید که خورده شود چون بسیار خورده شود عقل را زایل کند و زبان را گران
کند و لقصان و خفقان و درد شکم و تشنج و مفاصل و نقرس و رسیدن

تا سبب دیر خواب و گمانهای باطل و خیالهای فاسد پیدا کند شراب بسیار
که از معده بگذرد و در معده بماند و فاسد گردد و ترش و بدبو شود
و ضعف دل و جگر و دماغ و معده و لرزه سر و دست و پا بهم رسد و ضعف
تمام در جماع و سرعت انزال بهم رسد و چون در مرتب مجتهد زمانی عمر
نوازی هوشیار نشاء عشرت پرستان محی نه با کبار زین میرزا آقاسی رساله در
آداب و اجناس شراب شیرازی و غیره نوشته اند قلم سیاه مست برآلای نوشتن
تکرار زبان درازی نموده که مخموران این باده بقدر حوصله رجوع بآن
کرده و راقم این حروف مریض قلیل ملو را آلوده و امان این امر نداشتند
صفت سفوف ممسک که در صف آرائی میدان خاصیت روباه مزاجان بلیه اشاد که
را بشیر مزاج زیر دستی نماید بگیرند بهار عنصل منوی فسیند بوزیدان شقاقل
لسان العصافیر هر یک سه مثقال مجموع را و شقاقل یک مثقال و نیم خشخاش تخم پیاز
تخم تره ترک اجزاء هر یک دو مثقال مجموع را نرم صلایه نموده یکجا کرده بیامیزند
و هر روز یک مثقال و نیم را میل نمایند و در عقب آن شیر گاو تازه دوشیده
پیاله بیاشامند صفت سفوف دیگر که تقویت باه کند لسان العصافیر تخم تره ترک
تخم شلغم از هر یک مساوی هم بگیرند و نرم بکوبند و صلایه نموده یکمثقال را
با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند صفت سفوف دیگر قضیب گاو کوهی را خشک
کنند و باریک بکوبند و با شیر بخورند و اگر زرده تخم مرغ نیم برشته بخورند و شیر را از
عقب آن قوت بخشد و نفع بهتر خواهد بود صفت سفوف دیگر بلبیر مایه فیل را

بانشفا قند و نبات کوفته از حریر بگذرانند و میل نمایند و پیالهٔ گلابی از عقب
آن بخورد قوت عظیم در جماع بهم رسد **صفت سفوف دیگر** خصیة الثعلب را
با ماهی سقنقور اعرابی صلایه کرده پیش از جماع به یکساعت بخورد و در
عقب آن یک پیالهٔ آبی که نخود در آن خیسانیده باشند نفع عظیم بخشد و مکرر
بتجربه رسیده **گنجینه هشتم** در پیچش و اسهال که از بلغم یا سودا یا صفرا
یا خون باشد پیچشی که از خون و بلغم باشد از فرموده مقرب بارگاه خدا
حکیم الحکما افلاطون زمن میرزا محمد حسن ریشهٔ خطمی را دو مثقال الکرند
بالنگو تخم کتان برشته دو مثقال صمغ عربی نیم مثقال [illegible] نیم مثقال یا یکمثقال
روغن گل سرخ آمیخته بنوشند غذا ماش و برنج در روغن بادام **طریق دیگر**
عنب الثعلب [illegible] مثقال عرق کاسنی پنج مثقال [illegible] صبح چندان بجوشانند
که یک پیاله آب بماند روغن کدو را داخل کرده بخورد این مجربات نوباوهٔ
گلستان حکمت آرائی گلدستهٔ بوستان صحت نمائی تازه بهار گلشن
جوان میر محمد زمان ابن میر محمد زمان است **صفت سفوف** از مجربات
میرزا محمد حسین که بواسطهٔ اسهال بلغمی نافع باشد کندر گلنار [illegible]
انگور سفوف کرده با دو مثقال رب بخورند **طریق دیگر** لعاب به دانه
بارتنگ برز قطونا ریشهٔ خطمی آب عنب الثعلب [illegible] تخم بارتنگ اگر خون بسیار
باشد اجزای مذکور را در آب بارتنگ خیسانند و بنوشند و این کلی بتجربه
رسیده از آن بوستان است اما در پیچش اسهال ملاحظه بسیار باید نمود

که مبادا اسده

که مبادا سده در معده باشد که در آن وقت موجب خطر است اول از تخمهائی که
مقرر است باید داد اگر در مرتبهٔ اول و دوم آمد معده پاک باید چیزی که
قابض باشد بخورد هم تقویت معده و هم تقویت اعضای رئیسه نماید و الا
مسهل باید خورد که چند دست اطلاق کند چون معده پاک شد باید
[illegible] گاه باشد که احتیاج به بستن نشود چون معده پاک شود خود بخود بسته
بلغم تا در معده است [illegible] نمی رسد اسهال بهم نمیرسد و اگر تخمها را در اول
و دوم نباید فلوس خیار شنبر داخل لعابها کرده بخورد **طریق دیگر** این
غنچه هم از طراوت آن باغست که دارند رازیانه را جوش نیده اندکی
قند داخل کرده بنوشند بواسطهٔ اسهالی که از طبع بلغمی و رطوبت داشته باشد
نافع است و اگر بجای آب گلاب جوش نمایند بهتر خواهد بود **طریق دیگر** از
مجربات شرف سلسلهٔ طبع مشکل کش مرحوم میرزا بابا خلف حکیم شمسا ست
تخم بالنگو را با اندکی قند و گلاب بجوشانند و اگر نبات باشد بهتر خواهد بود
و بعد از آن یک دو پیاله بطریق قهوه گرما گرم بخورند نفع عظیم بجهة پیچش
و اسهال دارد **طریق دیگر** یک رطل شیر گاو تازه دوشیده باشند آهن را
مکرر سرخ کرده در میان رطل شیر کنند که روغن مالش را خوب جذب کند
بعد از آن رطل شیر را بنوشند نفع کلی در این باب دهد اگر خلط فاسدی
در معده باشد دفع میکند و اگر معده پاک باشد نفع عظیم میکند
و این نسخه مجرب است **طریق دیگر** تخم مرغ را نیم برشت کرده اندک تخم

شبیت را اصلاح نموده میل نماید بواسطهٔ بستن زحیر خون و بلغم مجرب است
طریق دیگر مشرف بانوار علم تقویت حال دردمندان حکیم محمد [illegible]
تجربه نموده خشخاش را کوفته با برنجی که نشسته باشد شسته نموده میل نمایند
زحیر و اسهال را به بندد و در هنگام خوردن غذا و میان غذا آب
میسر نماید چون غذا شروع در هضم نماید دو ساعت که برود یکدو زده آب میل
نماید **نوع دیگر** جوارش سماق که اسهال باز دارد و مخصوص اسهال
صفراوی است سماق ده درم دانهٔ مورد یکدرم انار دانه شیرین سه درم
زرشک سه درم صمغ عربی سه درم گلنار فارسی سه درم هر یک بکوبند و الحاق
کرده شکر شنند **سفوف حب قابض** اسهال دقی و ضعف معده را بسیار مفید بود
به دو من کوفته داخل مغز کوشنند چنانکه مغز آنقوام پس صاف کنند و با یکمن
قند بقوام آورند زنجبیل چهار درم فلفل چهار درم تخم کرفس یکدرم زعفران
دو درم نرم بکوبند و با هم بیامیزند شربتی یک مثقال میخورند **نوع دیگر**
طباشیر و رزنباد را اصلاح یا زده تخم شیرین بریان میل نمایند اسهالی که از
خون و غیر آن باشد نفع دهد **نوع دیگر** برنج ناشسته را حلوا کرده با ماست
گاو تازه که نمک داشته باشد میل نماید **نوع دیگر** تخم را نشسته سفیده او را
دور انداخته و زرده او را در جای یکدرم زرند و زیر جامهٔ خود را کنده
سوراخ مقعد را بر بالای تخم شفا چسبانیده نگاه دارد که مقعد صاحب گوشت
زرده تخم را بخود کشد نفع عظیم بخشد **نوع دیگر** سنگ حمام را بسیار

در حمام

در حمام گرده یکی بر بالای سنگ گرم اندازند و صاحب گوشت مقعد [illegible]
بر بالای سنگ گرم که از دو آنقدر بنشیند که عرق کند بخشی که درد و بعد
باشد البته دفع شود **بگینه نهم** در امساک منی و خواص چنانکه قوت جماع
دهد و قضیب را سخت کند چون در دهان نگاه دارد نعوذ یکی اکل حقه
باشد هرگاه نعوذ آزار کند حب را از دهان بیرون کند **صفت**
حب علک در طریق ساختن آن است که بگیرند ملا در رسیده اصلا را دمغز
کنند و دانه آتش را دور اندازند و پوست او را اگر بشویند و بعد از آنکه
پوست را نرم کوفته باشند ده مثقال از آن در دیگ سفالین کنند و
روغن حب الخضرا بر بالای آن ریزند آنقدر که آن را بپوشانند و
ثلث یکدرم کندر دریائی سوده بر سر آن اضافه نمایند و با آتش آهسته
آهسته بجوشانند چندانکه منعقد شود آنگاه هر یک دقیقه از آن را بیخ
دانگ عمود ده از زق داخل کرده بر هم زنند تا با او دهن یکجا
جوشش داده تا انقیاد آن تمام شود آنگاه در ظرف شیشه کرده هرگاه
اراده جماع کنند برابر هم با قلا را حب کرده در دهان نگاه دارد دائم
که آن علک در دهان باشد نعوذ بکمال حقه باشد و کرتبی بر جماع نماید که هرگاه
نعوذ آزار کند علک را از دهان بیرون آرند و اگر کسی بزد بسیار مرطوب
مزاج باشد باید که علک را بخاید و اگر آب علک را هم فرو برد بهتر خواهد بود و این
از مجربات و اسرار دردمندان است غم را مایهٔ صحت و بهبود حکیم عماد الدین

شبیت را در خاصیت بی نظیر است **صفت حب دیگر** بستانند گل سرخ صندل سفید
صندل سرخ سعد سلیخه هر یک دو درم سنبل قرنفل قرفه جوزبوا پوست
ترنج هر یک چهار درم عود قماری دو درم دو اله بیخ درم مشک دو درم
مصطکی دو درم کوفته و بیخته با برگ ترنج سرشته و حبها سازند بزرگی هر
حبی بقدر نخودی لیکن باشد در هنگام جماع در دهن گیرد انزال بسیار دیر
شود و دهن را خوشبو کند و لذت عظیم در جماع دهد **صفت حب دیگر** از
کل تجربه گلشن آرای انجمن تجربه کار حکیم بهاری است که قوت و لذت
جماع در دهن گیرد و انزال دیر شود دهن را خوشبو کند قاقله جوزبوا
قرنفل دارچینی هر یک سه درم خولنجان گل سرخ هر یک دو درم صندل سفید
مشک هر یک دانگ و نیم کوفته و بیخته بگلاب سرشته و حبها سازند و چون
خشک شود در هنگام جماع در دهن گیرند **صفت حب معروف** بگو در این باب
خواص عظیم دارد و اثر بی نهایت و در تجربات کامل عیار یونان فضل و
حکیم احمد است پنج مثقال زیبق را با سرکه کهنه در هاون خوب سایند
تا حل شود بعد از آن سه مثقال اقاقیا نمایند و در ظرف آهنی کرده بر هم
زنند و آن ظرف را پر از سرکه کهنه کنند و بر سر آتش بگذارند با دسته هاون
بر هم زنند و سه مثقال روی سوخته را از نرم نرم صلایه کنند کم کم ریخته بر هم
زنند تا همه مخلوط شود و بعد از آن در میان کرباس ریزند و آنچه در کرباس
بماند آن را جمع کنند و چند بار به آب سرد بشویند تا چرکی که داشته باشد

جوز بالکوه

جوب یک شعبه پس آلیمو غوا الجب کنند و میانش را سوراخ کرده بر
ویک شبانه روز در میان آب لیمو اندازند که مستحکم گردد و بعد
از میان آب لیمو بیرون آورده در میان روغن تا تولهٔ گوشت نندهر گاه
اراده جماع کنند حب را در دهان نگاه دارند چون بغوذ آرزار دهد
بیرون آرند بهترین همه حبها است **صفت حب دیگر** از تجربات در علم دانش
سحر و فنون تجربه قادر حکیم محمد باقر است علک رومی یکدرم مشک یکدرم
قسط نیم درم دارفلفل نیم درم قرنفل نیم درم زنجبیل پرورده را خوب
بکوبند تا شیره اش خوب بیرون آید ادویه را با آن شیره حبها کرده در دهن
نگاه دارند **صفت حب دیگر** چون در دهن گیرند نفع کلی دهد و اگر بر ذکر
مالند لذت عظیم در طرفین یابند از تجربات آصف خواص دان عالی مرتبت
نکته دان حکیم سلمان است عاقرقرحا زنجبیل دارچینی اگر کبابه در وی زیاده
کنند بهتر خواهد بود ادویه را کوفته و بیخته صمغ عربی را در گلاب حل سازند
و ادویه را بهم سرشته حبها سازند و در هنگام جماع در دهن گیرند **صفت
حب دیگر** کبابه را بکوبند و حب سازند و در دهن گیرند لعاب را فرو
برند نفع عظیم بخشد **دیگر در هم** در ادویه که مخصوص زنان هنگام گرم
کن صحبت مردان است و فرج ایشان را گرم و تنگ کنند و رطوبت را زایل و
بطریق غنچه شکفته که بمرتبه بکارت برسد **صفت فرزجه** که زنان را همراه حقه
سر بمهر موتنیع مخصوص میکرد قرنفل مازو گلنار مشک به یکدیگر بسایند و بنشینند

شیافت را در ما بجوید برگیرد نوع دیگر زن برای زنی که فرج او پر آب و پیوسته رطوبت
ناک باشد بگیرند عاقرقرحا کبابه سنبل خون سیاوشان مازو گلنار سعد
کبت دانه فلفل زنجبیل دارچینی و مکث آب بدو در شراب کهنه بجوشانند و شیاف
کنند و زن بجوید برگیرد فرج او را گرم و تنگ و خشک کند نوع دیگر بگیرند کهربا و گلنار
و مازو و سنبل از هر یک دو دانگ نرم بکوبند و با پیه صرف برگزیده بپاره پشم
بجوید برگیرند فرج را گرم و تنگ و خشک و خوشبو کند و اگر غالیه اندکی باروغن
در آن فی داخل کنند بهتر خواهد بود نوع دیگر اگر زن خود را خواهد بمرتبه
بکارت رساند این معالجه نماید عصاره لحیة التیس مازو نانخواه پوست انار
عود هندی پوست ترنج از هر یک نیم درم بستانند و در زوال بکوبند و پاره
صوف بندد و بجوشانند و صوف بکار برده چنان دوشیزه گردد که مرد
و زن هر دو حیران شوند و مرد در جماع بسیار رغبت آید بکارت او را برد و
چنان لذت یابد که دست از زن نتواند برداشت نوع دیگر مازو نانخواه
پوست انار مازهیل قرنفل همه را مساوی هم بکوبند و بشراب کهنه بجوشانند و
پاره صوف را بدان تر کنند و زن بجوید برداشته بود دوشیزه مطلق شود نوع دیگر
مازوی خام مقاع زنجبیل از هر یک جزو بگیرند و نرم بکوبند و خرقه پاره را
بشراب تر کنند و دارو را بآن بیالاید و زن بجوید برگیرد دوشیزه شود
و اندامش خوشبو شود نوع دیگر مرد در سنگ زرمه به شراب کهنه زن بجوید بر
گیرد فرج او گرم و تنگ شود نوع دیگر که فرج را گرم و خوشبو کند سنگ زرمه

دردم

سه درم قرنفل یک درم مشک نیم دانگ شراب ده درم داروها نرم
و در شراب افکنده پارچه کتان را در او غوطه دهند زن بجوید برگیرد نوع دیگر
که در این باب نظیر ندارد و بسیار مجرب است مشک و زعفران از هر یکی اندکی
هر دو را در شراب ریحانی قابض افکنده چند بار بجوشانند و کتان پاره
در وی افکند و چند بار او را خشک کند و باز در وی افکند در وقت حاجت از
کتان پاره خشک کرده بجوید برگیرد پیش از یک روز با کشت که دختری او را
باز آورد و فرج او را بغایت گرم و خوشبوی کند نوع دیگر که فرج را گرم و تنگ
کند بگیرد دشتی بالانی و مازو نانخواه همه را برابر بکوبند و برگه با شراب گرم سرشند
زن بجوید برگیرد بعد از آن شربت میل کند صفت ادویه که فرج را او را
بنهایت گرم و تنگ کند و موضع مخصوص را خوشبوی کند و بوی که شهوت
و رغبت انزال زن شود و این از جالینوس نقل است و او خواص بسیار بر
نوشته و از تجربات حکمات نوع دیگر بگیرند سداب بسیار مربگوش صنوبری
پوست کنده فقاح اذخر ظل بیخ انار ترش از هر یک ده مثقال مجموع را
نرم صلایه کرده با روغن ... سرشته قدری از آن زن بر پشمی آلوده
کرده روز بجوید برگیرد ... بیرون آورد و مرد با او مباشرت نماید صفت
ادویه که رطوبت فرج را برطرف کند پوست درخت صنوبر زاج سیاه سعد
کوفی مجموع را مساوی بگیرد با کوفته نرم صلایه نموده بجوشانند با شراب و پاره
کتان بآن آلوده بجوید برداشته نوع دیگر که فرج را تنگ کند و رطوبت را

بجوشد برگیرد و نگاه دارند مرد گوشت صعتر کند زیاده سنبل الطیب و زعفران زهرهٔ گاو که
در سایه خشک کرده باشند از هر یک برابر هم بکوبند و بگیرند و بسیار نرم صلایه
نمایند و قدری از آن با روغن بادرین با روغن یاسمین بسرشند زن بجفت
بردارد **نوع دیگر** مرد دارسنگ بشراب بسایند و قدری که سه خوار از جوز
بیرون کنند و بآن حمل کنند چون زن بجفت برگیرد چنان شود که در اول حال
که بکر بوده و این بسیار مجرب است **نوع دیگر** پوست انار را بجوشانند هر بار زن
خود را بدو شوید فرج را تنگ کند **نوع دیگر** چون زن او را بجوشانند و در
آب او نانکم بنشیند بدرجهٔ بکارت رسد اما بقدر پنج ساعت در آب او
بنشیند عاقرقرحا عصاره لحیة التیس و زرنبور و پنج درم حبه را بجوشانند
و این مجرب است **مکتبه یازدهم** در آنکه قضیب را سخت تر از دل معشوق
کند روغن و ضمادات چند که در علاج این فن عادت جمعی که از خوردن
دوائی احتراز کنند و بمباشرت این روغن ها مصاحب شهای ادویه
شوند **صفت** روغنی که مجرب است بورهٔ ارمنی را در نیم روغن گاو
بجوشانند و در پشت زهار و قضیب مالند **نوع دیگر** چون قضیب و زهار را
بدو مسح نمایند و قوت باه را زیاده کند و انعوظ آورد و مثانه را گرم
گرم کند عصاره اگرنه که آن را افراسیون گویند در روغن یاسمین بیم
گرم در حشفه و زهار بمالند و اگر روغن نرگس هم بود شاید **نوع دیگر** که انعوظ
آورد و ذکر را قایم کند و لذت جماع دهد زهرهٔ گاو و نیم درم عاقرقرحا

یکدرم

یکدرم عاقرقرحا نیم درم کوفته و بیخته در روغن یاسمین بجوشانند
اقلیماج بکفچه و قضیب مالد **نوع دیگر** که انعوظ آورد و ذکر را قایم کند و لذت
جماع دهد فرفیون زنجبیل عاقرقرحا از هر یک یک مثقال کوفته و بیخته در روغن
یاسمین بجوشانند و در وقت حاجت بمالد که بسیار مجرب است **نوع دیگر**
گنجشک نر که هنوز زنده باشد پرهای او را بکنند و او را در آشیانهٔ زنبور
بگذارند و زنبوران او را چندان نیش زنند که بمیرد و پس او را در روغن
گاو بجوشانند تا مهرا آشکند و در وقت احتیاج در قضیب مالند که نفع عظیم یابد
و این بسیار مجرب است **نوع دیگر** بوسمار را در روغن یاسمین بجوشانند
در محل حاجت بر ذکر مالند محکم گرداند **نوع دیگر** که نفع عظیم دارد دو جزو زفت
دو درم قسط را با چهار درم گوشت سقنقور باهم کوفته در روغن زنبق
بجوشانند و در وقت احتیاج بر قضیب مالند **نوع دیگر** پنجاه قطعه گنجشک نر را
بگیرند و مغز سر آنها را بیرون کنند در روغن یاسمین بجوشانند و در
هنگام احتیاج در قضیب مالد **نوع دیگر** بگیرد مورچه که پر برآورده باشند دو اوقیه
در حاروره کنند و در آفتاب نگاه دارند تا آشکند و در وقت احتیاج
بر قضیب مالد **نوع دیگر** که قضیب را محکم کند و لذت جماع دهد و شهوت انگیزد
دشاخ گاو یا بزکوهی را بسوزانند فرفیون افتیمون عاقرقرحا از هر یک ۲
یکدرم باهم کوفته و بیخته در شراب صاف نموده در وقت احتیاج در قضیب
ضماد کنند **نوع دیگر** که از مجربات میر محمد زمان است در تقویت جماع د

بخود بر کرد ... و سخت نمودن و کری لطیف است و بهترین دوا است عاقر قرحا سه

دار فلفل از هر یک یکمثقال نیم چند و فرفیون از هر یک دو مثقال موم و چندرا

در روغن نرگس حل نموده ادویه دیگر را نرم سائیده مخلوط کنند از روی آتش

بردارند هر گاه اراده جماع کنند گرم کرده در قضیب و زیر نار بمالند **نوع دیگر**

فرفیون را در روغن نرگس بجوشانند و بمالند **نوع دیگر** که نعوظ آورد

و منی افزاید روغن جوز و روغن نرگس از هر یک سی و پنج مثقال در دیگ

سنگین کرده دار فلفل عاقر قرحا زنجبیل دارچینی از هر یک هفت مثقال

نیم و جند بیدستر سه مثقال و نیم مجموع را نرم صلایه نموده در روغن مذکور رکیبه

چند جوش داده روغن را صاف نمایند هر گاه خواهند به قضیب و خصیه

و حوالی بمالند **نوع دیگر** زهره کنجشک را مخلوط کنند با روغن زنبق پس

بگیرند باد روج و تخم هدانه و نرم بکوبند و زهره ها را با روغن مخلوط نمایند

هر گاه اراده جماع نماید ذکر و خصیه و زیر ناف را چرب کنند و پا از زمین

نگذارد **نوع دیگر** بگیرد خفاش را و مغز او را بر کف پا بمالد و در این کار

نشیند تا کف بر زمین نگذارد منی نیاید **نوع دیگر** خاکستر قضیب گاو کوهی

عاقر قرحا فرفیون فلفل سفید از هر یک یکدرم نرم صلایه نموده و با شراب

کهنه خمیر کرده بر قضیب و حوالی آن بمالند و این از اسرار اطبا است **نوع**

دیگر که هر گاه بر کمر بندند نعوظ آورد و تقویت باه کند حب الفقد عاقر

قرحا فرفیون از هر یک دو مثقال و نیم یکمثقال و یکدانگ و نیم روغن

برن

...لن و روغن قسط از هر یک پنج مثقال فلفل دار فلفل جوز بوا

دو مثقال ادویه را خوب نرم صلایه نموده در روغنها حل کنند ده روز

بارها که گذاشته در کمر بندند این از مجربات است **نوع دیگر** زهره گاو و بهار نرگس

عاقر قرحا مویزج را همه را برابر بگیرند و خوب بکوبند و در قضیب طلا کنند قوت

عظیم ملاحظه نمایند و اگر خواهند معمول مخلوط نشود اندکی در موضع

مخصوص او بمالند **نوع دیگر** حب القطن مقشر کرده یکدرم سعد یکدرم روغن

زنبق ده دانگ گرم کنند و دار و ها را کوفته و بیخته در روغن ریخته در قضیب

بمالد چند انکه خواهد مباشرت نماید **نوع دیگر** تخم کشنیز سه درم خورد بکوبند

با روغن یاسمن گرم کرده بیامیزد و بر آلت خود بمالد سطبری در وی پدید

آید که تعجب نماید و چون خواهد که فرو نشیند به شسته و کم آب جوزه بکوبد

و با هم بیامیزد و در خصیه و قضیب بمالد تا کار خود آید **نوع دیگر** بوره ارمنی

و انگوزه از هر یک یکدرم خورد بکوبد و با عسل بیامیزد و بر قضیب بمالد تا

بکار خود آید **نوع دیگر** بوره ارمنی و انگوزه از هر یک نیم درم در عسل

بگذارند و مقداری روغن بان در وی حل کنند و بر قضیب بمالد چندان بر پای خیزد

که بی معالجه فرو ننشیند هر چند جماع بیشتر کند قوت و شدت او بیشتر ظاهر

شود **نوع دیگر** بان یکدرم با قدری مشک بساید و بر قضیب و خصیه بمالد چندانکه

خواهد جماع کند چون فارغ شود قضیب او همچنان بر پای باشد که بی معالجه

فرو ننشیند **نوع دیگر** بگیرد زهره کرگ در روغن نرگس یکدرم و نیم با هم بیامیزد

بجود درکرده ... کند چندانکه خواهد جماع تواند کرد و اگر خواهد که فرو ننشیند ذکر
خود را با آب سرد بشوید **نوع دیگر** مالیدنی که ذکر را محکم کند و در جماع لذت
عظیم یابد بگیرد جوز دل بکید رم بکوبد و با روغن گاو بیامیزد و گرد بر گرد قضیب
مالد **نوع دیگر** که زود نعوظ آورد و محکم کند قضیب را بواسطهٔ کسی
که قطع رجولیت او شده باشد و از مباشرت باز مانده باشد بجهت او
و مرطوبی مزاجان بهتر است چند عدد ستر بوره ارمنی او دیه را برابر هم کوفته
و بیخته در روغن یاسمن کوفته کنند و بکار برند **نوع دیگر** بوره ارمنی را نرم
باید و در عسل آغشته و بر ذکر و حشفه مالد چندان ذکر را سخت کند که بطلک
آرد چون خواهد که فرو نشیند تا بکشنیز تر صلایه نماید و بشوید **نوع دیگر** که از
همه قوی تر است باید که خصیتین و ذکر دگر ده و ناف و دست و پا بمالد چون از جماع
فارغ شود با آب سرد ذکر را بشوید اگر همچنان بر پای باشد و فرو ننشیند زراوند
دهد زهرهٔ خارپشت برابر آن روغن زیت کرده بر قضیب مالد و از پی کار نعوظ و قوت
عظیم دهد و اگر نیم گرم کند بهتر است **نوع دیگر** زهره گاو و زرد و بکیش
صاف کرده بهم بیامیزد اول شب را در قضیب طلایه کند آخر شب قوت عظیم
دهد **نوع دیگر** که جهت عاقرقرحا و مویزج را نرم بسایند و با عسل سرشته
در قضیب مالند پیش از جماع بیکساعت بپارهٔ کتان پاک کند قوت عظیم یابد
و زن را بقدری لذت بهم میرسد که بیهوش شود و نزدیک بدو لوا که رسد
مرحله لعبت بر بری مغز دانهٔ بن کوهی با آب راس بسرشند و بکار برند **نوع دیگر**

بالجمله

موزج بپه سقنقور پیه گاو ماده با قدری مغز سر گنجشک بزرگ بر قضیب ما...
عظیم ملاحظه نماید و اگر شیاف کرده بر ماسوره کند از دو هیچوبه از جماع
تسکین نیابد و از شدت بی علاج فرو ننشیند **بخش دوازدهم** چون دهانه
خانهٔ لعب و رنگ است و خاندان علت است و ناچار بر رغم شیطان نفس طوق
لعنت این عشرت را که عیش تام است بر گردن اطاعت باید گرفت اگر از
نادره کارهای هنر صورت و معنی آرای طبع افزون قیاس در کارخانه
وضع وهمیات زنان در آید تا نقش زیبائی که همرنگ اهم صحبتی باشد و بو
توالد و تناسل در چمن بی نظیری شکفد در کنار مطلب نشینند و شاطعال زنان
وفا آئین و طرز و روش خو آئین دلنشین را باین نوعی که حکما قرار داده اند
در باقه شیک را از بد و خوب را از غیر مرغوب اعتبار نماید **صفت** هر زنی
که گرد روی و پیوسته ابرو و نرم آواز و گوشت آلود کند اعتدال الجهد دست و پا
کوچک و لبی باشد که آن زن بر شهوت غالب بود و موضع مخصوص او گرم
و نرم و با لذت باشد اما اندک آب داشته باشد در مباشرت آن طپیدن
دل و ضعف بهم رسد در معالجهٔ او باید کوشید **صفت** هر زنی که باریک
و بلند بالا و کشیده ابرو و جعد مو و فراخ کام و خورد دندان و خورد لب
بود و لبی لعو که بشهوت حریص باشد و موضع مخصوص او دل پذیر و نرم باشد
از مباشرت او زردی روی و حرارت جگر و علت بواسیر بهم رسد اگر از صحبت
او چارهٔ نباشد از مصاحبت و ترا کی یکی که نافع است بکار برند همچون زنی

صفت هر زنی که گرد رو و گردن [illegible] و از زاده روده فربه شود و از روم [illegible]
ابرو و فربه و کوتاه قامت و سرخ و سفید و بزرگ سر و کوتاه موی باشد دلیل آنست
که شهوت حریص باشد ولیکن پارسا بود و فریفته نشود اما صحبت او خالی از ضعف
دل نباشد در علاج او باید کوشید صفت هر زنی که فراخ روی و دهن و تیز
وسط لب و پیوسته ابرو و خورد دندان بود و چشم او سیاه و ازرق و کوچک
و تن و نار پستان و باریک میان و نرم و گوشت و خورد و مفاصل بود دلیل
کند که موضع مخصوص او گرم و شهوت حریص باشد و از جماع سیری نداشته
باشد و با وی صحبت کردن موی را سفید کند و علت بواسیر و صفرا او کود [illegible] هم
رسد صفت هر زنی که سنگ چشم و گشاده ابرو و باریک موی و چشم سیاه
و ملیح و قامت او کند اعتدال بود حکیم بهار گوید که او پارسا و مستوره
و با عصمت و دربی کار نباشد از مباشرت این قسم زن مرد را هیچ زیانی
نباشد صفت هر زنی که قامت او کوتاه و فربه و سیاه چشم و سیاه موی
و خورد دندان و باریک پستان و بزرگ ابرو و گرد موی و سبک روح باشد حکما
دلیل گویند که دلبر است که موضع مخصوص او گرم و نرم باشد و از صحبت او
هیچ مضرت بر او نرسد صفت هر زنی که سرخ رو و سفید پوست و پیوسته
ابرو و سیاه چشم و دراز بالا بود و پستان او کوچک و سینه او فراخ دلبر است
که موضع مخصوص او نرم و پاکیزه باشد و زود فریفته نشود نکته سیزدهم
در باب مطلب یا یاب سقوط فرزند و اندام [illegible] از رحم بیفتد [illegible]

ناپسند

ناپسند اما چون کوشش این باب لازم الاصحاب که خلاف رضای خالق و حکم
آداب شریعت و دین و مردی و مردمی بود و ترک تجربه و تقدیر تعالی [illegible]
گشته شده و بهتر آن است که مردی که باین معنی راضی شود که زن بکند دور [illegible]
کار از بن صورت قبیح رو شاید مستوره پروردۀ کفن کرد نکته چهاردهم
در اختیارات اوقات محموده و مذمومه مذموم جماع اما اگر در وقت طلوع و غروب
روز جماع کند فرزند کور بوجود آید در هنگام جماع مخصوص زن نگاه کردن
چشم را زیان دارد و اگر کسی حیض کند آب سیاه آورد و فرزند نابینا و بی چشم
متولد شود و در وقت طلوع آفتاب و غروب هر که جماع کند فرزند او بهم
ست و محنت باشد و اگر کسی فصد کرده در آن روز جماع کند فرزندی
که بوجود آید کل باشد و اگر بی اشتها و فسرده و دل مرده جماع کند طپیدن
دل خیزد و فرزند که بوجود آید ناتوان باشد بدانکه جماع کردن هیچ وقت
بهتر از فصل بهار نیست در آن وقت هوا بنهایت اعتدال و کمال صحت دا[illegible]
ما دام که مایل بگرمی باشد و بعضی حکما گفته اند که این کار را البته بوقت سحر
زیرا که چون کسی را اشتهای صادق و قضای لایق مطلوب موافق النفس طالب
باشد و در دل نشاط در قضیت و بنهایت استحکام و خوف و ضعف نباشد
بکار مشغول شود ولیکن افراط نیکو نبود هر چند جماع کند مضرت نداشته باشد
اما در آخر عمر از او طاهر گشته با این همه نیز در فصل بهار صواب راست تا
با اعضای رئیسه ضرر کمتر رسد اما در روزهای تابستان گرم و زمستان بسیار سرد

ر بد باشد هر چند نفس طالب باشد اعضا را رنج و ضرر رساند مگر کسی
در مزاج و شراب خوار باشد که عادت بجماع کرده باشد و ضبط خف
نی ز دم رود و فی نتواند کرد و گاهی که جماع می تواند کرد اما در فصل پاییز جماع بد بود و مفرز رز
همه فصلهاست و در روز جماع کردن بهتر از شب است **اما** بعضی گویند که با طبا
گفته اند که مجامعت نباید کردن این قول حکمای است نه موافق شریعت مطهره
زیرا که توالد و تناسل یکجا بر طرف شود **دیگر آنکه** در جماع چند چیز باید قوت
باه و قوت دل و دماغ و مثانه و گرده و اگر یکی ازینها ضعف داشته باشد
محفوظ نشود **دیگر آنکه** هر چند در جماع افراط نقصان باشد چون اسباب
عیش آماده و نفس طالب و مطلوب دلخواه نبوده باشد در جماع تقصیر نباید کرد
که در آن هم نقص بسیار است و مضرت بیشمار باشد اگر در جماع بسیار زن
اغذیه خوب باو دهند و بانواع معاجین و تراکیب داروها عمر نباید خلل
باو نرسد بلکه لذت طرفین زیاده میشود و بعضی مردم که بتکلف این کار کنند
ضرر بسیار باعضای رئیسه رساند و نقصان کلی دهد چنانکه بعد از آن بدشواری
شود و حرارت غریزی را تحلیل دهد حکما گفته اند که در سه چیز غافل نباید بود و سهل
نباید داشت که ضرر عظیم دارد اول که کسی اشتهای صادق داشته باشد و
هضم غذا بتاخیر کند و خود را از غذا نگاه دارد و عادت کند بکم خوردن
و افزون خوردن نیز نقصان دارد دوم که عادت کند و غذا کم خوردن و خود را
گرسنه نگاه داشته که اعضا هر یک بنصیب خود را نتوانند گرفت تمام اعضا نقصان

دارد

دارد **دیگر** جماع نکردن که قطع نسل و پیوند و نسل تمام دهد و نقصان و به عدد کم
بهم رسد چون مدتی جماع احتیاج نتواند جماع کرد ضرر کلی دارد و دیگر
مجامعت بر طرف شود و اگر ذوق جماع بهم رسد چون اراده جماع کند در دم
انزال شود و قضیب او سست بود و برنخیزد و در امزجه مختلف و ضعف مباشرت
و ضعف چهار اندام بود اول از ضعف دماغ دوم از ضعف باه سیم
از ضعف جگر باشد چهارم ضعف دل نشان او آنست که باه بی قوت
و باریک گردد و برپای نخیزد و اندک منی بود یعنی و اسهال و تپاک بر زنی
بکار داشتن نافع بود و معده را صاف گرداند و معاجین مناسب دلیل بر
ضعف دل آنست که جا بجا منی سرد شده باشد معجونهای مناسب علاج باید
کرد و اگر باه و خصیه ایشان سرد شده باشد علامت آن است که منی دیر بیرون
آید و اگر آید اندک بیرون آید کبود و سرد و فسرده و سیال گردد علاج
وی خوارش از عود و زنجبیل پرورده بود اما آنکه منی سرد و خشک بود نشان
وی آنست که ایشان در آن شغل بی لذت بود و خود را افسرده بینند و باید
بدان نباشد و خود را بالضرورت بدان مبتلا شده باشد علاج او غذاهای
گرم باید خورد مثل قلیه زعفران زرده که پیاز و نعناع بسیار داشته باشد
گوشت فربه و نخود بسیار مغز سر گنجشک و زنجبیل طبخ نمایند و انگور زرد
آنچه بدان مانند از معجونهای که مناسب باشد گو زود از روغنهای که موافق باشد
اطلیه نماید و اگر در مجامعت بسیار حریص بود ولیکن فسرده و بی طلاوت بود

ربد باشد هر چند ... بدارو های مناسب باید کرد و اگر منی افزون بود و آلت سست و ...
... در مزاج ... بر دان سبب لاغری تن بود علاج آن است که تن را فربه کند بعد از آن
نقل خ و روغنهای گرم اگر از باه نفع نبیند انگوزه جرهای نقاخ و غذاهای گرم باید
خورد و گوذاب و انگور شیرین و بسیار زرد شلغم و زنجبیل و چیزهای تلخ احتراز نمایند
تا قوت کمال خود در آید و اگر در منی اندک ... لزج بود و آلت سست و باری نکند
روغنهای گرم باید مالید اما اگر منی بسیار آید و احتلام روز داده شد از بسیار
خوردن بود و قوت باه علامت آن بود که بدن قوی و روی سرخ ماید بکجاع
و توانا بود علاج رگ زدن و شکم راندن و غذاهای اندک خوردن و معجون
قاطع النسل الکافور بردن سکنجبین خوردن و اگر کسی را بث باشد و جماع
آرزو کند و لیکن در جماع سست و منی ازوی دشوار آید و لیکن بود و بعد از بول
و در وقت بول نیز لیکن بود در معالجه او باید کوشید اما در باب کسانی که
در مباشرت قوت تام دارند کسانی باشند که رنگ و روی ایشان گندم گون
بود و سرخی مایل باشد و رگهای ایشان فراخ بود باشد و بر سینه ایشان موی بسیار
بود و موهای ایشان تنک باشد و چشم ایشان میش رنگ بود و موی زهار ایشان
بسیار و درشت باشد و مزاج او سرد و خشک بود و حریص باشند لیکن جماع نتوانند
کرد اما کسانی که موی سفید و زردی مایل باشد و شکم ایشان بزرگ و پیه
بسیار دارند مزاج ایشان مایل به سردی بود اما کسانی که پوستهای درشت
دارند و گوشت سخت و موی جعد و زهم و رگهای باریک و گوشت رسته و لبهای

باریک

باریک و کسانی که بر اندام ایشان موی نبود و مفاصل ایشان خورد بود و به عدد کم
این قسم کسان درین کار سخت باشند کسانی که زهاری موی نداشته باشند
و نرم باشند این طریق کسان در جماع افراط نمایند بیم مرگ مفاجات باشد
والله اعلم **نخبهٔ یازدهم** در خاصیت غذاهای که قوت باه دهد و آب منی بیفزاید
صفت هریسه بگیرند گندم مقشر هر وزنی که خواهند و نخود و باقلا و لوبیا بقدر
حمص گندم مجموع را کوفته تر آشوب ... صاف سازند و از آن آب دو
جرعه بگیرند و از شیر تازه یک جرعه بگیرند و در زرد چینه بقدر ربع ... و در از گوشت
مرغابی و کلنگ و گوشت غاز و پیه آنها را بقدر احتیاج اضافه نموده مجموع را طبخ
نموده بسیار بر هم زنند تا یک ذات شوند اگر نمک ... سقنقور باشد بهتر
خواهد بود **صفت** هریسه دیگر گندم مقشر کرده دو من گوشت فربه یکمن
در دیگ کنند و بقدر احتیاج آب کرده آهسته آهسته کوشانند تا خوب
پخته شود پس بگیرد شیر گاو تازه دوشیده چندان که آب در دیگ کرده باشد
و ده سیر جوز هندی خورد کرده و پسته و بند در هم سه بط در وی کنند و هریسه را
کفچه زنند و شیر آهسته آهسته در وی ریزد و مقداری ارزند ... و بند در هم
خولنجان خورد سوده بر سر هریسه ریزد و بقدر احتیاج روغن جوز در وی
ناید و صبح میل نموده و شام قوت عظیم در خود یابد و رنگ و روی را سرخ کند
و نشاط آورد و بدن را فربه کند و قوت باه دهد **صفت** مرطوب دیگر بگیرد پیاز سفید
مقدار ده استار و خوب بکوبد با روغن گاو و روغن زیت بریان کنند

ربد بک

... درم ... بچه فربه چینند که هنوز تمام پر نشده باشد در آن روغن اندازند و
بعد از آن نخود با قلا و لوبیا سفید کرده مقدار ده سیر در دیگ با قدری آب
سر دیگ را بپوشانند و آهسته آهسته آتش کنند تا پخته شود نان فطیر ریزه
کرده در او اندازند و یک درم دارچینی و نیم درم خولنجان کوفته در وی ریزند
قوت باه دهد و آب منی افزاید و نشاط آورد **مطبوخ دیگر** کبوتر بچه فربه
چند بستانند و پیه بط قدری بگدازد و کبوتر بچه در وی افکنند آنگاه در دیگ
کرده سرش را بپوشانند و در آتش هموار آهسته آهسته بجوشانند تا پخته
شود نان در میان او ریزه ریزه کرده دارچینی یک درم نخود مقشر کرده
در وی ظرف کنند سر دیگ را محکم بپوشانند تا پخته شود و اگر زنی میل کند
زنخ با نارنج باشد که چاشنی او اعتدال داشته باشد بخورد قضیب را
سخت کند گرده را قوت دهد چنانکه ده نوبت جماع کند هیچ مضرت
بوی نرسد و نشاط آورد **صفت قلیه دیگر** بگیرد گوشت فربه رته را و رگها از
وی دور کند چنانکه گوشت بماند بسیار سفید کرده دکان بریان کند و اگر در نی
روغن بیاید پس دارچینی و فلفل هر کدام یک درم با نمک کوفته و بیخته بر آن
قلیه بپاشند و با آن فطیر میده بخورد و چون شب نکاح بخورد بامداد قوت
عظیم در خود ملاحظه نماید **طریق دیگر** روغن جوز و ماهی تازه و ماهی را
در ده درم روغن بریان کند و پنج عدد زرده تخم در وی افکند تا بریان شود
از عقب آن صد درم شراب انگوری میل نماید و از بی کار شود نشاط تمام آرد و قوت

و قوت عظیم

و قوت عظیم دهد **نوع دیگر** بگیرد نیم گوشت فربه بکوبد و بریان کند و سه عدد تخم
مرغ را در او افکند قدری دارچینی و خولنجان اضافه نموده بخورد **طریق دیگر**
بگیرد بط فربه یا مرغ خانگی یا کبوتر بچه چند بیه از شکم آن بیرون آورده پس
فطیر چند که در کار بود شیر گاو تازه دوشیده بر آن ریزند پس درم جوز هندی
و دو بیضه کجک طرز زد اضافه نموده خشخاش ده درم زعفران جوز بویا هر دو
ضم کنند و مرغ را با نمک جوشش داده در تنور آویزند و بالای دیگ و سر تنور
که دیگ آنجاست محکم نماید تا بریان شود پس بیرون آرند و میل نمایند گرده را
قوی کند و ذکر را سخت کند و اگر زن بخورد اندام وی را گرم و نرم نگاه
دارد و روی وی را سرخ کند **طریق دیگر** بگیرد مقدار گوشت که میل داشته باشد
و گرم آسا زند و خشت تنور را در آتش کنند تا سرخ شود و گوشت در روی افکنند و بگذارند
در زبر کار شود **نوع دیگر** پاره گوشت فربه کوفته در شیر گاو کرده دو درم
دارچینی در وی افکنده یا در روی سفال آب رسیده بریان کنند و بخورند و نیم من
شراب بر دفعات میل نماید اثر عظیم بیند **صفت کوکو که قوت باه دهد** بگیرد نخود
و باقلا و پیاز مجموع را در شیر گاو بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن از شیر بیرون
آورده خوب بکوبند تا با هم خوب مخلوط شود پس چند عدد زرده تخم مرغ را
با ادویه حاره بقدر احتیاج با روغن خوشبوی در تابه بریزند اگر روغن
گاو باشد بهتر باید بود که بسیار برشته نشود **صفت کوکوی دیگر** بگیرند مارچوبه
و نخود و باقلا و لوبیا و پیاز همه را بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن مجموع را

کوبیده با برزده تخم مرغ مخلوط نمایند با روغن خوشبوی و پیه اردک طبخ نمایند
بی نمک نمک سقنقور کنند و ادویه حاره بقدر احتیاج کنند صفت کوکوی دیگر
بگیرد مرغ جوان و با آرد باقلا و نخود مستوی کرده گوشت او را بگیرند کوزرا
با پیاز مصلا به کرده گوشت او را اضافه نموده با دارچینی در کشیده نمک سقنقور
و برزده تخم مرغ کوکوی قوت عظیم بخشد والله اعلم نسخه شانزدهم در
حلاوت حلویات و مربیات شیرین حرکات که خاص تقویت باه را از ایشان
است در خواص حلویات و مربیات که تقویت باه کند و آب منی بیفزاید
و گرده و مثانه را نافع باشد مربای که نسخه امر مذکور ترتیب دهند تا
جایز است از آنکه زر ابی ادویه اضافه نموده ترتیب دهند زنجبیل دارچینی
قرنفل جوز بوا مصطکی عود هندی از هر یک هفت مثقال و نیم زعفران
یکمثقال لک یکمثقال مشک نیم مثقال طریق دیگر استعمال آنست که ادویه مذکور را
نرم مصلا به کرده در پارچه بسته در مربای که ترتیب دهند در حین جوش
بلند از دم ماند که باز آن [illegible] منقال از ادویه مذکوره اضافه کنند صفت
مربای شقاقل که در قوت باه بی نظیر است بگیرند شقاقل بزرگ مقدار چهار صد و
پنجاه مثقال و پاک کنند و ده شبانه روز در آب بخیسانند بعد از آن کوفته
که نیم پخت شود پس آنقدر عسل که او را خوب جوش بدهند و ادویه که مذکور
شد اضافه نموده در ظرف چینی یا نقره کرده بپوشند و بعد چند روز بیرون
ظرف اتلبوبند بقدر احتیاج میل نمایند صفت مربای زردک که منی بیفزاید

وقوت

وقوت دهد بگیرد زردک بزرگ بمقدار [illegible] مثقال بعد از پاک کردن در آب
بجوشانند و بعد از آن بکوبند پس از آب بیرون آورده با عسل بجوشانند و از
ادویه مذکوره بقانون گذشته اضافه نموده بقدر احتیاج میل نماید صفت
مربای گردکان که قوت باه دهد بگیرد گردکان تازه که پوست آن هنوز صلب
نشده باشد و هر دو پوست را از دور نماید کنند بعد از آن در آب سه
جوش داده بیرون آورده در عسل بجوشانند و از ادویه مذکوره داخل کرده
بقدر احتیاج میل نماید بعد از طبخ مربا باید که در ظرفی کرده سر
بیرون ظرف را بشویند محمد ابن زکریا گوید که اگر کسی زردک را با عسل بجوشانند
و مکرر بخورد خاصیت فادزهر دهد حکیم عمادالدین گوید که اگر کسی صد درم
آب پیاز سفید با صد درم عسل بجوشانند تا به نیمه رسد هر روز پنج مثقال
از او بخورد خاصیت فادزهر یابد نسخه هفدهم از شمیم بدن اشیاء عطر
فزای گلهای خوشبوی است و در خواص چیزهایی که چون بخایند دهن سر بمهر
گام مراد شود دهن را معطر [illegible] بوی را بر طرف کند
و بن دندان را سخت [illegible] دل معشوقان جفا کند و دندان را مصفا
نف اول صفت آنکه بدن هر گاه بر بدن بمالند بدن را خوشبوی کند صفت
سوسن را بر نعناع و مرزنگوش و برگ درخت سیب از هر یک بگیرند و در
ظرفی کرده آنقدر آب در ظرف مذکور بریزند که ادویه را بپوشاند پس
بر آتش نرم بجوشانند تا ثلث آن آب بسوزد بعد از آن صاف نموده

در بدن طلا به نموده نوع دیگر برگ مورد مرزنگوش سعد پوست بیرون
پسته ورزنگ اشنه صندل سفید از هر یک مساوی هم بگیرند لیبار[ید] را
نازک صلایه کرده در حمام اندکی بر بدن مالند نوع دیگر رائحه که بدن را
نرم و ملایم و خوشبوی کند و مفصلهای بدن را قوت دهد و درد و مفاصل
برطرف کند بگیرند صندل سفید مالیده و خشک کرده پنج مثقال گل گاوزبان
سه مثقال و پنجم بهار نارنج ورشه والا از هر یک سه مثقال و اگر والا
نباشد عوض آن حسن لبان بگیرند و جمیع را سائیده گل خطمی سفید
با کبود شش مثقال داخل کرده خوب سائیده باشند بعد از آن بهم
آمیخته و قدری در پیاله کرده در میان گلاب بخیسانند و صباح در حمام
خشک کرده بر بدن بمالند و ساعتی صبر کرده بشویند صفت حب که چون
در دهان نگیرند دهن را خوشبوی و بن دندان را قایم کند صفت آن سلیخه
بکوبند با ملکه دارچینی هیل قاقله از هر یک پنج سوسن سیمو کوفی کبابه اشنه
عرق السوس از هر یک دو مثقال مجموع را نازک کرده با گلاب حب
ب زنند هر گاه خواهند یکی از آن حبها را در زیر زبان نگاه دارند
صفت حب دیگر که بوی دهن را خوش کند قاقله کبابه سنبل الطیب پوست
ترنج خولنجان از هر یک یکمثقال قرنفل سعد کوفی قرفه از هر یک دو
مثقال مشک نیم مثقال مجموع را در هفت مثقال گلابی که دو مثقال
صمغ عربی در وحل کرده باشند حبها سازند در سایه خشک کرده در دهن

نگاه دارند

نگاه دارند زیرا که هر حبی بقدر نخودی باشد صفت ادویه که دندان را
و گوشت بن دندان را محکم کند شب سوخته نمک کف دریا از هر یک ده
مثقال پنج نی سوخته چهار مثقال ساوج هندی که بروی نایره گرم کرده شسته
باشند تا بزودی سوخته شده باشد ده مثقال عود هندی مجموع را
نرم صلایه نموده بدندان پاشند نوع دیگر که گوشت دندان را
مستحکم کند و خون باز دارد و دندان متحرک را قایم گرداند هلیله
کابلی آمله مقشر بلیله گل سرخ گلنار شب افاقیا زاج سیاه فقط
طباشیر عاقرقرحا از هر یک مساوی یکدیگر گرفته نرم بسایند و در بن دندان
بپاشند نوع دیگر که خون باز دارد و گوشت بن دندان را بر دیاند
انزروت دم الاخوین که مازج جوز اکند بیخ نی سوخته اقاقیا طباشیر
گلنار جفت البلوط پوست نار ترش از هر یک دو مثقال قصب الذریره
یکمثقال نرم صلایه نموده در وقت خواب بر دندان پاشند نوع دیگر
که در دهن بگیرند خوشبوی کند و بوی شراب را برطرف کند سنبل الطیب
زرنباد سعد کوفی بهم کوفته و بیخته از چوب بکندر آنند حب سازند و در
وقت احتیاج در دهن گیرند نوع دیگر طباشیر سفید یکمثقال فوفل دو مثقال
ساوج هندی دو مثقال کف دریا دو مثقال سفال چینی دو مثقال ورق
کل دو مثقال عدس مغز پسته مقشر سه مثقال کرمانی نرع دو مثقال
دو مثقال کرفته و بیخته شبها در بن دندان بپاشند و صبح بشویند دندان

همچنان باسکه بر بلید بکر مالد که بلطه لی مرهم شود بعد از آن بشت قضیب
بسته صبح بحمام روند و عضو مخصوص را در حمام بسیاری بمالند و از
ادویه مذکوره بمالد چند نوبت چنین کند مطلب بعمل آید نوع دیگر
بستانند موم سرخ و علک البطم هر یک چند درم بوره ارمنی ده درم
کوفته و بیخته موم و زفت و علک البطم در روغن یاسمین در آن میان
حل کنند روزی یکبار بمالند نوع دیگر نوع دیگر بستانند بادروج دیگ
که خوب نرم شود بر قضیب بمالد نوع دیگر بگیرد کرم سرخ را و خورد بسایند و
در روغن یاسمین کنند و بر قضیب مالد نوع دیگر بستانند زفت و برابر آن پس بجد
و ذکر را سخت بمالد و آن زفت را باس کشیده گرم کرده بر و طلا کنند و
بگذارند و بگذارند و بعد از آن بآب گرم بشویند بغایت سطبر شود نوع دیگر
قضیب را در پشم میش بسیار بمالند که سرخ شود بعد از آن خراطین را بریان کنند
با روغن زنبق بر قضیب مالند ذکر را قوی و دراز کند نوع دیگر سه روز عضو
مذکور را هر روز در پشم میش گرم کند و سخت بمالند تا سرخ شود چند نوبت
چنین کند قوی شود نوع دیگر خراطین را در آفتاب و را الو را در شیشه
خشک کند و با روغن زنبق سفید بر قضیب مالد و قضیب را بسیار دراز و قوی
گرداند نوع دیگر لسان العصفور را دو درم در شیر بز تازه کند و قضیب را
در آب گرم خوب بمالد که سرخ شود و شیر بز دارد و طلا کنند هم قوت باه
دهد و هم ذکر را سطبر نماید نوع دیگر بگیرد حب […] بوغه در زهره کرک و بگوید اگر

را سفید کند و گوشت دندان را محکم کند بجهت همه هم درد ذکر بزرگ نمودن
ذکر شود و […] خوب بسیار بکلفد از سیاهی برگشت بدانکه ذکر عضویست از
اعضای تناسل تمام آن برگ و پی است و سبب تولد و تناسل آن بمالیدن
و مباشرت کردن شود و هر چند هر چه […] کنند بزرگ شود همه ذکر با
گوید که کرم سرخ که آن را خراطین گویند خشک کرده ریزه الاکند با
با روغن سیر […] بر قضیب مالند نوع دیگر سوسمار را گرفته در میان تابه
اندازند از آن روغن سیاهی ظاهر گردد و آن روغن را اگر در قضیب
بمالند قضیب را سطبر و دراز کند پیش از مالیدن روغن قضیب را در آب
گرم بسیار بمالند که خوب سرخ شود نوع دیگر دوازده عدد خراطین را
گرفته خشک کرده با بوره ارمنی دو مثقال سنبل الطیب دو مثقال صلایه
کرده ریزه الاکند و […] عسل داخل کرده ذکر را در آب گرم سخت بمالند
که سرخ شود بعد ادویه را […] صبح عضو مخصوص را باز در حمام بمالند
تا سرخ شود آنکه آن ادویه را بمالند چند روز چنین کنند مطلب حاصل شود
نوع دیگر خون خفاش را بر ذکر مالند بزرگ شود نوع دیگر اگر کسی
سرطان را با روغن کنجد چندان بجوشاند که سرطان سوخته شود پس سرطان
را بر دارد و روغن را نگاه دارد و در هنگام حاجت
بر قضیب مالد ذکر را دراز و سخت و سطبر گرداند
نوع دیگر خراطین […] را از میان گل گرفته

باعجائب نمایه

بحرالست لطیفه نوزدهم در رعایت ادویه و معاجین و حبوب که منع کثرت
انزال نموده قوت بر جماع دهد و قضیب را آنقدر سخت کند که بسیار لیه فرو
ننشیند صفت موز طایفی در قوت جماع نظیر ندارد دیگر ندارد موز طایفی
دیکصد و پنجاه مثقال آب کشیده و دانه بیخ شوکران و بیخ بزرالبنج را با بزم
تازک صلایه کرده در آن آب بریزند موز مذکور را نیز اضافه نمایند
و با آتش نرم کوش شند تا موز همه آن را جذب کند هرگاه خواهند از
یکعدد تا دو عدد از آن موز میل نمایند صفت حب جرجیر در بیان با ارچکند پلپل نانخواه بنشسته
اعرابی را بقدر یک نخود مقدار رب ... و عنبر داخل کرده پیش از جماع
بیک ساعت با شراب یا آب تناول نمایند از خوردن حب العوذ بهم رسد
که محتاج بعلاج شود علاجش آنکه با آب در ساعتی نشینند عدس و عناب و
برگ چغندر را با آب سرکه پخته نبات مدحت حب بفنقور همان خاصیت دارد
و معاطه ادویه سوز صفت حب که از مجربات میر محمد زمان است حبه البلغلب
سه مثقال پلپل نانخواه اعرابی یکمثقال خولنجان چهار مثقال قرص افعی یکمثقال
خردل سرخ سه مثقال زنجبیل یکمثقال کوفته و بیخته با گلاب حب سازند بزرگی
هر حب بقدر ... باشد پیش از جماع بر بیخ ... میل نماید مقدار
خوراک حب مذکور آن باید دو عدد دفعه باشد صفت حب دیگر که از تجربه آن
کمتر ارکیانه ... غالبست تقویت باه دهد و نشاط آورد دارچین سنبل الطیب
زعفران مصطکی زرنباد هر یک دو مثقال حب الغار یکمثقال بزرالبنج

زهره گرگ بنا شد زهره گاو و در ورکز مالد هم قوت جماع دهد نوع دیگر
لسان قطران شامی در قضیب مالد بسیار بخشد نوع دیگر سماره کبوتر را حک
کند و با روغن یاسمن کوفته شند در ذکر بسیار بمالد بزرگ شود نوع دیگر
اگر پوست کوسفند تازه هر روز سه مرتبه بعد از مالیدن بسیار بر ذکر بپوشد نفع دارد
نوع دیگر بوره ارمنی دو مثقال سنبل الطیب دو مثقال زالوده عدد زالو را
در شیشه کرده خشک کنند و با ادویه بپزند که مانند مرهم بعد از آن بشیر تازه
و عسل مادی بیکدیگر که از هر یکی دو مثقال باشد داخل کرده بسیار بر هم زنند
تا خوب یکی شود شب بر قضیب مالند و صبح با آب گرم شسته قضیب را در آب گرم
با خطمی بسیار بمالند که سرخ شود و باز از دوای مذکور بمالند در روز دیگر
بدستور عمل نمایند نوع دیگر موم سرخ زفت علک البطم از هر یک پنج مثقال
بوره ارمنی از زفت و شیر الاغ پرورده کرده مثقال روغن پرورده
آن است که از زفت و بوره را بهم کوب کرده در شیر الاغ بجوشانند پس خشک
کنند سه دفعه بعد از آن داخل ادویه نمایند پس موم و زفت و علک البطم
را در روغن زیتون کهنه بگدازند و بعد از آن بوره و از زفت را مخلوط
کرده بر روی پارچه پهن کرده بر قضیب بچسبانند بعد از آن یک شبانه روز با آب
گرم بشویند و بدستور اول استعمال نمایند و بعد از سه روز دوای مذکور قضیب را
با آب بسیار گرم بدست بمالند که سرخ شود پس از آن ادویه ضماد نمایند و سه
روز بهمین طریق مسلوک نمایند قضیب را بسیار بزرگ و دراز و سطبر گرداند و بغایت

افزون

سه مثقال فلفل سفید افیون فربیون هر یک سه مثقال عاقرقرحا یک مثقال تخم
کرفس دارچینی قرنفل ریوند چینی هر یک دو مثقال بسباسه سه مثقال صمغ عربی
یک مثقال اجزا را جدا جدا کوفته و بیخته با گلاب حب سازند بقدر باقلائی از
یک حب تا دو سه حب میتوان خورد **صفت دیگر** بگیرند بیضه خرگوش بار آن
زهره ببندند و حبها سازند و فرو برند هر چند جماع کنند قضیب باز ایستد و فرو
ننشیند **صفت حب کواکب** در این باب نافع که جهت نشاط آوردن و شب را
سودمند باشد مرو مکی چند بیدستر سنبل الطیب سلیخه گل محلب دم پوست
بیخ لفاح از هر یک دو مثقال تخم افیون صاف کرده شش مثقال الطفیون
زعفران قسط بحری طلق حل کرده و [illegible] تخم کرفس هر یک هفت مثقال
صمغها را در شراب کهنه ریحانی حل کرده داروهای دیگر را کوفته و بیخته
بدان سرشته حب سازند مقدار هر حب بقدر نخودی باشد از یک عدد
تا دو عدد توان خورد **صفت معجون** جهت منع سرعت انزال بلوط دو مثقال
گلنار فارسی دو مثقال [illegible] سه مثقال کندر دو مثقال [illegible] چهار مثقال
کرده باد دو مثقال آمله مقشر چهار مثقال کشنیز خشک چهار مثقال عسل بقدر کف
گرفته با وزن معجون سازند **صفت حب دیگر** جهت منع سرعت انزال و جلد
خطائی به تجربه رسیده دو مثقال مایه [illegible] اعرابی چهار مثقال دانه
مصطکی چهار مثقال تخم کرفس چهار مثقال با گلاب حب سازند هر حب بقدر باقلا
در وقت احتیاج میل نمایند **صفت حب جلالی** در منع سرعت انزال عاقرقرحا

مرخطائی

مرخطائی زنجبیل قرنفل سنبل الطیب سلیخه جوز بوا صمغ عربی مصطکی عود
قماری زرنباد و بسباسه ساذج قرفه خصیة الثعلب جند بیدستر حب الغار بادرون
رب السوس نبات سفید زعفران فلفل سیاه هر یک چهار مثقال مشک اعلا نیم
مثقال افیون نیم مثقال حب [illegible] مقدار نخودی تناول نمایند **صفت حب دیگر**
که مجرب گردیده مانند عسل غلیظ گردد پس هر روز صبح و شام یک پیاله آن را
با آنقدر قند که بسیار شیرین نشود مخلوط کرده بنوشند **نوع دیگر** جهت فربه نمودن
بدن و صاف نمودن رخسار و سرخ رنگی [illegible] بغدادی طلا گندم بهمن
زرنباد کتیرا خشخاش سفید کهربا آرد [illegible] هر یک دو مثقال معجون کرده
هر روز ده مثقال با شیر گاو با اندک شکر جوش داده تناول نمایند بعد از آن
بحمامی که آب او اعتدال داشته باشد رفته توقف بسیار نکنند تا مدت [illegible]
یک روز و در این مدت که این معجون میخورده باشد هر روز بحمام روند
نوع دیگر بگیرند از نخود و گندم و باقلا و خشخاش سفید مغز بادام هر کدام دو
مثقال مجموع را در شیر گاو سه شبانه روز بخیسانند و سه روز در آفتاب گذارند
که خشک شود بعد از آن کل اجزا را بهم آمیخته معجون کنند هر روز پنج مثقال
را در شیر گاو بهم کرده بنوشند بعد از آن بحمام رفته در حمام توقف
بسیار نکنند و از خوردن ترشیها و ادویه حاره و عرق و شراب کهنه و جوز
بوا و حرکتها اجتناب نمایند **طریق دیگر** جهت فربه نمودن بدن و صاف نمودن رخسار
بی نظیر است بگیرند از نخود پوست دار که انتخاب نموده باشند و درشتها او را

در شیر گاو که تازه دوشیده باشند و هنوز گرم بوده باشد بگذارند تا رنگ آن
گذشته باشد بعد از آن رز باقلای مقشر و از برنج سفید شسته و خشخاش
سفید و مغز بادام و از نانی که آرد آن را بسیار نرم بیخته باشند و از نبات
سفید و کنجد سفید وزن آن کنجد پنجاه مثقال جو و باقلا و عدس هر کدام صد
مثقال مغز بادام پنجاه مثقال نبات سفید صد مثقال کنجد سفید پنج و پنج
مثقال همه را نیم کوب کنند و بهم بیامیزند تا یکی شود هر روز ده مثقال با
یک رطل شیر گاو جوش داده بطریق قهوه نیم گرم بنوشند اگر برنج است می باید
که مبالغه بسیار در غسل او کنند اولا ده مرتبه در آب گرم بشویند بعد از آن
از آب بیرون آورده بوزن دارند و بخشکد بعد بیامیزند اما طریق سلوک آنست
که چند روزی که از این معجون میخورند از خوردن ترشی و رفتن حمام که بسیار
گرم باشد و از حرکت سواره و پیاده و اگر اندکی راهی آهسته آهسته
روند قصوری ندارد و از حرکتهای قوی مثل چوگان بازی و اسب تازی احتراز
باید کرد و در جای درشتی مثل فرش بوریا و بالای سنگ و امثال اینها نمی باید
نشست هر چند در جای نرم بنشینند و بخوابند بهتر خواهد بود و در بعضی اوقات
که بحمام روند حمام اعتدال تمام داشته باشد و در هوای حمام توقف بسیار نباید
که عرق کنند و هر گاه بحمام روند سر بیرون تراشند و روش آن است که اوّل
از این دوا خورده بعد از آن بحمام روند چون سر بیرون آورد از این موم روغنها
بعد از آنکه بدن را خشک نموده باشند بمالند روغن کدو بابه ارد ک و پیه غاز

وپیه گوسفند

وپیه گوسفند اگر امثال اینهاست موم روغن زنبق و هند و موم بسیار سفید
باشد و از عطریات عنبر داشته باشد وقتی که از حمام بیرون آمده باشند
بمالند و اگر بر کل بدن نمالند بر روی سینه و دل و دماغ و جگر بمالند کف پاها و
و دستها نیز بمالند و اگر بر روی معده خواهد که بمالد روغن مصطکی را گرم کرده
بمالند بعد از آن غذای مقرری خود را میل نمایند **نوع دیگر** مایه پنیر را با شکر و
نبات خوردن بدن را فربه و رنگ را نیکو و قضیب را سخت گرداند و قوت
بر جماع دهد مایه پنیر اعرابی با قند و نبات همین خاصیت دارد و اگر تنها
هم خورند همین اثر دارد و خوردن مغزها دمبدم و مداومت نمودن بشیر و شکر
و شیر برنج خوردن تن را فربه و رنگ را نیکو کند و قوت بر جماع دهد و خوردن
انگور و خربزه که بسیار شیرین باشد همین خواص کند **معجون دیگر** جهت فربهی
که شیخ ابوعلی وضع نموده و گرده و مثانه را پاک کند و فرح بسیار آورد و بغیر
از فربه نمودن و صاف کردن رخسار و خواص دیگر دارد و وزن آنست مغاث
بغدادی خوب صد درم بهمن زرنباد کثیرا سفید هر یک چهار مثقال شقاقل
مصری دو مثقال کهربا و مروارید هر یک دو مثقال دارچینی و مغز فندق
و مغز بادام هر کدام ده مثقال گندم سوهان پوست کنده پنجاه درم
همه را با روغن کنجد و نبات سفید و عسل معجون ساخته هر روز پنج مثقال
بخورند **معجون دیگر** که جهت فربه نمودن بی نظیر است گندم سوهان پنجاه درم
آرد نخود ده درم آرد برنج بیست درم آرد لوبیا بیست درم خشخاش سفید

سفید بیست درم قند ده درم کلکلون همچنین کبد مقشر هر یک ده درم خصیة [الثعلب]
پنجدرم زرازبانه ابنون کلک گندم هر یک سه درم تفاح قنطار شیرین هر یک ده
درم مغز پسته مغز بادام نارجیل مغز جلغوزه هر یک ده درم بار روغن بکنند
در روغن بادام و نبات سفید و عسل سفید معجون سازند شربتی پنجدرم تناول
نمایند **سفوف دیگر** فربه نمودن بدن بتجربه رسیده کندر سفید ده درم
نان میده خشک کرده بیست درم خشخاش خصیة الثعلب همچنین مغز فندق
مغز بادام جو مقشر هر کدام ده درم مجموع را با شکر سفید آمیخته کرده
هر صبح هفت مثقال او را کف کرده بخشد و شیر گاو که دندک شکر سفید داشته [باشند]
از عقب آن بخورد و غذا گوشت مرغ آبی و غاز فربه هریسه و گوشت گوسفند
فربه حلیم هوا و مداومت نمودن بشیر برنج مناسب است اندک و شده
دار چینی داخل کنند بهتر خواهد بود **صفت نوره** که چون ریز اجزای که مذکور
خواهد شد بعد آورند و بر بدن مالند بدن را فربه کنند و قوت جماع دهد
نبات سفید از زرنیخ مایه شیر ناشسته نخود سیاه مغز دانه شفتالو
مغز دانه زرد آلو کل خطمی زرنیخ صبر زرد و حنا ربّ و عنب الثعلب کتیرا
فایده آن است که بگردد ریزیش از آنکه بحمام روند نبات را نرم بکوبند
در آب مرزنجوش کرده بر هم زنند بعد از آن اجزای مذکوره را نرم
بکوبند و صلایه کرده در روغن مرزنجوش بکشند **صفت خضاب** خضاب صاف نمودن
روی و بر طرف نمودن لکهای سیاه و رزد دیگر داز با فلادر نسته دلونی دکم
از دمو

رنب و مغز تخم خربوزه و نشاسته و نخود ماش همه صلایه نمایند و شب در آب
گرم بخیسانند و روز روی خود را با آن بشویند **نوع دیگر** آرد عدس آرد نخود
نشاسته مصطکی بوره ارمنی از زرنیخ ریز هر یک برابر هم بگیرند و نرم صلایه نمایند
در رو مالند **نوع دیگر** بگیرند بیخ سوسن آسمانگونی یک جزو سرگین گنجشک دو جزو قسط
شیرین سه جزو و نرم صلایه نمایند و از زوال الکبد زرانند و قدری از آن در سرکه
ممزوج با آب و بر روی مالند و با آبی که سبوس گندم در روجوش نده باشد بشویند
نوع دیگر که رنگ را و رخسار را سرخ و شفاف نماید زعفران روناس کندش
مصطکی مرتکی ریز هر یک مساوی هم مجموع را نازک صلایه نموده با آب بسیار سفید
خمیر نموده شب بر روی مالند و صبح با آب گرم بشویند **نوع دیگر** که بر رخ مالند
ریزد روی را بر دو رنگ را سرخ کند و لکهای سیاه و زرد را برطرف کند
بزغاله دو رطل جو کرفته با رطل جو را در بزغاله و تازه دوشیده بگوشت نهند تا
بزغاله همه بخورد بعد از آن برون آرند و خشک کنند لمد ماش دو مثقال
کتیرا دو مثقال با جو صلایه کنند و نرم برند و سفیده تخم مرغ سرشند و شب بر بندند
و در روز که بشویند با آب سوسن بشویند دوای بسیار مجرب است **تجربه بیتم**
در رفع بار زوی او و یتیم چند که بیهوشی دارد و هوشمند بهای عقل مرد و زن تواند
بعینه به آمیزش طاهری بخودی کنند در ظاهر و باطن توانند بود و از مجربات
میرزا قاضی که در رساله و شمور العمر خوردن شراب مرقوم است تا نوله را
در شراب بسیار جوش بدهد و صاف نموده بخورد هر کس دهد بیهوش گردد **صفت**

ادویه چند که بیهوشی آورد و گوشت گوسفند که پیه نداشته باشد ترشه ترشه کرده میان
شیر چهار ابذر البنج کوفته پرچشته در کوزه سفالین کرده در سرکین دفن کنند تا
گرم از دو حاصل آید پس گرجهار را در شیشه کنند و بگذارند تا خشک شود و در هنگام
جو از آن و ار جز افیون ساییده و بینی شخصی که خواهند دمند **نوعی دیگر**
افیون بذر البنج پوست بیخ لفاح جوز ماثل که بفارسی تاتوره گویند تخم کاهو اجزا
بتمامی هم جدا جدا نیم کوب کرده بجوشانند و صاف نمایند و فرا خور آن
گندم در آن آب ریخته در ظرف پاکی در جایی بگذارند که گرد نشیند و غبار
آلوده نگردد و تا خشک شود بار دیگر هم از آن دواها بجوشانند و در بالای آن
ریخته تا چهار نوبت و بعد از آن گندم را خشک کرده در شیشه نگاه دارند
هرگاه احتیاج افتد به بزرگان دو دانگ و بطفلان یک دانگ از آن صلایه
کرده بدهند بعد از آنکه خواهند رفع و باصلاح آید و بهتر شود این دواها را
در ماسوره کرده در بینی آن شخص دمند تا عطسه کرده بخود آید و اگر خواهند که
بیهوشی آمدن زود تر ظاهر شود بعد از آنکه این دواها را در بینی آن شخص دمند
یک شنه او سه قطره سرکه کهنه در ماسوره کرده آن را نیز در بینی او بدمند زود
الحال شود **نوع دیگر** اگر خواهند کسی زود مست شود جوز بوا و زمیان شراب
حل کرده دواء المسک نیز داخل کرده بدهند **بخش بیست یکم** در مالیدن
لاغر بدن را فربه گرداندن رنگ شکسته و لاغر بدن دوایی چند که از زودتر تن
فربه وار دبدن آن شکفتگی حاصل شود **صفت** معجون بهمن لسان مغز بادام

رازی

شربت مغز پسته مغز فندق مغز بهدانه حب صنوبر کبار مساوی هم خوب صلایه
کرده و هم وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند حبها سازند بقدر که دکان
و هر روز یک اضافه نمایند تا بده عدد برسد و از عقب آن قدحی شراب
بیاشامند و اگر شراب نباشد که بخورند و شیر دیگر داخل هم کرده بیک
بنوشند و از خوردن سبزیها و ترشیها و ماست و ادویه تند بسیار اجتناب
نمایند و غذا ایشان برنج و هریسه با گوشت بره و گوسفند فربه و ماز و مرغ آبی
و مرغ فربه جوان و قلیه کدو و باقلا و لوبیا و گندم داشته باشند و چون
پنج شش ساعت از خوردن غذا بگذرد در حمام رفته در آب گرم نشینند و
اعضا را بسیار بمالند و بعد از آنکه از حمام برآید بدن را خشک نموده روغن
کدو و روغن بادام و موم روغنی که اندک عنبر داشته باشد بمالند بهتر خواهد
بود **نوع دیگر** که به ام مذکور تجربه رسیده باقلا و لوبیا و برنج سفید و کوند
از هر یک مساوی هم عدس مقشر و گندم مقشر و کنجد مقشر هر یک بکوفته
سفید دو جزو مجموع را در میان شیر چندان بجوشانند که ترشیده و مانند
عسل غلیظ شود پس هر روز صبح و شام یک پیاله آن را بقدری قند که
بسیار شیرین شود مخلوط کرده بنوشند **نوع دیگر** جهت فربه نمودن و صاف کردن
رخسار ست مغلات بغدادی [illegible] گندم بهمن زرنباد کنجد [illegible] خشخاش
سفید که هر یک از هر یک دو مثقال معجون کرده هر روز پیاله شیر گاو دو دانگ
شکر خوش داده از عقب معجون تناول نمایند و بعد از آن بحمام گرم آب

باعتدال داشته باشد رفته توقف بسیار نکند تا مدت چهل روز و در مدتی
که این معجون میخورد هر روز بحمام باید رفت **نوع دیگر** بگیرد نخود و گندم
و باقلا و برنج و خشخاش سفید مغز بادام هر کدام دو مثقال مجموع را در شیر گاو
خیسانیده با آفتاب گذارند تا خشک شود بعد از آن بهم آمیخته معجون سازند
هر روز پنج مثقال از آن را با شیر گاو داخل بنوشند و بحمام رفته توقف
ننماید و از خوردن ترشیها و ادویه حاره و در عرق و شراب کهنه و جوز بوا
اجتناب نمایند **نوع دیگر** بجهة فربهی بدن و صاف نمودن رخسار بی نظیر است
نخود پوست دار از فربه انتخاب نموده در شیر گاو یا شیر میش تازه دوشیده
یک شبانه روز بخیسانند بعد از آن گندم و جو و عدس و کنجد و خشخاش سفید
و مغز بادام پورنی که هر یک در نسخه مسطور است همه مقشر کرده نبات
سفید و برنج سفید نشسته و از نانی که از آرد بسیار نرم پخته باشند و از
نبات و از نخود پوست دار فربه و عدس و جو و باقلا هر یک پنج مثقال
خشخاش مغز بادام پنج مثقال کنجد سفید پنج مثقال همه را بهم کوب
بهم بیامیزد تا یک نسخه هر روز ده مثقال با رطل شیر گاو بطریق قهوه
جوش داده نیم گرم بنوشند و برنج را می باید با آب گرم ده مرتبه
بشویند بعد از آن در آب سبوس گندم یک شبانه روز بخیسانند و بعد
از آن سرشته خشک کرده بوزن در آرند طریق سلوک آنستکه چند روزی
که از این معجون خورده باشند از پس خوردن در رفتن حمام بسیار گرم و از

حرکت سواره

حرکت سواره و پیاده اجتناب نماید و اگر اندک راهی آهسته رود قصوری ندارد
و از حرکتهای قوی مثل چوگان بازی و اسب تازی احتراز باید کرد و در جای درشت
مثل بوریا و بالای سنگ و امثال اینها نباید نشست هر چند در جای نرم نشیند
نیکو آید بهتر خواهد بود و در بعضی اوقات که بحمام رود باید که آب و هوا
اعتدال تمام داشته باشد و بسیار توقف ننماید که عرق کند و چون از حمام
بیرون آید بدن را خشک کرده از پیه آن ازین موم روغن ترتیب دهند موم
بسیار سفید روغن کدو را با پیه اردک و پیه غاز و پیه گوسفند در زعفران عنبر
داشته باشد بر بدن بمالند و اگر بر کل بدن نخواهد بمالد بر روی سینه و دماغ و
دل و جگر و کف دست و پا و ناف و گرده و شانه بمالد و اگر خواهد بر روی معده
روغن مصطکی بمالد و بعد از آن غذای مفرح رسید نماید مایه فربهی را با نبات
و قند خوردن بدن را فربه و رنگ را نیکو و قضیب را سخت کند و قوت
جماع دهد و مایه شسته اعرابی نیز خوردن مغز بادام و شیر برنج همین خاصیت
دهد بدن را فربه و رنگ را نیکو کند و قوت جماع دهد و خوردن صحیح انگور
خربزه که بسیار شیرین باشد همین خاصیت دهد **نوع دیگر** بجهة فربهی شیخ
ابوعلی وضع نموده کرده و شانه را پاک کند نشاط آورد و دوای فربهی
و صاف نمودن رخسار خواص بسیار دارد و در زمستان مغات بغدادی
و جوز چند درم بهمن و زرنباد و کتیرای سفید هر یک چهار مثقال شقاقل
مصری مروارید کهربا هر یک چهار مثقال گندم نوهان بقدر پوست کنده پنج

پنج مثقال مجموع را با روغن کنجد و نبات سفید و عسل معجون ساخته هر روز پنج مثقال
تناول نماید صفت سفوفی که بجهت فربه شدن بدن بتجربه رسیده تخم نفیه
ده درم نان میده بیست پنجدرم خشک کرده با خشخاش خصیة الثعلب بهمنین
مغز فندق مغز بادام جو مقشر کرده هر کدام ده مثقال مجموع را با شکر سفید
آمیخته هر صبح او را کف کنند و شیر برنج یا شیر گاو که اندک شکر داشته باشد در
عقب آن بخورد بهتر است و غذا گوشت مرغ آبی و فاز فربه هریسه گوشت گوسفند
فربه حلیم موافق مداومت نمایند اندک قند در چینی داخل غذا کنند بهتر خواهد
بود گنجینه بیست چهارم در نمودن چیزهایی که تقویت باه را کیمیا و ضعف باریک شدن
را مفرح و لکن است شیر خرما کهنه زنبه فندق فستق حب السمنه حب الخضرا
الجلگ مغز بادام جلغوزه مغز پنبه دانه مغز گردو نارجیل ماهی سقنقور ماهی فیب
دارچینی زنجبیل و نفل باقلا عدس کنجد خرما پیاز زردک شلغم کندنا کرفس
تخم کرفس تخم بو کنه تخم پیاز تخم تره تیزک تخم شلغم تخم الگنکر تخم قیچ زرد بیاز و سقاقل
روغن گاو ماهی تازه سرخ گوشت قرقاول دراج کبک تیهو آهو بره گندم
شراب لب شیرین عسل شکر سرخ جوز بوا البابه اکبر زرد مغز گردو مغز تخم
خیار گوشت فاخته و قمری و بره گوسفند و قضیب و خصیه گاو و قضیب گوسفند زرده
تخم مرغ عنبر جدوار حلتیت فاد زهر بهمنین خشخاش تخم کاسنی پیاز عنصل
مغز خرد نسی کندنای صحرایی مارچوبه تخم شبت خصیة الثعلب جند زعفران
پوست ترنج بادرنجبویه ابریشم مقرض گاوزبان مومیائی کافی طباشیر ورق

نقره

نقره نبات یاقوت لعل مرجان کهربا مروارید تخم ترب افیون زرنب
خولنجان سکه صید اما هر زبان کنجد تخم قلم جوز جندم چیزها به تحرکوی
گنجینه بیست سیم در کم شدن تریاک و کوکنار و طریق سلوک و خواص معاجین و ترک کیاین
که درین باب مناسب است اما طریق اول آنست که هر روز از افیون کم کنند و
از معجون زیاده کنند تا آنکه افیون تمام بر طرف شود بعد از آن تا مدت بیست
روز یکدانگ اضافه نمایند تا قدر معجون به یک مثقال و نیم و دو مثقال رسد
صفت معجون بدل تریاک شوکران لفاح نان خواه عاقرقرحا بدسوز
معجون کنند روزی یک نخود هم ملیون خورد و اضافه بمزاج گرم بیست
طریق دیگر که بتجربه رسیده لب و کهربا هر یک دو مثقال سلیخه و قصب الذریره هر یک
سه مثقال عدس ده مثقال البابه چهار مثقال عود الصلیب مصطکی هر کدام
سه مثقال زرنباد و سعد کوفی هر یک چهار مثقال هدانه و خشخاش هر کدام
پنج مثقال جند بیدستر عود قماری هر کدام دو مثقال زنبون مغز نارجیل
هر یک پنج مثقال هل شقاقل دو مثقال تریاک پنج مثقال بیزه آمله پرورده
سه وزن معجون ساخته میل نمایند بطریق اول سلوک کنند روز بروز افیون
کم کنند تا بر طرف شود طریق دیگر اسپند بریان کرده لسان العصافیر زرنباد
افیون زنجبیل البابه بزر باغی جوز بوا الچوله بریان کرده بزر البنج عاقرقرحا
هر کدام پنج مثقال جند بیدستر نیم مثقال هل دو مثقال تا توله یکمثقال الهند وار
یکمثقال روغن کنجد بیست مثقال طلا ورق سه مثقال القدر احتیاج با نبات

سفید معجون حب مسهل نمایند **طریق دیگر** که در میان مردم متعارف و در کتب
طبی ملاحظه شده به تجربه رسیده جمعی کثیر ابهامدار ادویه افیون نموده با این طریق
گذشته اند **صفت** اسپند را الطریق فهوه برشته کرده عسل خام داخل کرده
اسپند را اصلا با عسل خام را نیم گرم کنند و معجون و حب ساخته هر روز شش عدد
از آن حب سه عدد صبح و سه عدد شام فرو برند زیرا که هر حب بقدر فندق
لقمه باشد سه روز پیش از شروع کردن ترک خوردن تریاک و بعد سه روز باید
اجتناب نماید و خوردن نان نیز در آن چند روز مضر است روز سیم عصر
یا شام یا خفتن هر چند دیر تر کوفته بهتر خواهد بود حب که مذکور شد حسب نیم
خوراک از تریاک مقرری داخل و چند خور بعد از داخل کردن و صلایه نموده معجون
خور بوا داخل کرده بخورند و استراحت کرده صبح بعد از خواب سه نرخاله را
دفع کرده از خون او که اندک شکر یا نمک داخل کرده باشند بیاشامند و روز
پنجم بحمام رفته اعضای او را محکم بمالند بعد از بیرون آمدن حمام خود را از
هوا نگاه داشتن نماید **گفته بیست چهارم** در ذکر پرورش دهندگان امراض
ذکر و خصیه که از بالین کوفته برخواسته اند ذکر بیان صحت بر آورده باو را
مذاکر و خصیه یا از مواد صفراوی یا دموی لقمه باشد در اکثر وقتها اورام
از عقب جماع بهم رسد از جهت اینکه بعد از جماع اگر اجزای منی قدری در
فضای مجرای ذکر یا در فضای بیضه محتبس شود تعفن بهم رسد و سبب ورم گردد و
هرگاه در بدن خون غالب باشد ورم صفراوی باشد و اگر ورم در نفس

بیضه باشد

بیضه باشد و اگر ماده آن ورم گرم خواهد بود صاحب او را و اگر ادوات بابت
باشد و اگر ورم در جلد بیضه است یا نفس بیضه است علاج آن فصد باسلیق قیفال
باید کرد و حجامت را انجا باید کرد و اگر ورم در یک بیضه باشد فصد و حجامت از آن
طرف باید کرد که ورم دارد و اگر ورم در هر دو طرف بیضه باشد فصد و حجامت
از هر دو طرف باید کرد و تلیین طبیعت نیز باید کرد که ماده میل بطرف فضله
کند که نفع بهتر خواهد داد از گوشت و چربیها و شیرینیها و ادویه حاره و آب
و عرق و امثال آنها که اجتناب نماید بغذاهای لطیف مداومت نماید و با ورم
کتانی بارکه و آب کشنیز و آب کاسنی و آب عنب الثعلب آلوده کرده بر بالای
ورم طلایه نماید **صفت طلا** که بعد از حجامت و فصد کردن مفید است آرد جو
و آب کشنیز با قلا از هر یک قدری زعفران قلیلی روغن گل بقدر احتیاج
با پارچه کتانی آلوده ضماد نمایند **صفت دیگر** عنب الثعلب زعفران
با هم داخل کرده ضماد نمایند در داده ورم را تحلیل برد و اگر درد
و ضربان بسیار داشته باشد روغن خشخاش یا روغن گل اضافه نموده ضماد
نمایند که درد ساکن شود و ورم را به تحلیل برد و هر درد مندی که چهار تخم
از نو بکند و آرد جو با قلا و گل خطمی سفید و بابونه نرم کوده بالعاب کتان
و آرد جو و دوشاب ضماد نمایند **طریق دیگر** ماء العسل را با آب برگ کلم پخته
با آرد جو و زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند **طریق دیگر** ورم رو باه [illegible]
نهند مویز دانه بیرون کرده و زیره کرمانی را نرم صلایه نمایند و مرهم [illegible]

باشد اب اسفرزین طلا به نمایند ورم را نرم کرده تحلیل برد **نوع دیگر** خایه
کشف را با آب کشنیز تر خصیه که ورم داشته باشد ضماد نمایند نفع عظیم
بخشد واگر خایه کشف را با اندک نبات صلایه کرده سفوف نموده بخورند
نوع دیگر جهة ورم خصیه که حاره باشد بابونه ده استار اکلیل الملک مقل
ازرق یک استار میعه سایله ده استار اشق پنج استار عنب الثعلب پنج
استار هر روز دو مثقال میل نمایند **مراقی** که بعد از مجامعت وحضد یا
مقعد است آرد جو آب کشنیز تر و باقلا از هر یک قدری زعفران مازو
کل بقدر احتیاج بر پارچه کتانی آلوده بر موضع ضماد نمایند **جهة نبات**
خم در ستر پوشی ناموس بواسیر که خون صحت را گوش آرد و مرهم اسرات جهت
را فتیله داغ سیطافتی نیت **بدانکه** هر قسم بواسیر که لعبه باشد رگ باسلیق و حجامت
مقعد و زالو نفع عظیم دارد **معالجه بواسیر** از تجربات بابا اکبر **صفت دوائی** که در
بواسیر خونی و بادی و هر قسمی که باشد خونت بتوابع خطائی بیت اللارس اجزا را
کوفته با رگ صلایه نمایند بعد از آن بهات خشک کنند که نمکی اشته باشد حب
نمایند که بزرگی هر حب بقدر نخودی لعبه باشد هر روز صبح به نهار بیجعد ازدو سه
بیجعد د میبد نمایند غذا حلو و روغن را با پیاز داغ کرده بر روی حلو بریزند
و دو سه عدد زرده تخم نیم بپزت بر روی حلو ریخته میل نمایند و از خوردن
ترشیها پا نشد و باشد و ماهی شور و کلم و پیاز تازه و سیر و کشک و امثال اینها
احتیاط نمایند و خوردن کنند تا دو راتی هر قسمی که میل نمایند در این کوشت

مناسب حال

مناسب حال است **در معالجات بواسیر شقاق** گل شقایق خشک کرده موی سر سیاه چشم
سیر از آب تا کرده اول گل شقایق را خشک کرده و موی سر رانند وجدا جدا بکوبند
و در موضعی که شقاق دارد و بکذارند و چند نوبت همچنان کنند تا بر طرف شود
شیاف جهة بواسیر از زوت تخمشاه صبر زرد دو مثقال مردار سنگ نیم مثقال
روغن گاو مرهم ساخته عمل نمایند **نوع دیگر** جهة بواسیر علیت شیاف ملی زرا
صلایه کرده با آب و اهن زکرده شیاف کنند و هر شیافی بعد رسنجد لعبه باشد
بردارند شاف مذبور هر چند بماند که کهنه شود بهتر خواهد شد **نوع دیگر** جهة
بواسیر علینی و سولولی او را کویند که در خارج مقعد باشد علاج آن انزروت
صبر سقوطری مردار سنگ قرا قروت انزروت با صبر و زهره صلایه نمایند و
قرا قروت را در کفچه آهن کرده از آتش کنار گیرند و بعد از آن که خشک
شد اجزا را داخل کرده نیم گرم که باشد شیاف به بندند و هر شیافی از کنجشک بزرگ
سنجد لعبه باشد هر چند که بماند بهتر خواهد شد **نوع دیگر** معالجه بواسیر که بادی
گویند ورم و درد داشته باشد کومان تشنه آب کرده روغن بگیرند مقدار
ده مثقال روغن بادام هر یک را جدا جدا بگوش آورده فرو گیرد و بکذارند
که لسته شود و بعد از آن با کلی علینه آلوده کرده بردارد و فرو گیرد و دو سه نوبت
همچنین کنند بر طرف شود **نوع دیگر** بواسطه بواسیر که تشنج شود و بسیار ورم کند
و درد داشته باشد حلبه را بکوبند و بپزند با دنبه خام آب ندیده جدا جدا
بکوبند و بعد از آن با هم بکوبند که بطریق مرهم شود تا آن و خارج مقعد دوبار

که ورم دارد در بندند **مرهم و ضماد بجهة بواسیر** و سوف اطلس و برار ابریشم مادکان حک کرده افیون مصری از هر یک قدری بسوزانند و بکوبند و دانه بواسیر را در کافور کیرند و دار و ها را با روغن بادام و روغن شقایق چرب کنند و بر آن نهند **صفت معجون بواسیر** و اورام مقعد را نفع دهد و باد را تحلیل کند و خون بواسیر باز دارد و پوست هلیله کابلی پنج مثقال پوست بلیله پنج مثقال آمله منقی پنج مثقال تخم گندنا پنج مثقال تخم زکان مثقال مقل ازرق پنجاه مثقال مقل را در آب کنند تا حل نموده با عسل دو وزن لبسرشند خوراک یک مثقال ناشتا با آب واهن داغ کرده میل نمایند بواسطهٔ بواسیر که بادی باشد و معدهٔ صاحب بواسیر سرد شده باشد نفع عظیم دارد **صفت حب مجرب** بجهة صاحب بواسیر که از خشک طبیعت آزار کشد موافق همه مزاجست آمله مقشر پوست هلیله زرد هر یک پنج مثقال مقل ازرق چهار مثقال پوست هلیله سیاه کوفته کنند تا پوست هلیله کابلی بلیله هر یک پنج مثقال مقل را در آب کنند تا یک شبانه روز بخیسانند بعد از آن حل نموده با ادویه لبسرشند هر حبی مقدار نخودی لعبه باشد از نه عدد تا پانزده عدد ناشتا تناول نمایند **صفت معجون دیگر** که بجهة قطع خون بواسیر و اسهال بواسیری در هر قسم مزاجی که بوده باشد هلیله سیاه بلیله آمله هر یک پنج مثقال کوفته کنند تا سه مثقال لبد کهربا و روغن سوخته هر یک دو مثقال نیم مقل ده مثقال مقل را در آب برگ سیر حل کرده لبسرشند دو مثقال او را با آب آهن داغ کرده میل نمایند **صفت مرهم بجهة ورم** مقعد و سوزش

و جوشش‌ها که در ظاهر مقعد بوده باشد در سکنجبین در و نظیر بند زرد و زرنیخ با سنگ بوده بسیار سفید خاکستر کرده روغن کره ضماد نمایند **نوع دیگر** تخم گندنا را در زیر صاحب بواسیر دود کنند نفع عظیم بخشد هر قسم بواسیری که بوده باشد خواه بورانی و خواه کوکو خوا همچنین نافع باشد **نوع دیگر** پوست پلنگ را انداخته شخصی که بواسیر داشته باشد کون خود را برهنه کرده سه مرتبه بالای او نشیند در ظرف شود **بجهة بستن خون بواسیر** بنوع خطائی را داخل ماست گاو که نمک نداشته باشد کرده بخورند خون بواسیر را باز دارد اما ببباید دانست که علت در بواسیر و نواصیر هر دو یکیست تمیز اینکه بواسیر داخل مقعد و جوارح او ظاهر باشد و باز بر در آمده ظاهر باشد و ناصور غایر فرو رفته و عادت ظاهر شود اکثر در خارج مقعد و گاه هست در گوشهای چشم و بیخ گوش بهم میرسد اگر در خارج باشد و اگر داخل و اگر خون رود و اگر نرود علاج مجموع فصد باسلیق و صافن باشد و اگر خون نیاید منقیات مثل بخور مریم و زهره گاو و آب پیاز و مقل و قند در روغن و دانه زرد آلو استعمال کنند تا خون روان شود و در ساکن کردن تلیین طبع کنند مطبوخ هلیله و اگر خون روان شود طبیعت تلیین حبس بنماید کرد و وقتی که ضعف غالب شود مثل قرص کهربا و رب سیب غذا آش سماق یا انار دان و حرد سیخ بجه و مرغ بجه دهند و علاج که نفع بهر دو میرساند

از مشروب و معجون که اینست صفت آن پوست هلیله زرد و هلیله کابلی
آمله منقی مصطکی از هر یک سه درم زبد سعیند مجوف ده درم مقل مثل
کل ادویه مقل را حل کنند باب گرم و ادویه را معجون سازند و روغنی که خورند
و حقنه کردن و طلا یه کردن او نافع است صفت آن بگیرند آب کنند تا بگیر طل
حرمل پوست بیخ کبر از هر یک دو درم سداب تازه قنطوریون طبخ تا نیکو شود صاف
کرده به روغن گل سرخ نصف رطل اضافه کرده بطبخ در آورند تا آب
برود در روغن بماند صفت ضماد که مجرب است صفت آن مقل کوهان
شتر زرده تخم مرغ مغز دانه زردالو مغز قلم گاو خطمی خبازی پیه مرغ
بروغن گل سرخ مرهم ساخته استعمال نمایند صفت ضماد بمدس مقر
خطمی سعد الکلب اکلیل الملک کوفته و بیخته باب عنب الثعلب و زرده تخم مرغ و
روغن گل سرخ مرهم ساخته ضماد نمایند صفت مرهم و ضماد دیگر که مخصوص
ناسور است دم الاخوین و شب یمانی و گلنار فارسی از هر یک چهار درم
صبر و کندر و انزروت از هر یک سه درم زنگار نیم دانگ بروغن بنفشه
مرهم ساخته بکار برند و مرهم شاه رخ نیز مفید است با پیه بط و پیه مرغ
و مغز ساق گاو و روغن بنفشه آمیخته بکار برند بخش بیست و ششم در امراض
همچنین نواسیر که عبارت از نواصیر باشد و در کمین باده علاج در باغ
خارش آن مخانه احتیاج اول رگ باسلیق و حجامت مقعد و زالو
نفع عظیم دارد و از ادویه و اغذیه و معاجین که بجهة بواسیر نافع است

بلغ تو ذیم م

بجهة نواصیر نافع است ضماد که بجهة نواصیر نافع است و مکرر تجربه رسیده است
صفت آن صبر کندر انزروت از هر یک چهار مثقال گلنار سنگ سرمه شب یمانی دم
الاخوین از هر یک چهار مثقال زنگار نیم مثقال باب کنند تا فرفیون مثلث بسازند
و در وقت احتیاج ضماد نمایند بخش بیست هفتم در علاج درد گوش که در
گوش ظاهر گردد و گرانی گوش اما علاج درد گوش که از حرارت باشد
یا برودت بجهة که ماده آن ورم نداشته باشد در معالجه حار روغن گل سرخ
و سرکه انقدر در گوش نهند که سرکه بسوزد و در روغن بماند روغن را در گوش چکانند
در معالجه بارد روغن بادام کوهی را نیم گرم کرده در گوش چکانند حمام انفع
استشبابات هوای حمام بجهة درد بارد و آب صاف حمام بجهة حاره آن
انفع استشبابات مشروط باینکه ماده ورم نداشته باشد هرگاه ماده ورم بعید
باشد علاج آن محتاج بنضج و سایر معالجات است بشرط حکیم حاذق و اگر
از حرارت و غلبه خون باشد فصد قیفال کند بعد از نضج ماده بشربت
بنفشه و عناب تنقیه دماغ کند بمطبوخ هلیله صفت آن پوست هلیله زرد
و هلیله کابلی از هر یک هفت درم تخم کاسنی بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم
مویز منقی ده درم عناب ده عدد سپستان سی عدد سنا مکی پنج درم
جوشانیده صاف نموده بنوشند سفیده تخم مرغ و بذر زنان و آب کدو و روغن
گل سرخ در گوش چکانند که تسکین درد و نفع عظیم دارد و اطراف گوش را
بصندل سرخ و گلاب و آب کشنیز طلا یه کنند صفت ضماد که مجرب است

باید که بطرف گوش درد را ضماد کنند بنفشه پوست خشخاش و اکلیل الملک
و بابونه و خطمی و آرد جو کوفته و بیخته با آب گشنیز بجیخته ضماد کنند هرگاه درد گوش
از حرارت و غلبهٔ صفرا بود استعمال برودت مذکوره و اسهال صفرا کنند
بمطبوخ هلیله که مذکور شد و اگر سبب برودت و غلبهٔ بلغم بود تنقیه دماغ کنند
بحب ایارج و روغن مرزنگوش در گوش چکانند و اگر علامات سودا ظاهر
شود تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و شیر زنان در گوش بدوشند و اگر سبب خون
یا ورمی باشد که در گوش بهم رسد علاج فصد قیفال کنند و شربت بنفشه
عناب بنوشند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و شیاف ابیض
با شیر دختران سائیده بگوش چکانند و اگر چرک ظاهر شود لعاب حلبه
و برگ کشنیز و حنا در گوش چکانند و غذا در جمیع اقسام ابتدا شوربا
برنج و اسفناج و ماش و بعد از ظهور نضج نخود آب با مرغ بچه اضافه کنند
و اگر درد عظیم باشد حلبه افتیمون با شیاف ابیض و روغن گل سرخ
سائیده قطرهٔ سرکه اضافه کرده قطرهٔ در گوش چکانند که جو تیت شد

باب هشتم در درد گلو که خناق و ورم حلق نامند هرگاه ماده قوی و خناق پر زور باشد
رگ بدن باید زد و حجامت از گردن باید نمود و در اول باید جب باشند اگر
ورم از طرف راست باشد از طرف راست و اگر از طرف چپ باشد از طرف
چپ فصد باید کرد و اگر ورم از هر دو طرف باشد از هر دو دست فصد
کنند و حجامت باید نمود و از خوردن اشربه و حبها و چربیها و ادویهٔ حاره و مبوعات

لم افوسفرا

کرده و صفرا شود و آنکه باعث زیادتی خون و صفرا باشد کند ابتدا غرغره نمایند
بواسطه آنکه چربی مرغ چیزی نگذارد تا ماده رو بتحلیل کند و غرغرهایی که مناسب
است با اطلیه و ضمادات موافق بعد آورد **صفت غرغره** که در خناق
مجرب است حلبه دو مثقال کتان دو مثقال خطمی دو مثقال جوشانیده صاف
نموده غرغره نمایند **نوع دیگر** تخم کتان ده مثقال حب الرشاد ده مثقال
نیم کوب کرده بجوشانند و غرغره نمایند **نوع دیگر** حلبه پنج مثقال انجیر زرد
هفت عدد و بنفشه دو مثقال مویز سرخ دانه بیرون کرده بیست عدد بجوشانند
و صاف نموده غرغره کنند و اگر خواهند که قوی تر شود پنج مثقال از خمیر مایه ترش
بر آن صاف نمایند و غرغره کنند **نوع دیگر** مغز خیارشنبر نیم مثقال عدس بیست مثقال
اصل السوس دو مثقال اسطوخودوس یک مثقال عنب الثعلب سه مثقال اکلیل
الملک دو دانگ بنفشه سه مثقال جوشانیده غرغره نمایند **نوع دیگر** کشنیز
تر سماق گلاب سرکه کهنه غرغره نمایند **نوع دیگر** رب توت غرغره نمایند از
رفتن حمام در کوفت خناق احتیاط نمایند که بسیار بسیار مضر است و کشیدن تنباکو
خناق سم است اما در خوردن قهوه تقصیر نکنند که نفع عظیم دارد و اگر خناق
قوی شود **نوع دیگر** این است که سگ را استخوان دهد بعد از آن سرگین سگ
و استخوان خورده را خشک کرده برنی گذارند و آن نی را در دهن صاحب
خناق کرده پف کنند که آن سرگین خشک بمحل خناق رسد **نوع دیگر** بهترین
دواهاست و رنج را بانگشت افعی را گرفته دندانهای او را بکنند و در گردن

صاحب خناق به بندند و آن غده رنگ که دارند که افعی بمیرد **نوعی دیگر ضماد** که درین
باب انفع اشیاست آرد جو آرد باقلا آن سنه عنب الثعلب با هم کوفته نرند
و ضماد کنند **نوعی دیگر** که مجرب است کاغذ را سوزن زده گشنیز سیاه را با تفت سنه
گرم کرده در روی کاغذ تنک کرده در گردن و جای خناق که ورم داشته باشد
به بندند

گنجینه بیست نهم در رنج باریک سوزنک و حبس البول و حرقة البول
سوزش بول اگر سبب آن حرک و فروح بود **علاج** فصد باسلیق کنند و هر صبح
شربت خشخاش و قرص کاکنج و بزره تخم خربزه و خار خسک بنوشند غذا اماش و اسفناج
باشد و اگر طبیعت ممسک باشد تلیین طبیعت کنند بکلابی از بنفشه و عنب
الثعلب و سپستان در آب خطمی و فلوس خیار شنبر و ترنجبین و روغن بادام و
بنادق البزور درو مرنافعست و از جماع احتراز کند و شیاف ابیض لب بندند
و در احلیل چکانند و این سفوف نافعست **صفت آن** تخم خیار تخم کتان
تخم خشخاش گشنیز از هر یک جزوی نشاسته دو جزو کوفته و بیخته هر روز پنج درم
باشد شب باید صبح بنوشند **حبس البول** از برای سوزنک که انفع اشیاست
مغز آلوبالو تخم کیلاس مغز هندوانه نیز خشت دم الاخوین صمغ عربی کتیرا
از زوت گل ارمنی کوفته و بیخته با آب شیاف حبها سازند که بیمار بیکا سوزن لیقه باشد
بعد از بول بکعد و آن را در ماسوره گذارند **حبس البول** هر گاه بول بند شود
و نیاید باید که اول تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه را بکوبند و شیره بگیرند
تخم کاکنج یک مثقال قند ده مثقال شربت کرده بنوشند و در میان روز هم

همان شربت بنوشند غذا آب لوبیا و خروس بچه و اسفناج نافعست **نوعی دیگر**
بزره مغز تخم خیار کدو و خربزه پنج مثقال شربت لیمون چهار مثقال گلاب و عرق
گاوزبان هر یک یک مثقال حجر الیهود با عرق بید مشک بگدازند و نیم گرده بنوشند
و در آخر روز بالطریق مذکور عمل نمایند **نوعی دیگر** باید که کرک مستطرا شیع دزناسنه
کنند نرم کوفته و بیخته بگلاب ضماد نمایند **نوعی دیگر** برگ بید و نعناع کوفته
گرم نیم آب کوفته جوش بدهند و درو نشینند **نوعی دیگر** باید که ریشه زعفران و قضیب
و نیش بر سر آن نهند **نوعی دیگر** باید که تخم کشوث دو مثقال کوفته نرند و ضماد
نموده بیاشامند **نوعی دیگر** که بسیار مجربست و بهترین دواهاست اگر بول بسته
و منجمد شده باشد که بهیچ وجه نیاید باید که نفط سیاه را نیم گرم کرده در مرفضا
در انگشت نهند گشاده گردد **نوعی دیگر** جدوار خطائی بتجربه رسیده ساییده بر عانه
طلا کنند یک قطره را در احلیل چکانند که مجربست **نوعی دیگر** ده مثقال
مکه را با نبات سفید داخل کرده بخورند حبس البول بگشاید **نوعی دیگر** حجر الیهود را
با بزره تخم خربزه در روی سنگ سماق ساییده بگدازند آن را بخورند پنج مثقال
شکر و پنج مثقال شکر را شاه ول نمایند سنبل ملک را و حجر البول بگدازند
بول برآید اگر کسی سر قضیب را بسیار بکند بول گشاده شود **گنجینه سی ام** در بیان
ادویه که صورت بکه زنان شود و مرتبه که تاب نیارند و معالجات دیگر صفت
اکل اقوان ابهل اشنه اکنداان پنج درم حب فندق پستهان بزر مرزنگوش مرماحوز
از هر یک مساوی و یکی گرفته نرم بپزند و زنجبیل بگدازند و بعد از آن

باثیر بکذرانند و ضمیر کنند و هر روز یکبار الکن سازن کوپید وارو ناشتی روز روز
هضم برندارد خارش در وید به آید و تا شش ماه باقی باشد اگر معالجه نکنند **در**
علاج صفت ادویه که حکه زنان را زایل کنند نعناع خشک نسرین خشک انار ون نیلوفر
برگ سرو و مدر سنگ لاجورد یاسمین رز هر یک دو مثقال بگیرند و بسیار نازک
صلایه کنند و از حریر بکذرانند و یکمثقال از مجموع با روغن زیتون باشیر آلوده
کرده بر دارند در وقتی که استعمال کند که خون در جریان باشد و یکمثقال
دیگر را با آبی گرم گرم در وجوش بنده باشند ضمیر نموده برپشت زهار طلایه نوبند
و در این مدت از خوردن آب بسیار و شراب اگر ادرار بول کند اجتناب
نمایند که دوای در رحم بماند تا اثر آن ظاهر گردد **طریق** ساختن صابونی که کهنه
آتشک کهنه و جزام و جرب و مفاصل و درد کمر و اثر کوفتهائی که از باد آتشک و سوزنک
بهم باشد نافع است سیماب و دار اشکنه صابونی که از روغن زیتون کرده باشند
صابون را خوب بکوبند و سیمار انگاره کرده اندک دار اشکنه و روغن حل
کنند و دار اشکنه را باید فعات یکمثقال را تمام داخل کرده خوب بت کنند که او
بسیار بسیار ریخته آمده و بسیار بمالند هر چند بیشتر کنند بهتر خواهد بود و بعد از آن
قرصها ساخته هر گاه آزار بهم رسد چند عدد قرص که در کار باشد از آن قطره
قطره آب بریزند که خوب بر آید و اگر بدن زخم باشد بر روی زخم بمالند که زخم
خوب میکند و اگر بواسطه باد آتشک باشد میباید که قرص را بطریقی که مذکور شد
کوفته بر روی استخوانهای کمرگاه و زانو و استخوانهای دست و پا بمالند میباید

اشام

بر شکم و پهلو و خصیه و سر مالیده شود دو دو سه مرتبه باین طریق مالیده اگر مزمن
باشد خود در آن از هوا نگاه دارد و صبح بحمام رود و بعد از آن از حمام بیرون
آمده باشد اگر اختلاج شود باز بدستور اگر بواسطه جزام باشد بهر طریق هر جا که
زخم باشد بمالند و کل استخوانهای بدن را سوای سر بمالند اگر شقاق باشد بهم ضرر
که اثر آن بهم رسیده باشد بمالند و در دو خوب یک نگاه دارند و این صابون
از حکمای فرنگ منقول است و مکرر بتجربه رسیده در خاصیت نظیر ندارد
قولنج و خواص معاجین و جز بها و دغنها حتی که بجهة قولنج و درد معده نظیر ندارد
دیگر به تجربه رسیده هر گاه بعد از طعام عددی تناول نمایند معاونت بر هضم
طعام کند یک مجلس باد و مجلس اطلاق کند جهة نفخ معده و امعا بسیار نافع است
هر گاه دو سه عدد تناول نماید از هفت هشت دست زیاده اطلاق نمی نماید در
ابواب دیگر نیز نفع عظیم و منفعت بسیار دارد و این حب از زهر ار اطبائست
در خاصیت بی نظیر است **صفت آن** سقمونیای مشوی هفت مثقال مصطکی زنجبیل
قرنفل بار مکی فلفل سنبل الطیب از هر یک یکمثقال دیگر الکی نبات سفید یا قند
هفت مثقال ادویه را بسیار نازک صلایه کرده همه را بوزن در آورده مخلوط
نمایند و باب خمیر کنند و حب تاب زند میباید که حب ها از نخود بزرگتر باشد پیش از طعام
و بعد از طعام بخورند نافع و مناسب خواهد بود **معالجه دیگر جهة قولنج** یکمثقال
معجون سفرجل سهل خورده یک پیاله عرق بادیان گرم کرده بنوشند **الضماد**
معجون دیگر گلقند آفتابی ده مثقال با قدری مصطکی و بادیان سائیده میل نمایند

ورزعفران یک پیاله عرق بوی مادران با گلاب یا عرق بادیان هر کدام باشد
مناسب است نیم گرم کرده بنوشند و اگر صاحب قولنج حرارت و تب نداشته باشد
و مرطوبی مزاج باشد خوردن تریاق فاروقی و تریاق اربعه مناسب خواهد بود
نوع دیگر در معالجه قولنج بی‌نظیر است هر قسم قولنجی بی‌نظیر است که بوده باشد
خواه از گرما و خواه از سرما و بلغم و صفرا و سودا با قضای موقت نامناسب است
علاج منفعه خروس پیر را از نخود و گندم داده آنقدر بدوانند که از حرکت بماند
بعد از آن خروس را در دم بکشند و در دیگ کرده در زشوربای او میل
نمایند و اگر خواهند کدو و اسفناج داخل نمایند بهتر خواهد بود **نوع دیگر** اگر
از روغنهای که بر شکم و پهلوی بمالند موافقت روغن گل سرخ روغن مصطکی
روغن بابونه روغن اکلیل الملک نیم گرم کرده بمالند نافع است اگر همه را باهم
داخل کرده بمالند بهتر و اثر آن زودتر خواهد بود و اگر تب و حرارت بسیار
داشته باشد روغن گل تنها بمالند و اگر مرطوبی مزاج باشد کمونی نوشند و از
دواء المسک گرم و امثال آنها میتوانند خورد و جوارشات مثل جوارش
مصطکی و عود و از سفوفات مثل سفوف اکبر و پوست بیرون پسته و بادیان
و امثال اینها مناسب است **در علاج خمار شراب** که افراط نموده باشند بجای حمام
رفتن و بندهای اعضا را محکم مالیدن و سخن شنیدن از شخصی که موافق مزاج او باشد
و او را دوست دارد خوابیدن و مالیدن و با آدم صاحب حسن دست بازی
و ملاقات نمودن و آواز خوش شنیدن و جماع کردن در این باب موافقت

گلاب و کافور

گلاب و کافور بوئیدن مغز بادام و برنج خوردن مجاهه تخمیت و خوردن
کلم ماست بجهت خمار با کاصبه نافع است بخاری که از زطراف شراب
بهم رسیده باشد تکلیل دهد شربت گاوزبان نیز در این باب نافع است
برگ کشیز گلاب بر سر و دماغ در روی بسیار نفع دهد و اگر در خمار ضعف
بسیار و غش و طپش دل بهم رسد اندک قند داخل عرق صندل کرده میل
نماید **طریق** کشیدن عرق صندل آنست که صندل را گرفته باریک
ساییده دو دو شبانروز در گلاب و گاوزبان و بادرنجبویه و عرق بیدمشک
بعوض آب بخیسانند و عرق بکشند و در هنگام عرق کشیدن اندکی عنبر
بر نیبه د و بهتر خواهد بود هر گاه خمار بسیار آزار کند از عرق مذکور یک پیاله
قهوه خوری اندکی نبات یا شکر داخل کرده بنوشند بهتر خواهد بود **زرشک**
که بجهت خمار شراب و ضعف دل و صداع و غش و ضعف جگر نافع است الاعضای
رئیسه را قوت دهد و رفع بخارات فاسده کند و اخلاط کثیفه را محلل سازد
و بهترین دواها است و در خاصیت نظیر ندارد و بجهت اکثر کوفتها و مرضها قطع دکید
نافع است **طریق ساختن آنست** که آلو کار ای تمر هندی زرشک حب الآس آب
انار شیرین آب انار ترش آب نارنج آب ترش با قند بقوام آورده هر گاه
از خواب بیدار شود که بسیار تشنه باشد به مقداری که خواهد آب داخل
کرده بنوشند و صبح نیز هر گاه میل داشته باشد آب و گلاب داخل کرده
بکار برند ملایمش گلاب است بنام منده دل و دماغ و جگر و معده را قوت عظیم

بخشد نوع دیگر میخک و گلاب را با اندک حل کوفته نمایند اندک نبات داخل کرده بطریق
قهوه یک پیاله بخورند رفع کند در معالجات جرب و شقاق و جوشش که در خصیه باشد
طریق سلوک آن است که اگر جرب قوی و ماده پر زور باشد بول طفل را با نمک
مالند نافع است نوع دیگر موی سر را تراشیده در ظرفی کرده سوزانند و داخل
بول طفل کرده در حمام بر کل اعضا بمالند نوع دیگر گل سرخ را با سرکه و مردار
سنگ آنقدر کوفته نمایند که سرکه سوخته شود روغن بمالند روغن را در حمام بر بدن
بمالند نوع دیگر تخم خرفه را در سرکه تر کشیده آرد جو و خطمی بر اعضا مالند
نوع دیگر تخم خرفه و برگ توت سیاه را با هم کوبیده بطریق مرهم سازند
در حمام کوفته بمالند نوع دیگر تخم ریباس را صلایه کرده و اندک ماست گاو
تازه که نمک نداشته باشد کرده در آفتاب گذارد که ترش شود بعد از آن
در حمام بر بدن مالند نوع دیگر ریباس و شاه تره و برگ گل خطمی و آرد جو و برگ
خرفه را با ماست با سرکه بر بدن بمالند نفع بسیار دهد نوع دیگر ساج هندی
در زرد چوبه و ماميران خطائی مردار سنگ بکوبند بطریق مرهم شود بر بدن
بمالند نفع عظیم یابند اما ترش و شیرین را کوبیده در حمام ضماد نمایند
نوع دیگر آرد جو برگ کاسنی تازه کوبیده بمالند نفع عظیم دهد نوع دیگر
گشنیز سیاه را با آرد جو برگ و گل خطمی و ریشه خطمی بر بدن بمالند بسیار نافع است
نوع دیگر آب برگ کاسنی و گاو زبان و صندل و خرفه و کشنیز تازه و خصوصا گل
و گل ارمنی و گل مختوم با آب سیب و آب به داده نافع است نوع دیگر شخ

شهما مالیدن بسیار نافع است نوع دیگر در معالجهٔ شقاق روغن مرغ کبیرا
حلبه بزرک لعاب گرفته زفت و مازو و روغن کنجد و موم کافوری گداخته بگذارند
تا حل شود بعد از آن لعابها را اندک اندک اضافه نموده بمالند و در موضع
شقاق و جرب بر طرف شود نوع دیگر شاه تره و خردل را با هم کوفته بعد
از آنکه در حمام کیسه بسیار کشیده باشد که موضع شقاق سرخ شده باشد بموضع
بمالند بر طرف شود بجهت کلف و بهق و شقاق از مجربات مرحوم میر محمد زمان است
سنگ جبلی کرسنه پوست تخم مرغ ارزیز [illegible] قلیاب قطع ثلج مردار سنگ
شاخ گوزن سوخته بوره ارمنی تخم خربزه که با پوست کوفته باشند
زراوند طویل بادام تلخ نشاسته عاج سرگین کبوتر آرد کرده خوب صلایه
کرده بر موضع کلف و بهق طلا کرده چند مرتبه چنین کنند نفع عظیم
بخشد و امراض مذکور را بر طرف کند مرهم بجهت ترکیدن لب گل ارمنی گلک
لعاب حلبه بهدانه لعاب بزرقطونا لعاب بزرک سفید مغز قلم گاو قدری لوبیا
مردار سنج سپید لطیف پیه مرغ گل سرخ زرد چوبه گل را مرهم کرده مکرر بمالند
در علاج شقاق اگر شقاق در دست راست باشد رگ بدن بزنند و اگر در
دست چپ باشد رگ اسلیم باید زد و اگر ماده قوی بوده باشد رگ بدن باید
بزنند از دست چپ نیز نفع عظیم دارد و بعد از آن چوب تاک را سوخته دود
خود را بدهد آن نگاه دارند و مکرر چنین کنند شقاق بر طرف شود نوع دیگر
بجهت شقاق کف دست که تمام ترقیده باشد که شقاق در خانه دارد بعد به بمالند و بعد

از آنکه بحمام روند و بیرون آیند و روغن بید انجیر بمالند **نوع دیگر** پنجمثقال
روغن دنبه را با دو مثقال زفت رومی که احتمالاً یکمثقال مازو اضافه کرده باتش
نرم نرم بگداز نند و برگیرند و در وقتی که احتیاج باشد بمحلی که شقاق و خشکی
دارد طلا بنمایند بهتر خواهد بود **نوع دیگر** بجهت شقاق دست و پا میان
صبر سیاه زاج و نفط سیاه بقدری که اجزا را نرم کند بر موضعی که شقاق
شده باشد بمالند که مکرر بتجربه رسیده **نوع دیگر** زاج و صبر سیاه را
بهم داخل کرده بمحلی که شقاق و خشکی داشته باشد یا پوست کنده شود نیم گرم کرده
بمالند **نوع دیگر** نفط سیاه و نفط سفید زاج سفید هر یک پنجمثقال بوره
ارمنی ثلث مثقال با روغن کلک و موم سفید مرهم ساخته سه روز متعاقب
هم طلا بنمایند و روز چهارم اندکی اشنی صلایه کرده داخل نمایند و بعد از آن
دستها را بحنا به بندد **نوع دیگر** بجهت شقاق و توباکینرای آلوی سیاه را بارکه
بمالند نافع باشد **نوع دیگر** آب لفره با مغز تخم هندوانه سائیده بمالند
نافع باشد **نوع دیگر** ورد چلپز و سرکه را با هم سائیده بمالند نفع عظیم
دارد **در معالجات دمل و اقسام آن در پخته نمودن و سر واکردن آن است**
بجهت پخته کردن و سر واکردن دمل بوره ارمنی و سرگین کبوتر هر کدام یکمثقال
با روغن زیتون خمیر کرده لبریز شده و به بندند **نوع دیگر** که در پخته کردن بی
نظیر است صفت آن مویز دانه بیرون کرده را بکوبند و بوره ارمنی را داخل
او کرده ضماد نمایند **نوع دیگر** کسی که دمل بسیار در آورد خواهد که منع دمل

کند و زان

شود خوردن این دوائی مجرب است **نوع دیگر** ده مثقال مازو را نرم
صلایه کرده با خمیر اندک روغن داخل کرده نان پزند سه روز پی هم بخورند
دیگر دمل نشود **صفت آن** ضمادی که بکشد دمل و جمع در جلها دهد **نوع دیگر**
سبوس گندم سبوس خطمی گل بابونه آرد حلبه تخم کتان سنبت مساوی یکدیگر
نرم صلایه نموده بآب کلم خمیر کنند و به بندند **نوع دیگر** بواسطه پخته نمودن
و سر واکردن دمل که بسیار مجرب است دانه تمر هندی را بکوبند بقدر غلیظ سر را
در آب بکدازند تمر را داخل او کرده بر هم زده ضماد نمایند **خاتمه کتاب**
موسوم بگوهر ختم کار سخن و انجام کلام تعریف این انجمن که هر که سطر رنگش
گلدسته باغ فصاحت را چراغ افروخته است جهان معنی را روشن ساخته
و صحبت طلبان در التفات لذت را در دوران بکام رانی نواخته هر چند
عاقبت بینی و عذرخواهی حقارت این تحفه که از نقاشی بزرگ وار هر جنس
نمودی رو داده در خامه بیان نمی گنجد است باد عاشق نوازان
آتش پرست و معشوق پرستان بالادست را که شراب ناب این خمخانه
رسیده دلکش پیاله مطلب از زبان خار غبش و میده هر کس بقدر حوصله
جرعه نوشد و بیالای مقصود که نخ بد آورد و است جرعه نوشد راز
پوشیده بی باکان گریبان خاک مستی هوش است و حرف نهفته دامن
پاکان آستین فشان خلوت آغوش است استغفر الله خود آرائی
دیباچه سخن از حکمت دور است و آرایش چهره حسن ستائی محض خیالی

و غرور است از دانشوران قانون شناسان و نکته پردازان کامل اساس
معذرت خواهد پس روسامانی این خار و خس صحرائی هیچ ندانی مرا ضی نقع
تا ملوح شود که به نظر شکفته روئی و دیده دلجوئی بر سیمای این شرح مزاج بادۂ
خصلت و بهم اهل این گلبن زار خرقه عزت چشم گشوده خار این چمن را
گل و جعد این خرابه را بلبل شناسند **بیت** مژده که این رقعه بپایان
رسید * خرقه پیران بجوانان رسید * میمنت قدوم نامی این
رساله را که از لباس تنگ تنگی باطن سر بخرقه اظهار کشیده بگون فراخی
نظر اهل زمین سنجیده شده نشان پای هر کجنه را کجا نقاهیر طیب در رشته
هر سخن انجمن آرای گریبان و دامن هر برهنه بینی میکرد و ثمایش دو برده
ظاهر و باطن آرایش استین خرقه شهرت باد بحق بنی و آله الامجاد
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بتاریخ یوم یکشنبه چهاردهم
شهر شعبان المعظم صورت اختتام پذیرفت رجا از مطالعه
کنندگان چنان است که هر گاه سهوی و خطائی رفته
باشد قلم عفو و اصلاح در آن کشیده این
حقیر فقیر محمد حسین اشتبانی القمی را
بدعای خیر یاد و شاد نماید
تحریر افی شهر شعبان المعظم
سنه ۱۲۶۴


خط